خواره نتانند که نیک جنبانند و مهرهای سیاه بیش چشم او بیاویزند
تا دران نگاه کند سیاهی چشمش بیشتر شود پس اگر ازرق چشم بود
اندکی آب انگور دوباره در چشم او چکانند و هر وقتی سرمه در چشم
وی کشند و بروغن گل گوشش را چرب کنند تا نافع بود و اگر کودک فربه
باشد بوقت مالیدن اندکی نمک اندرانی با روغن گل بیامیزند و تنش
را بدان بمالند تا اندامش پاکیزه شود و البته نگذارند که بسیار گرید
که باد فتق و ریش روده و بیرون آمدن مقعد بود و نگذارند که دایه
با شوهر خسپد و طعامهای بد نخورد الا گوشتهای لطیف چون گوشت مرغ
خانگی فربه و گوشت بره و بزغاله آبشوربا و زیربا پخته باشند
پس اگر شیر دایه بطعم شور بود دلیل گرمی بود تدبیرش آنست که آب
تخم هندوانه و خیار و آب کوکنار سپید با جلاب بیامیزند و بخورند و اگر
شیرش بطعم ناخوش بود طعامهای چرب و شیرین بکار دارد و پیوسته
شیر گاو و شیر بز با شکر سپید همی خورد و شوربا با نخود و پیاز و تخم
شبت و بادیان پخته باشند ~~و جاشت~~ ~~گوشت~~ ~~کنند~~ بکار
دارند و هر وقتی بگرمابه روند کودک بسیار زنده بود و به آفتاب بخوابانند
و اگر کودک بسیار گرید تامل کنند که نه مگر گرسنه وی از گرسنگی بود
مگر کودک را شکم درد کند پس باید که مادرش اندکی کندر و بخاید و آبی
و آبش در دهانش می‌چکاند تا باز ایستد و باشد که گوشش درد کند
باید که اندکی شیر را بروغن بنفشه بیامیزند و در گوش وی چکانند و باشد
که زهارش درد کند پس اندکی روغن یاسمین با روغن بید و زهارش
بمالد و یا باشد که خواهد که برخیزد ندیش و یا تنگ بسته باشندش و یا
چیزی دیگر نبود باشد این جمله را نیک نگاه کنند و دایه باید که گاه گاه
کلکنگی و طرنیفل و گوارش عود و گوارش زیره بکار دارد تا شیر پاک
گوارنده کند و هر چند کودک بزرگتر می‌گردد اندک اندک شیر زیادتر می‌دهد

بچه بزرگتر باشد بهمه حالی غذایش بیشتر باید و بهر ماه دو بار غالیه بر
بینی وی بمالد تا از صرع ایمن باشد و بر زهارش نیز بمالد تا دره
زهار و سنگ در زهار نباشد **یوحنا** گوید که هر آن کودک را با آغاز
سخن آموختن حرف دال و لام بر زبان بود نه از لالی ایمن باشد و چون
بوقت سخن گفتن بود اندکی نمک اندرانی بروغن بیامیزد و در بن زبانش
مالند تا زود بسخن آید و چون وقت دندان بر آمدن باشد بیه مرغ خانگی
با روغن بنفشه بسرشد و در بن دندانهایش مالد تا زود تر بر آید
و بهنگام دندان بر آمدن باشد که آب شور از جایگاه دندانهایش بیرون
آید و در شکمش فرود آید چنانکه کودک را شکم رفتن پدید آید باید که با قرص
و طباشیر سوده بوی دهند و گل خشک و گلنار و نان خشک همه را کوفته
باب بسرشد و بر شکم و زهارش نهند که نیک سود کند و دایه باید که گوشت
کبک و تیهو بریشته خورد و نیز تخم گشنیز بریشته و اگر وقتی کودک را شکم
ببندد شافی کنند از سرگین موش و مگس و [illegible] و بکودک بر داده
تا شکمش نرم شود و اگر مقعدش بیرون آید اسپرم آب کنند و از
گلنار و مورد و [illegible] و [illegible] همه را باب بپزد
و نیم گرمش در تغاری کنند و کودک را در وی نشانند که نیک بود و چون کودک
بزرگتر شود اندک اندک شیر از وی کم کنند و چون دندانش بر آمده باشد
اندکی اندکی نان نرم بدستش دهند و عادتش کنند بطعام خوردن پس از این
شوید شود بابوی دهند [illegible] تا چنان کنند که شب شیرش
ندهند و بتدریج از شیرش باز گیرند و در میان تابستان و زمستان
کودک را از شیر باز نگیرند که خطر باشد و بهترین وقتی از شیر باز گرفتن
بهنگام خزان باشد یا در فصل بهار **حنین** گوید که کودک را چون از پستان
از میوه‌های تر بسیار خوردن باز دارد که سنگ در زهار پدید آید و ماهی و خایه
هر دو بدو ندهند که صرع آرد و اگر [illegible] از شیر باز گیرند ضعیف شود

واگر دیر

واگر دیر باز گیرند بد خو گردد و حد مکثش یک سال و نیم بود و بیشتر دو
سال و چون کودک ضعیف بود باید که او را از شیر زود باز نگیرند و اگر
قوی و فربه باشد روا بود که زود باز گیرند و شیر زن آبستن کودک را
زهر باشد پس باید که از آن شیر قطعا بکودک ندهند و دایه باید که جوان
و درست اندام و معتدل مزاج بود و سخت فربه نباشد و لاغر نیز
نباشد و البته سیر و پیاز و گندنا و کاهو و میوه‌های تر و گوزیها (?)
نخورد الا طعامهای چرب و شیرین و بهمه حال موافق تر کودک را
شیر مادرش بود **شناختن علم مجسه** جالینوس گوید
که شناختن علم مزاج مردم را بشناختن علم مجسه و آب تاختن و
غایط شاید دانستن و ما اکنون صفت شناختن مجسه را مختصر یاد
کنیم تا آموزنده را آسان بود و بدان که مجسه جنبش رگهاست از حال
نفس بر آوردن و فرو بردن و نگاه داشتن حرارت غریزی را و این
شناختن قوت و سستی دل او گواه حکیم است بر علتها که از دل و [illegible]
وحال [illegible] جهنده خیزد و از صواب تر که مجسه از دست چپ نگیرند
زیرا که دل بجانب دست چپ بود و از جای [illegible] مجسه بپرسند از حال
خویش و چون کسی خواهد که علم مجسه نیک بداند باید که چهار انگشت
را بهم پیوسته بر دست کسانی که درست اندام باشند فرو نهد نه سخت
و نه نرم و نیک تامل کند و [illegible] مجسه ایشان [illegible] تا فرق
بداند میان مجسهای تن درست و بیمار تا این علم بروی آسان
شود و فرو نهادن انگشتان بر مجسه از سه گونه باشد برخی را سخت
و برخی را نرم و برخی را معتدل **واما** مجسه که انگشتان بروی سخت
باید فرو نهاد از دو گونه بود یکی مجسه قوی باشد که اگر انگشتان
بروی قوی ننهند سر انگشتان را قوت مجسه دفع کند و اصل این مجسه
قوی را آنکه در نیابند تا سر انگشتان بروی سخت فرو ننهند دوم آنکه

دست خلاو نه مجسه گوشتگین و فربه بود پس سر انگشتان نرم سخت
باید فرو نهاد و نبض هم از دو گونه بود یکی آنکه مجسه در وقت قوت و ضعف
معتدل جهد دوم آنکه دست خداوند مجسه نه فربه بود و نه لاغر **اما**
مجسه که سر انگشتان بر وی نرم باید فرو نهاد هم از دو گونه باشد یکی آنکه
مجسه ضعیف و سست جهد دوم آنکه دست خداوند مجسه سخت لاغر بود زیرا
که اگر برین مجسه سر انگشتان سخت فرو نهند جستن مجسه در زیر انگشتان
ناممکن بود پس چون کسی را مجسه خواهد گرفتن این چیزها را نیک نگاه باید
داشتن تا معرفت علم مجسه بروی دشوار نبود و آسان باشد **اریسطوس**
گوید چون دست بر مجسه کسی فرو نهد و مجسه بزیر انگشتان معتدل و
بنظام جهد نشان تن درستی بود و حکیمان این مجسه معتدل النبض
المستوی خوانند و اگر مجسه بزیر انگشتان قوی باشد و دیر دیر
جهد نشان زیادتی و چیرگی خون بود حکیمان وی را النبض الممتلی خوانند
بفرمایند تا فصد کنند و خون بیرون کنند بر قدر حاجت و اگر مجسه بزیر انگشتان
سست جهد و دیر جهد نشان چیرگی و زیادتی بلغم بود و حکیمان او را
النبض البطی خوانند بفرمایند خداوندش را تا چیزهای گرم و خشک خورد
و اگر تند جهد و بزیر انگشتان تیز بود نشان زیادتی و چیرگی صفرا
باشد حکیمان وی را النبض السریع خوانند بفرمایند خداوندش را تا چیزهای
سرد خورد و ترشیها بکار دارد و اگر چون زه کمان کشیده بود و سخت
همی جهد نشان چیرگی و زیادتی سودا بود و حکیمان آنرا النبض المتفاوت
خوانند بفرمایند خداوندش را تا چیزهای گرم و تر خورد و گرمابه بکار دارد
مسیح گوید که مجسه که بر سه انگشت نیرو کند نشان چیرگی خون باشد و اگر
نیرو بر دو انگشت بیشتر کند نشان چیرگی صفرا باشد و اگر نیرو بر یک انگشت
بیشتر کند نشان چیرگی بلغم باشد و اگر چون زه کمان کشیده باشد و بزیر
انگشتان یکسان بود و سخت جهد نشان چیرگی سودا باشد **محمد زکریا**

گوید که مجسه کودکان خرد و تیز بود و پیوسته جهد و مجسه جوانان بنیروتر
و بزرگتر از ایشان باشد ولیکن بدان شتابی و پیوستگی نجهد و مجسه مردم
دو موی ضعیف تر از مجسه جوانان بود و مجسه پیران با تفاوت باشد
و دیر جهد و مجسه زنان ضعیف تر از مجسه مردان بود و پیوسته جهد و
خداوندان گرمی و خشکی سخت باشد و تیز جهد و بر پهنا رود و خداوندان
سردی و خشکی خلاف این بود و مجسه اندر زمستان آرمیده و با تفاوت
بود و تابستان پیوسته و بشتاب جهد و هر مجسه که بزیر چهار انگشت یکسان
بود و نیک جهد بدرازی و پهنا حکیمان آنرا قوی خوانند و او نشان تن
درستی بود و اگر بخلاف این بود آنرا مجسه ضعیف خوانند و او نشان
بیماری بود **ثابت قره** گوید که طعام و شراب و حرکت و گرما و خشم
این جمله مجسه را بزرگ کنند و داروها نیز مجسه را گرم کنند و بیم و ترس مجسه
را مختلف کنند و بیماریها و تبها مجسه را خرد کنند و چون بیماری بآخر آید مجسه
بزرگ شود مگر که اندر تب دق مجسه همواره سخت و خرد بود و از حال
خویش نگردد و مجسه که مانند کرم جهد نشان رفتن قوة و هلاک بیمار بود
و مجسه که لرزان بود دلیل آن کند که طبیعت و بیماری هر دو قوی باشد
بعضا گویند چون مجسه برخاسته بود نشان قوت و چیرگی خون باشد
و اگر تیز بود و پیوسته همی جهد نشان غلبه و تیزی صفرا باشد و اگر پهن بود
و گران جهد نشان زیادتی بلغم باشد و اگر باریک و گران بود و سخت جهد
نشان چیرگی سودا باشد و اگر مختلف جهد نشان درد دل بیماریها
بود و گرمی عرضی مجسه را زیادت کند یعنی گرمابه و راه رفتن و خشم
گرفتن و کارهای برنج کردن و آنچه بدین ماند و چون این حالها اندر گذرد
مجسه هم بحال خویش باز شود و مجسه مختلف از رنج و سستی طبیعت بود
و مجسه خرد و گران از بسیاری سردی و تری باشد و مجسه قوی از قوة
طبیعت بود و مجسه خرد از خلطی فاسد باشد که اندر دهن معده گرد آمده بود

ومعده را همی گزد و مجسه لرزان از گرمی بغایت بود و مجسه علیلی
نشان مرگ باشد و نیک بتازی هور را خوانند و مقصود ما ازین انجا
تاریکی و سستی مجسه بود ابن ماسویه گوید بیماریهای گرم به
بزرگی مجسه توان شناختن و بیماریهای سرد بخردی و بیماریها
خشک را بسختی و کشیدگی وی و بیماریهای تر را بنرمی و سستی وی
و هرکه خواهد که نیک بداند اول او را علم شریانی بباید خواندن و آنرا
محکم کند تا دانستن این سروی آسان شود زیرا که دریافتن این
علم تمام و بحق دشوار است و بدو کار دراز تواند نهایت این
علم رسید اما بدین مقدار که یاد کردیم متعلم را کفایت بود هم نیک فهم کند

شناختن آب تاختن و غایط

بدانکه آب
تاختن گواه حکیم است بر علتی که از جگر و پیرامنش خیزد و تا
این دو گواهی ندهند بر علت بیمار حکیم را صواب نباشد که بر
معالجت بیمار حکم کند و گرفتن آب تاختن بقاروره چنان باید
که آب بیمار آن هنگام گیرند که از خواب بیدار گشته بیش از آن که چیزی
خورده و چون آب گرفته باشد قاروره را زمانی بنهند تا اگر ثفل و یا رنگ
و یا مانند آن در آب تاختن بود بزیر قاروره بنشیند تا ماهیت علت
را حکیم بتواند شناختن و خطایی بروی نیفتد و باید که آب گرم بود
که چون آب سرد و نیم گرم حکم را است نیاید که حکیم بپرسد که بیمار چه خورده است
یا چیزی خورده بود رنگ آب تاختن را بگرداند و در معرفت آب تاختن
چهار چیز نگاه باید داشتن اول رنگ دوم بوی سیوم قوام چهارم رسوب
و ما هر یکی را مختصر درین فصل بترتیب بیان کنیم چنانکه آموزنده را زود
فهم کند ان شاء الله تعالی آموزنده مستفید شود اما رنگ آب تاختن
از هشت گونه بود اول سپید دوم انکه لختی زردی دارد سوم ترنجی
چهارم آتش گون پنجم زعفران گون ششم ارغوان گون هفتم سرخ هشتم

سیاه اما انکه برنگ سپید و صافی بود مجموع آغاز چکیدن آب تاختن
باشد که بتازی سلس البول خوانند یا از خوردن بسیار یا از بلغم خام
و ضعیفی جگر باشد و اگر سپید بود برنگ و پشت درد کند نشان ...
باشد که در گرده سنگ افتد و آنچه برنگ لختی زردی دارد یعنی که مانند آب
کاه بود دلیل کند که علت هنوز اندکی پخته باشد و آنچه ترنجی بود دلیل
کند بر تمامی پختن علت و راحت بیمار و آنچه برنگ آتش بود دلیل کند
بر گرمی بسیار و سوزندگی و آنچه ~~ترنجی بود~~ برنگ زعفران بود دلیل کند هم بر
گرمی اما نه ما از حد که گرمی آتش گون بود لیکن خون تیز با صفرا آمیخته بود و اگر
زردی سیر باشد و چیزی بر سر آب استاده بود نشان تب دق
باشد و نیز دل بیمار شده باشد و اگر برنگ ارغوان باشد دلیل کند بر
افزونی خون و صفرا و اگر کف زرد و داد بر سر آب دلیل کند بر علت زردی
که بتازی آنرا یرقان خوانند و آنچه سرخ بود دلیل کند بر زیادتی و چیرگی
خون و آنچه بگونه سیاه بود و سیاهی وی از پس سرخی و زردی پدید آمده
باشد دلیل کند بر سوختن آمیزشهای تن و مرگ بیمار را اما در تب چهارم
بسنگ حیض و علتهای سوداوی دلیل بر شفای بیمار باشد ازین بیماریها
که یاد کردیم و طبیبان نادان بسیار بترسند از آب تاختن سیاه اما
درین علتها نباید ترسیدن زیرا که طبیعت همه سودا را از تن در آب تاختن
دفع کرده بود و باشد که رنگ سیاه ازین جمله باشد یا از چیزی بود که
خورده باشد که رنگ آب تاختن سیاه کند که اگر زعفران خورده باشد
آب تاختن زرد باشد و اگر از ترهها چیزی خورده باشد رنگ آب تاختن
سبز نماید پس که حکیم نیک تامل کند و تا دو سه روز نیک تامل کند و بیمار را
بپرسد که دی روز چه خورده حکیم معالجت نکند تا خطا بروی نیفتد
و آب تاختن که بروغن ماند دلیل کند بر گداختن پیه گرده و تباهی بیمار
و اگر آب تاختن بشیر ماند دلیل کند بر فالج و سکته و آب تاختن بنفاع و ...

پنیر ماند دلیل کند بر ریشی مثانه و اگر آب تاختن خون بسیار آمیخته
بود دلیل کند که سرکی در گرده گشاده بود و اگر آب تاختن با آب گوشت
تازه ماند نشان ضعف و سستی جگر بود و بهترین آب تاختن آن بود که
برنگ ترنج بود و رسوب سپید دارد و بدترینش آنست که گونه سیاه
و تنک باشد **بوصنا** گوید که آب تاختن که با تشنگی و آب خوردن بسیار بود
نشان سستی جگر بود و ناپختن طعام باشد اگر سخت زرد بود نشان صفراء
تیز باشد که در تن گرد آمده باشد و اگر سخت سرخ بود و بر سرش کف بود
باشد نشان زیر بود اگر سیاه بود نشان تب چهارم و در اسپرز و سستگی
حیض باشد و در تبهاء گرم بد بود دلیل مرگ باشد **محمد زکریا** گوید که
آب تاختن سپید و روشن از ضعف مزاج بود و این حال پیران را باشد
یا کسانی را که آب بسیار خورند و آب تاختن بسیار کنند و اگر زرد و
روشن بود بیشتر از روزه داشتن بود یا از غمی سخت یا از بیم و ترس یا از تب
صفراوی که یک روز بیاید و اگر سرخ و روشن بود از تیزی صفرا باشد و اگر سرخ
و تیره بود از چیزی که خورده بود و سببش از گرمیها خوردن بسیار بود چون گوشت و حلوا
و سیکی و انجیر و مانندش و اگر سیاه بود در تبهاء تیز و بیماریهاء گرم باشد
و از پس زردی و سرخی سیاه گشته بود نشان سوختن خلطها باشد
و دلیل مرگ بود و اگر در علتهاء سوداوی بود دلیل شفا و تن درستی بود
ماسرجویه گوید که چون آب تاختن سپید در تبی گرم و قوی باشد و بیمار را
تاسه و تشنگی بسیار کند دلیل مرگ بود از جهت آنکه گرمی بمغز سر برشده
باشد و اگر رنگ پیسی نماید و بسیار ریمی آید نشان ناسور با بیماریها
سپرز باشد و اگر مانند سیکی میویزی و آب خرما بود نشان استسقا و گرمیهاء
کهن باشد که در تن گرد آمده باشد و اگر بر سر آب چون روغن بسیار بود
نشان گداختن پیه گرده بود **مسیح** گوید که آب تاختن سپید و ستبر
نشان بلغم بود و اگر سپید تنک باشد نشان بلغم و تریهاء فاسد بود و
اگر

و اگر زرد و تنک باشد نشان چیرگی صفرا بود و اگر سرخ و ستبر بود نشان زیادتی
خون بود و اگر بروغن زیت ماند نشان تب دق و گداختن تن بود **ابن ماسویه**
گوید اگر آب تاختن سپید و صافی بود و بیمار را قضیب همی بخارد نشان آن بود
که در مثانه سنگ بود و اگر سخت سرخ بود و ستبر و بیمار را تب قوی آید نشان
آماسی بود که اندر جگر باشد و اگر برنگ آتش بود نشان چیرگی خون و صفرا باشد
که در هم آمیخته باشد و اگر برنگ شاخ زعفران باشد هم نشان گرمی باشد
واما بوی آب تاختن اگر آب تاختن گنده بوی باشد دلیل کند
که طبیعت مایه علت را بیکبار پخته باشد و این در تبهاء گرم و در آماس
جگر بود و نیز باشد که گنده بوی آب تاختن از ریشی مثانه بود و علامتش
آنست که بوقت بیرون آمدن سودای چرک و ریم با وی بدر آید و آب
تاختن ~~از ریشی مثانه بود~~ که بوی ندارد سببش از خامی علت باشد و اگر بوی
اندک دارد علامتش آنست که علت اندکی پخته باشد و هرچند که آب
تاختن گنده بوتر باشد و بویش تیزتر باشد بیماری گرمتر و دشوارتر باشد
و گروهی از استادان این صناعت گفته اند که آب تاختن گنده بوی از سبب
تن بود که آمیزش گرمی در گرده عفن شده باشد **واما قوام آب تاختن**
از سه گونه بود یکی ستبر دوم تنک سوم معتدل اما آب تاختن که ستبر
بود بهر رنگی که باشد دلیل کند بر دو چیز اول دلیل بر آن کند که مایه علت تمامی
پخته است و هیچ خامی اندرو نیست و در تن بیمار تری نمانده باشد پس حکیم
باید که بر قدر حاجت تریها بیمار را دهد دوم دلیل بر آن کند که خلطی ستبر
با آب تاختن آمیخته شده است **واما** آب تاختن که تنک و روشن بود
از سبب سه چیز باشد اول از سبب تخمه دلیل کند بر آنکه غذا در معده و احشا
منهضم نشده باشد و جمع غذا تمام هضم نشده باشد ناچار که آب تاختن تنک بود
دوم از سبب بستگیها که اندر گرده‌ها و آلت آب تاختن بود که ماده تنهاء ستبر را
اندرون گذار نبود سوم از سبب آن باشد که مایه علت خام بود و ناپخته باشد

واما آب تاختن که معتدل بود یعنی نه ستبر باشد و نه تنک دلیل کند بر
بختگی علت و بر نیکویی حال جگر و استدلال بهتر که در تن باشد و چون آب
تاختن باول روشن باشد و چون زمانی بنهی هم روشن بود نشان آن باشد
که در بیماری خواهد شدن و اگر باول روشن باشد اما چون زمانی بنهی
تیره باشد نشان آغاز بختن علت بود و اگر باول تیره باشد و چون زمانی بگذارد
روشن شود نشان درستی و اقبال بیمار باشد بقراط گوید اگر چون آب تاختن
در اول بیماری ستبر باشد و چون زمانی بنهی روشن شود دلیل کند بر هلاک
بیمار زیرا که ستبری وی از چیرگی و قوت گرمی آمیزشها است و ضعف
قوت طبیعت بود و اگر آب تاختن باغاز بیماری سیاه و تنک باشد
دلیل کند بر سوختن اخلاط و هلاک بیمار و چنان دان که اگر بیماری با مایه
بود آب تاختن ستبر بود و اگر نه مایه بود بیشتر آن باشد که آب تاختن تنک
و روشن بود واما رسوب آب تاختن بدانکه رسوب ثفل
بود که در بن آبگینه جمع شده باشد یا در میان آبگینه معلق یا بر سر آبگینه
جمع شده [illegible] واما آنچه در بن آبگینه بود بهتر از جمله رسوب باشد
خاصه که بگونه سپید بود دلیل کند بر درستی و شفا بیمار و آنچه بگونه
سرخ بود دلیل کند که بیماری دراز کشد و آنچه بگونه زرد باشد دلیل کند
بر دشواری علت و آنچه بگونه سبز باشد یا سیاه باشد دلیل کند بر هلاک
طبیعت بیمار زیرا که از چیرگی و زیادتی گرمی آمیزشها است که سوخته
باشد واما آنچه در میان آبگینه معلق بود دلیل کند بر آن که طبیعت مایه علت را
نخواهد بختن لیکن به روزگار واما آنچه بر سر آبگینه بود دلیل کند بر قوت
علت بیمار و عاجز شدن طبیعت و اگر ثفل در زیر آبگینه پراکنده بود دلیل کند
که در گرده واحشا بادی غلیظ باشد که طبیعت آن را تحلیل نتواند کردن
و باشد که ثفل سپید بود بر آبگینه از سبب بلغم بیمار بود آنست که ثفل در زیر
آبگینه پراکنده بود دلیل کند که در گرده واحشا بادی غلیظ باشد خاصه که
آب

بسته یا استاده باشد یا بزیر فرود شده باشد بحران بقی کند یا به کم رفتن یا
خون بهر دو باشد و اگر مجسی کشادن یا بیرون آمدن بود بحران بخوی کند یا بخون
آمدن از بینی باشد یوحنا گوید که بحران که باغاز بیماری بود هم هلاک
بود و اگر بوقت افزون علت بود تا تمام باشد و بحران نیکوتر بود که علت
بآخر آمده باشد یا بیمار را بازگشته بود و بحران تمام تر باشد که همه بیماری بد
کشاده شود و مایه علت از تن بیکبار جدا کرده چنانکه هیچ اثر از وی نماند
و بسیار بیماری بود که بگذرد و بحران نکند و نضج نباشد یعنی که بخته نشود چنانکه
جالینوس گوید که بیرون آمدن بیمار از بیماری ها بسه چیز بود یا کشاده شدن
بیماری ها باشد که جمله از پس یکدیگر کشاده شود یا بدرود استفراغ بود
یا بروی گشتن حال بیمار روفس گوید که بسبب خوی آمدن از تن
از چهار چیز بود اول از سستی قوت باشد بسبب اندامها که از چیزی رنجه
شده باشد و دیگر از کشادگی مسامهای تن باشد سه دیگر از عضوها بسیار
بود که بر روزگار در تن گرد آمده باشد چهارم از آن بود که بر معده بیش از طاقت
بسیار طعام افتد حنین گوید که چون خوی و آب چشم مرد و شور شوند از
زیادتی گرمی باشد که اندر ایشان کار کند و اگر خوی آمدن از حد بگذرد و
از حال شوری بتلخی زند از گرمی بسیار بود که بر تن چیره شده باشد و مثال
همچون آتش را بود که از گرمی بسیار تلخ کرده و چون گرمی از تن کمتر شود از اعتدال
فرو ماند انگه ترش کرده ابن سینا گوید که بحران بزبان سریانی بود و معنی او پارسی
رزم کردن باشد طبیعت با مایه علت عیسی گوید که مثال تن همچون شارستان بود و طبیعة
پادشاه او باشد و مایه علت چون دشمنی بود که بدین شارستان آمده باشد پس طبیعة
در دشمن آویزد خواهد که وی را بدر کند اگر قوی باشد بیکبار رو اگر قوت کم دارد بدو
سه بار و اگر نتواند و دشمن چیره تر بود یعنی مایه علت طبیعة عاجز کرده و ز ضعیفی
منزلت گیرد انگاه مردم هلاک شوند و مردمی که میان طبیعت و میان علت این
رزم بود بیمار در آن هنگام بخشکان دست شود پس این حال را حکیمان بحران خوانند

والله اعلم **واما دلیلهاء عرق** بدانکه دلیلهاء بیرون آمدن عرق مختلف است
از چهار گونه اول آنکه آغاز بیرون آمدن عرق از کدام اندام بود دوم از بسیاری
بیرون آمدن سوم از بسیاری و اندکی چهارم از چگونگی وی **واما** دلیل
اندامی کی آغاز عرق از وی بود چنانست کی نگاه کنند تا نخست ابتداء عرق
از کدام اندام است هر اندامی کی ابتداء عرق از وی بود دلیل کند کی اصل مایهٔ
علت مقصود اندر وی بود **واما** دلیل بهای برفتن آمدن عرق چنانست کی اگر از
همه اندامها یکسان و زود برفتن آید سخت نیک باشد و اگر برفتن آمدن عرق از اندامها
مختلف بود چنانک از برخی اندام برفتن آید و از برخی برفتن نیاید یا از اندامی بسیار تر
برفتن آید و از اندامی کمتر و نیز وقتی برفتن آید و وقتی برفتن نیاید این جمله علامة
بد است دلیل کند بر ضعف و سستی طبیعت از آن سبب که عاجز گشته بود از
دفع کردن مایهٔ علت **واما** دلیل بسیاری و اندکی وی چنانست کی اگر بسیار عرق
آید و از حد بگذرد بد بود زیرا کی قوت ضعیف کرده و مایهٔ علت چیره شده
مگر کی طبیعت قوی باشد کی مایهٔ علت را از تن بیکبارگی دفع کند و اگر اندک
بیرون آید دلیل بر سستی طبیعت کند و اگر معتدل برفتن آید چنانک نه بسیار
و نه اندک دلیل بر شفاء بیمار بود **واما** دلیل نکش چنانست اگر عرق چگونگی
وی و آن از سه چیز بود یکی از گرمی دوم از سردی سوم از بوی چهارم
از طعم پنجم از قوام **واما** دلیل گرمی و سردی چنانست کی اگر عرق در گرمی
و سردی معتدل بود دلیل کند بر شفا و اگر گرم باشد بهتر از آن باشد که سرد
زیرا کی سرد علامة بد بود ناپسندیده **اما** دلیل رنگش چنانست کی اگر عرق
بیگونه سپید بود دلیل کند بر شفا و تن درستی و اگر زرد باشد دلیل کند بر
چیرگی صفرا و اگر سرخ باشد دلیل کند بر زیادتی خون و اگر تیره و سیاه باشد
دلیل کند بر غلبهٔ سوداء پس هر گاه کی عرق بیمار مانند رنگ آمیزش وی بود
نیک باشد زیرا کی دلیل کند کی طبیعت مایهٔ علت را بعرق از تن دفع کند و اگر
بخلاف این بود علامة بد باشد **اما** دلیل بویش چنانست کی اگر از وی بوی ترشی

آید دلیل کند کی مایهٔ علت از سبب بلغم ترش بود کی در تن گرد آمده باشد و
اگر بویش سخت تیز باشد دلیل کند بر چیرگی و بر زیادتی صفرای تیز کند و اگر
بویش گندیده باشد دلیل کند کی در تن آمیزشی پوسیده جمع شده است
واما دلیل طعمش چنانست کی اگر عرق بطعم شیرین بود دلیل کند بر چیرگی خون
و اگر تلخ باشد دلیل کند بر زیادتی صفرا و اگر ترش باشد دلیل کند بر چیرگی
سوداء و اگر شور بود دلیل کند بر زیادتی بلغم **واما** دلیل قوامش چنانست
کی اگر عرق تنک بود دلیل کند کی مایهٔ علت از آمیزش لطیف و تنک بود و اگر ستبر
باشد دلیل کند کی مایهٔ علت از آمیزش غلیظ و ستبر باشد و اگر بستبری و تنکی
معتدل بود دلیل کند کی قوام مایهٔ علت نه ستبر باشد و نه تنک پس این دلیلها
را نیک نگاه باید داشتن تا از این علامتها مایهٔ علت شناخته شود ان شاء الله
علامتهاء شفا و خطر بیمار بدانک علامتهاء بیمار نیک آن باشد کی رنگ
رویش نیک باشد بر جای خویش و بحرکت سبک بود و مجسه بس قوی باشد و هوش
و خرد بر جای بود و طعام آرزو کند و بهنگام خواب بخسبد و طعامش بدهان
خوش باشد و طبیعتش بر اعتدال باشد این علامتهای نیک بود مر بیمار را
کی برین گونه باشد زود شفا یابد و اما علامتهاء بد بر خلاف این بود چنانک
جالینوس گوید کی بیمار رجوع از خویشتن خبر ندارد و نخسبد و بانگ کند پاسخ
ندهد نشان سرسام باشد و اگر دست بر هم جایی همی برد و آرامش نبود
نشان مرگ باشد و اگر روشنایی را نتواند دیدن و پیوسته روی بدیوار
کند بر خطر باشد و اگر تب قوی دارد و تاسه صعب کند انگاه تب زایل
شود و تاسه کم نگردد نشان مرگ بود و اگر پیوسته دندانها را بر هم همی خاید
و باید بالا بسیار فرو کشد و بر کشد و نفس متواتر زند نشان مرگ باشد
و اگر در تبهاء گرم دم کند از دهان بدآید نشان مرگ باشد و اگر روی
بینی باریک گردد و چشمهایش تنگ شود و دهانش کژ گردد و [illegible]
نشان هلاک بود **فولس** گوید هر بیمار را چشم بجنبد و همی لرزد چنانک

بیمار آمدن نشان مرگ باشد و اگر پیوسته بر قفا خسبد و بر پهلو نتواند خفتن
نشان بد باشد و اگر بیمار را آماس گرم بر شکم پدید آید و بزرگ گردد و
با این علت تب گرم قوی پدید آید نشان بد باشد و اگر در بیماریهای گرم
دست و پایش سرد شود نشان بد باشد و اگر گرمی بیمار از حد بگذرد و دم
کوتاه شود و جسم خرد بود و بیمار ضعیف شده باشد نشان مرگ باشد و اگر ناخنها
و سر انگشتان تیره شود و جسم غلی(?) بود نشان مرگ بود و اگر دست و پای بیمار
سیاه شود اما خوش باشد نشان نیک بود زیرا که دلیل کند که طبیعت مایه
علت را از سوی دست و پا دفع کرده باشد و اگر بیمار را فواق باشد و دم
کوتاه شود و تبش گرمی همی فزاید نشان هلاک بود و اگر بیمار را در بیماری گرم
چشم کنده بماند بیم مرگ بود و اگر در تبهای گرم نفس سرد بر آید خاصه بحث(?)
ضعیف بود نشان هلاک باشد و اگر بر زبانش چون نخود سیاه چیزی
بر آید دیگر روز بمیرد و اگر در علت برسام کامش بیاماسد نشان مرگ باشد
و اگر با تبهای گرم در تشنج افتد نشان مرگ باشد و اگر بیمار ضعیف بود و تن
چون زنگار سبز آید زود هلاک شود یوحنا گوید که چون بیمار را بیماری بروز
بیفزاید نشان گرمی و خشکی بود و اگر شب بتر باشد نشان سردی و تری باشد و اگر
بیمار خود را در مغاکی افکند و سخنهای مختلف گوید و در همه چیزی همی آویزد و شکمش
آماس گیرد نشان مرگ باشد و اگر خوی از پیشانی بسیار آید و همه تن بخسبد(?)
نشان مرگ بود و اگر خوی سرد کند و بیهاوش(?) سر و گردنش پدید آید و پای سرد بر آید
همان روز بمیرد و اگر بیمار را ناگهان تب گرم سرد شود و بیمار را ماندگی(?) انگه
استفراغی بود باشد و با چیزی خنک خوش باشد و تیزی جسم بنشیند و
سبکی و راحت پدید آید نشان آن بود که زود بمیرد و اگر در علت برسام دهان
کژ شود و تبش نیاید بیم مرگ باشد و اگر در علت زیر بر بیمار بتر شود زود بمیرد
و اگر خوی سرد کند و پیوسته در تب گرم باشد زود هلاک شود واما مرگ مفاجات
بیشتر کسانی را باشد که سالشان از هفتاد گذشته باشد و طبعشان سرد و خشک

دیاره

و یا سرد و تر باشد خاصه بوقت زمستان و بشهرهای سردسیر و جوانان را مرگ
مفاجات بیشتر بوقت تابستان و بشهرهای گرمسیر بود و اگر با این علامتها
که یاد کردیم جسم قوی بود و بیمار سبک باشد و آرزوی طعام و شراب کند از دیگر
علامتها نباید ترسید که شفا یابد

نشان مقدمات بیماریها

بدانکه برخی علتها را در مقدمه بیماری علامتها پدید بود که بوجود آمدن
این علتها بعلامتها شناخته کرده و حکیم باید که این علتها را نیک بداند
تا هرگاه که علامتی پدید آید بیمار را بپرهیز فرماید کردن از آن چیزها که علت
را بد بود و داروهایی که این علت را زایل کند بکار دارد بیش از آنکه مایه علت
قوی شود و محکم کرده و ما اکنون علامه هریکی را مختصر یاد نماییم تا خوانندگان
را معلوم شود چون آمدن بسیار از اندامها نشان پری امتلاء تن باشد
پس اگر خوی تیز بود بوی وی از سبب چیرگی صفرا بود سوختگی قضیب
بوقت آب تاختن نشان ریش گرده یا ریش مثانه بود شکستن اندامها و
آرزو ناکردن طعام نشان تب بود چی که بسیار را آرزو ناکردن طعام و قرقر
که در شکم بود نشان علت قولنج بود گرانی زیر پهلوی راست نشان آماس
جگر باشد کندی آب تاختن و تیزی وی نشان تب گرم باشد سپید گشتن
لب و زردی و تیرگی روی نشان علت باسور بود کژ شدن ناخنهای
دست و پای نشان ریش شش باشد ثقل که خواست مرهم بیرون آید
در علتهای گرم نشان هلاک وی باشد اسهال شکم که بعلت سکته بود نشان
هلاک بیمار باشد جستن اندامها که از حد بگذرد نشان تباه شدن وی باشد
بسیار رفتن دست و پای و سستی اندامها نشان علت فالج باشد جستن
جمله اندامهای تن نشان علت تشنج باشد آماس زردی و پشت پایها نشان
استسقا باشد مغص و درد ناف که پیوسته باشد نشان استسقاء طبلی بود
رسوب آب تاختن که همچو اسکر کوفته یا به آجر کوفته ماند نشان سنگ مثانه
باشد زن آبستن که پیوسته اسهال شکم بود دلیل کند که فرزند مرده افگنده

بزرگ کی پستانهای زن آبستن دلیل کند بافکندن فرزند کلف که
از پس بیماریها تیز بدید آید دلیل کند بر دنبلهای بزرگ بدان اندام
تب تیز و تنگی طبیعت از جایگاه بلند دلیل کند بر علت سکته و درد سر
و درد دل که آغاز بیماری بود دلیل کند بر علة سبات بسته شدن
خون بر پستانهای زن دلیل کند بر دیوانگی سخت لاغری زن آبستن
دلیل کند بر درد چشم یا بر درد سرون رفتن خون حیض از زن آبستن
دلیل کند که بچه در زهدان تباه شده باشد رفتن شیر از پستان زن
آبستن دلیل کند که بچه در شکم ضعیف شده باشد زن نوزاده که از خون
پاک نشود دلیل کند بر آماس جگر یا آماس زهدان یا آماسی که از جهة
خشکی رحم بود و زناکاه ناپدید شود اگر خشکی از جانب چپ باشد
دلیل کند بر علة تشنج از سوی شکم بود دلیل کند بر دیوانگی یا بیرون
آمدن از شکم یا بر علة ذات الجنب فونس گوید که درد سر بسیار
و درد شقیقه که صعب بود دلیل کند بر فرود آمدن آب سیاه در چشم
جستن روی و کژ شدن روی نشان لقوه باشد کژ شدن دست
و پای نشان فالج باشد سرخ شدن چشمها و برخاستن دکها و گریختن
از روشنایی و تب و درد سر این جمله نشان سرسام باشد غم خوردن
بیهوده و بکنجی نشستن نشان مالیخولیا باشد پیوسته خیال خوابیدن
چشم بر بدین نشان فرود آمدن آب سیاه باشد زکام و نزله بسیار
علامت سل بود پیوسته جستن دل نشان مرگ مفاجا باشد خارش
مقعده که پیوسته باشد نشان باسور بود اسهال اشکم که مقعده را بسوزانم
نشان ریش مقعده باشد محمد زکریا گوید سستی اندام نشان فالج بود
کابوس در سر گشتن که پیوسته بود نشان صرع باشد دل کوبه بسیار
نشان مرگ مفاجا باشد چیرگی خون که از حد بگذرد از و بیم سکته و مرگ مفاجا
بود سستی اندامها که با تیرخون بود نشان علة سکته باشد آماس پشت

جحر

چشم و دست و پای نشان علة استسقا باشد کند بدگی غایط نشان
ناگواری طعام باشد کند بدن آب تاختن نشان خلط فاسد باشد
که در تن گرد آمده باشد ماندگی و اندام شکستن نشان تب باشد
درد پشت و گران شدن تهی گاه و کشتن آب تاختن از حال خویش
نشان بیماری گرده بود دنبل بسیار نشان دشتها بزرگ بود بهق
سپید نشان پیسی بود تیرگی روی و بهق سیاه و کوتاه مویی
نشان جذام باشد و فی الجمله هر علتی که در تن مردم پدید آید بیش
از آن که نبوده باشد و مردم خود را بر خلاف آن بینند که دیده باشند باید
که حال باز جویند و علاج آن بکنند تا درستی بر جای ماند ثابت قره
گوید که هفت علت است که مردم تن درست از بیمار رفعه بگیرد بسبب
آنکه ما ثر است اول گر دوم جذام سوم آبله چهارم سرخچه
پنجم گند دهان ششم مانیا هفتم بیماریها و با و هفت علة
دیگر است که فرزندان را از پدران میراث ماند اول جذام دوم پیسی
سوم تب دق چهارم سل پنجم مالیخولیا ششم مانیا هفتم
نقرس پس باید که از هوا و ندان این رنجها دور باشند تا در ایشان
اثر نکند دانستن حال هوا و شهرها بدانکه باد بخاری بود خشک که
از زمین منحل گردد و مزاجش بر حسب آن جهت بود که اندرو موجود است
و جهتها چهار اند یکی جنوب دوم شمال سوم مشرق چهارم مغرب
جنوب آنست که چون روی برابر مشرق کنی آن سو که برابر دست راست بود
و مزاج جنوب گرم و تر است از آن سبب که دریای معظم در ین جهتست و
پیوسته بخارها از دریا اندرو مجتمع بود و نیز جهت از جمله جهتها فرود
است پس بادی که ازین جهت آید او را جنوب خوانند طبعش گرم و تر
بود تن را سست دارد و اندامها را تباه کند و درد چشم و درد سر و صرع و تبهار
فاسد از و خیزد اما گلو و سینه را نیک بود اما جهت شمال در برابر جهت

جنوب بود مزاج این جهت سرد و خشک است از سبب آنکه رفتن آفتاب
بدین جهت از زمین دورتر است و بر فلک اوج خویش نزدیکتر است طبعش
سرد بود اندامها را سخت کند و طعام را هضم کند و پیوسته تن را درست دارد
و بوسیدگیها از وی ببرد و آب تا خشن فرو آرد و حرارت غریزی را در تن
نگاه دارد اما درشتی و کلو و نزله و زکام را بد باشد **اما** مشرق
معروفست زیرا که آفتاب از این جهت بر آید و مزاجش معتدل است پس بادی که
از این جهت آید او را صبا خوانند طبعش در گرمی و سردی معتدل بود
اما جهت مغرب در برابر مشرق باشد و مزاجش معتدل است و بادی
که از این جهت آید او را دبور خوانند و این هر دو باد تن را موافق باشند
و از هر یکی ازین چهار دو باد دیگر موجود بود چنانکه دو باد از جهت جنوب
یکی را ازونعایم خوانند و یکی را رهین و دو باد دیگر از جهت شمال موجود
آید یکی را نسع خوانند و دیگر جوبسا و دو باد دیگر از جهت صبا یکی
را ریب خوانند و یکی را نکبا و دو باد دیگر از جهت دبور یکی را
مجره گویند و یکی را حرجف این جمله جهم دوازده باد بود **اما** از
آن چهار باد نخستین قوتشان در منفعت و مضرت بیشتر و قوی‌تر از این
هشت باد دیگر بود و بهترین باد آن بود که در وی بخار نباشد و نرم جهد و
بر درختان بجهد که بوی ایشان مغز را زیان دارد چون درخت سنجد و انجیر و مانند
آن و همه کس را سود دارد و هر بادی که با بخارها غلیظ بود مایه وبا و بیماریهای
گران و علتهای دشوار بود و همه کس را زیان دارد **و اما حال هواها و**
شهرها و هر شهری که از سوی شمال بود آن شهر خشکتر باشد و آنچه سوی
جنوب باشد گرم و خشکتر باشد و مردم شهرهای سردسیر درست اندام و قوت
و قوی و نیکو روی باشند شهرهای گرمسیر سست اندام و ضعیف قوت و
تن باشند و هر شهری که بنزدیک دریا باشد یا بیرامنش آب باشد تری
وی بیشتر بود و آن شهر که آبش کمتر بود خشکتر بود و شهری که زمینش شوره

ربیع را اصلی مزاج معتدل باشد

باشد

باشد هوایش گرم باشد و مزاجها را ضعیف کند و شهری که گرم بود رنگ
روی مردمان زرد باشد و اندامشان لاغر باشد چنانکه مردمان حبشه
و شهری که سردسیر بود رنگ روی مردمان برخلاف این باشد و حکیمان
گویند که گریختن باید از آن شهری که در و مرگ مفاجات بود و بیماریهای وبا اگر
چه زندگانی و مرگ بامر ایزد است اما سببها مرجنین هم از وی باشد
دانستن گردش چهار فصل و طبعشان بدانکه سالی چهار
فصلست طبع بهار معتدلست گروهی گویند گرم و ترست طبع خون دارد
اندرین فصل حجامت و فصد کردن و دارو خوردن سود دارد و گوشت بره و بز
غاله و گوشت کبک و مرغ بچه خانگی باید خورد و مجامعت کردن و بگرمابه رفتن
درین فصل باکی نبود **فصل** تابستان گرم و خشکست طبع صفرا
دارد پرهیز باید کرد از طعامهای گرم و خشک و طعام آنچه خورده که میل به
سردی و تری دارد چون آلو با و غوره با که بکدو پخته باشند و مجامعت و
ریاضت درین فصل کمتر باید کرد و خون برداشتن و دارو خوردن
نباید مگر که ضرورت بود **فصل** خزان بدانکه طبع خزان سرد و خشک
است طبع سودا دارد درین فصل پرهیز باید کرد از طعامهای سرد و خشک
و نوشیها و طعامهایی که سودا آرد سیکی نباید خورد و خون کمتر باید
برداشتن اما دارو خوردن سود دارد و مجامعت کردن و بگرمابه رفتن
زیان دارد و غلا مرغ بچه شوربا خورد و حلوا که شکری باشد **فصل**
زمستان بدانکه طبع زمستان سرد و ترست طبع بلغم دارد درین فصل
همه تن درست تر آن باشند که در فصلهای دیگر زیرا که معده بر گواریدن
طعام چیره تر بود اما رگ زدن و دارو خوردن درین فصل خطا باشد و
ریاضت کردن و سیکی خوردن درین فصل زیان ندارد و از طعامها آن باید
خورد که میل بگرمی دارد و گوشت گوسفند و کبوتر بچه بکباب باید خورد و حلواها
انگبین و خرما و آنچه بدین ماند نیک بود **فصل** بهار اما علتهایی که هم ما

درین فصل پدید آید چون هوا خارج شود بود چنانست که اگر درین فصل باد جنوب
و باران و برف بسیار رود تبها در تن مردم جمع شود و بیماریها پدید آید چون
تبهای عفن و سکته و صرع و آنچ بدین ماند پس اگر درین فصل باد شمال جهد
و باران و برف اندکی بارد چون تابستان آید مردم را تبهای تیز و درد چشم و خون
آمدن از شکم و زحیر پدید آید پس اگر درین فصل تابستان گرما اندک بود
و در فصل خزان باد شمال بسیار جهد و باران کم بارد که کما بیش درین فصل
بیماری نباشد اما کسانی را که گرم مزاج صفراوی باشند درد چشم و علتهای
سوداوی پدید آید و اگر در فصل زمستان باد جنوب بسیار جهد و باران
بسیار بارد و در فصل بهار پیوسته باد شمال جهد و باران کم بارد درین فصل
زنان آبستن فرزند افکنند و مردم را درین فصل درد چشم و نزله و سبات و
سکته و فالج بسیار رود و اگر در فصل زمستان باد جنوب بسیار جهد در تن
مردم تریها جمع شود چون فصل بهار در آید اگر باد شمال خوردی هم بسیار بارد
منفعت این مضرت آن را دفع کند یعنی خشکی باد شمال تریهای باد جنوب
را از تن تحلیل کند و همچنین اگر بزمستان باد شمال بسیار رود و باران و برف
نبارد چون فصل بهار در آید باد جنوب بسیار رود و باران بسیار بارد تری
این فصل خشکی را از تن مردم زایل کند و مزاج را باعتدال آرد و دیگر
فصلهای فصل اندر تری و خشکی بر یک صفت باشند باشد زیرا که مزاج
تن مردم را تباه کند و مرگ بسیار رود و بیماریها پدید آید و در همه فصلها از ین فصلها
مردم را از بهر تن درستی نکی باران و باد جنوب بیشتر دارد و اگر درین
خشکی نیز غالب شود چنانکه نبارد آمیزش صفرا در تن مردم جمع گردد و تبهای
گرم و علتهای صفراوی پدید آید و این علتها که گفتیم در برخی از شهرها و
ولایتها بیشتر بود و در برخی کمتر زیرا که هوای شهرها و ولایتها مختلفست و طبعهای
مردم نیز مختلفست باید که هر کسی بقدر دانش خویش چیزهایی خورد که تن درستی را
نگاه دارد از خورشها معتدل و فصد و حجامت و دارو خوردن و ریاضت کردن و

انچ بدین

وآنچ بدین ماند و اگر طبع مزاجها مختلف نبودی دلیل کردی که جمله مردم را درستی
و بیماری یکسان بودی والله اعلم والحکم **باب نهم کلام کلی در علتهای جیرگی
و فساد آمیزشها که از تن خیزند و علامت علاج** بدانکه بیشتر مردم را
که بیماریها بود از زیادتی و فساد آمیزشها تن باشد که حکیمان این مزاج را
اخلاط خوانند یعنی خون و صفرا و سودا و بلغم و هر علتی که از آمیزش خیزد
ما جمله علامت و علاج کلی بر طریق اختصار پیدا کنیم **علتهایی که از جیرگی
و فساد خون خیزند** هر گه که خون در تن مردم جیره گردد از طبع و حال بگردد
و راه نیابد که از تن بیرون آید ناچار بفساد شود و علتها پدید آید چون گلو
گرفتن و زکام و آماس بن دندانها و دنبل و دبیله و سرخیجه و درد جگر و
نقرس گرم و تب مطبق و درد بندها و خون آمدن از بینی و از شکم **علامت
جیرگی و فساد خون** نشانش آنست که روی سرخ شود و خواب بسیار
آید و اندیشه کند گره و دهان پیوسته شیرین باشد و هم گران و کاهل شود
و هوای سر خواهد و این علامتها که یاد کردیم بیشتر اندر تن مردم جوان
و در شهرهای گرم سیر و در تن کسانی که طعامهای چرب و شیرین خورند و سیکی
علاج جیرگی و فساد خون باید که بسیار از گوشت و شیرینی و سیکی پرهیز
کند و رگ زند و خون بسیار ربطالو و شراب عناب و سکنگبین ساده و
آب انار ترش و شیرین و کشکاب خورد و شکم نرم کند و شراب آلو و شراب تمر
هندی و شراب بنفشه و لعاب اسپغول و غذا مزوره غوره خورد و کشنیز تر
و کاشنی و پرپهن و کدو و غوره با بلدو و مرغ بچه خانگی و مصوص و ماهی
تازه و بست و شکر و ترشی تمرج و مزوره زرشک این جمله سود دارد
علتها که از جیرگی و فساد صفرا خیزد چون صفرا در تن مردم جیره گردد و
فساد شود و بیماریها پدید آید چون سرسام و شقیقه و ریشها برسر و گرد و خارش
تن و سرسام و برسام و ذات الجنب و انچ بدین ماند و ریش جگر و درد
چشم و یرقان و سبوسه سر و شکافتگی روی و لب و درد معده و تشنگی و درد

دندان و خشکی دهان و گلو و تب یک روز آید و یک روز نیاید **علامت**
چیرگی و فساد صفرا نشانش آنست که دهان بسیار تلخ بود و تشنگی
غالب بود و رویش زرد باشد و طعام آرزو نکند و منش بگردد و قی
سبز و زرد بسیار آرد و بوقت اسهال مقعد همی سوزد و آب تاختن تنک
بود و برنگ آتش باشد و آواز بگردد و مجس تیز بود و بسیار در خواب جهد و
این علتها کسانی را باشد که کباب و قلیه و سیر و بلبل و بسیار چرب
و شیرینی بسیار خورده باشند و روزه دارند و کم خسبند و سفر دراز
کنند و در آفتاب نشستن و حرکت کردن بسیار باشد **علاج چیرگی و**
فساد صفرا باید که از چیزهای گرم پرهیز کند و گوشت و شیرینی و بسیار
نخورد و آب آلو و شراب خرما هندی و سکنکبین با شراب بنفشه و شراب
عناب و آب انار ترش و شیرین خورد و آب تخم برهین و شراب [illegible]
خورد اگر قوتش قوی باشد هلیله زرد را بپزد و آبش را با جلاب
بیامیزد و نیم دانگ سقمونیا بروی نهد و بکار دارد و روغن بنفشه در
بینی چکاند و کشکاب با آب انار ترش و شیرین خورد و شراب [illegible]
و آب غوره غذا مزوره خورد با گشنیز و کاهو و برهین [illegible] و آب
سرد خورد و از گرمی و شیرینی پرهیزد والله اعلم بالصواب
علتهایی که از چیرگی و فساد بلغم خیزد چون بلغم در تن مردم چیره شود
در تن بیماریها پدید آید چون صرع و فالج و سکته و کابوس و فراموشی
و سستی اندامها و قراقر شکم و موی ریختن و سرگشتن و سرفه تر و
ناگوارشتن طعام و آروغ بسیار و درد گرده و مثانه و بهق سپید و سستی
معده و تاریکی چشم و درد دندان و تبهای سرد **علامت چیرگی و فساد**
بلغم نشانش آنست که دهان پیوسته تر باشد و طعام نگوارد و خواب آید
و روی آماس گیرد و سرگرانی کند و رنگ آب تاختن سپید بود و مجس کم
و سست جهد و گونه بیمار سپید بود و صداع گرم دست دارد و این بیماریها
بیشتر

بیشتر کسانی باشد که شیر و ماست و پنیر و ماهی تازه و آب بسیار خورند و
در گرمابه بسیار روند و مردمان فربه و اندک حرکت را بیشتر بود **علاج چیرگی**
و فساد بلغم باید که باده فیقرا [illegible] و باره روغن خورد و مشک و عنبر را
ببوید و بناشتا بگرمابه رود و روغن خیری و سوسن بکار دارد و با طعام
کوارش ترنج و زنجبیل و دار فلفل و سعتر و [illegible] دارد آمیخته و زیره ها
سداب و پودینه و بادرنجبویه خورد و مزوره بروغن جوز خورد و غذا
قلیه و شوربا بکار دارد و اگر علت بتابستان بود با آب شبت و انگبین
قی کند بطریق [illegible] کل و کوارش زیره و [illegible] دارد و گل انگبین
و مشک همی خورد **علتهایی که از چیرگی و فساد سودا خیزد** چون سودا
چیره شود بیماریها پدید آید چون بی خوابی و وسوسه بسیار و [illegible]
و درد سپرز و [illegible] و کلف و بهق سیاه و از طعام سیر ناشدن و [illegible]
سخت و تیرگی گونه و شکافتگی پوست و دیوانگی و جذام و تب چهارم [illegible]
علامت چیرگی و فساد سودا نشانش آنست که سپرز بزرگ شود و خواب
نیاید و همی بترسد و دایم در اندیشه باشد و سوزش معده بود و لاغر گردد
و [illegible] همی گردد و رنگ آب تاختن سیاه بود و این علت بیشتر کسانی را
باشد که ترشیها و قدید و گوشت صید و عدس و باقلی بسیار خورده باشد
علاج چیرگی و فساد سودا باید که بیمار از این طعامها که یاد کردیم پرهیز
کند و نباید که او را تنها گذارند و طعامهای گرم و نرم و شرابهای ممزوج خورد
و گرمابه بکار دارد و غذا شوربا خورد که بگوشت بره و ابزارهای لطیف
پخته باشند و سیب شیرین خورد و انار شیرین و پخته افتیمون بکار دارد
و غاریقون و [illegible] لوغاذیا و معجون مفرح و آب گاوزبان با شراب [illegible]
ببوید و [illegible] این جمله [illegible] شرح آن
چیزها که حکیم را لازم دانستن آن تا گذشت و زین پس [illegible] سبب بیماریها
علامتهایش و تدبیر هر علتی مختصر از گفتار حکمای استاد بجدول یاد کنیم [illegible]

کم آید آنچه خشک بود نشانی آنست که چون بخارندش پوست در پشت از
وی برخیزد و بزردی نماید و نشان آنچه تر بود و ریم که ازو بیرون آید بزردی
نماید علاج آن کز رطوبی باشد محمد زکریا گوید که علاج سعفهٔ تر
آنست که بر نقره گاه حجامت کنند و رگهای سر و بنا گوش هر کدام که بزرگتر
بود بزنند و از سودا و تیزی و شیرینی پرهیز کنند و طعامهای نرم بکار دارند
و اگر توانند بختهٔ هلیله و صبر و سقمونیا خورد و طعامهای سرد و تر بکار دارند
و روغن کدو و بادام و روغن بنفشه دایم در بینی چکانند که نیک باشد ابن
ماسویه گوید که سعفهٔ تر را علاج آنست که نمک و کنجد تر و اشنان سبز
ویرا نیک بمالد تا خشک کند و اگر دیوجه بروی افکنند تا خون فاسد از
وی بیرون کند و خون بسیار از وی بیرون آید نیک باشد و هیچ چیز درین علت را
بهتر ازین نباشد و شکم نرم کنند به آب آلو و شکر با حب صبر و افسنتین
یا بختهٔ هلیله و شاهتره نیک بود و از پس دیوجه برافکندن، بود
از هر دو سوی کردن حجامت کنند تا علت زایل کند و اگر شکم نرم بود آب غوره
و شراب انار خورد و نیک بود حنین گوید علاجش آنست که رگ قیفال بکشا
و از گرمیها پرهیز کنند و ترشها کرا ... و بدین حب شکم نرم کنند ... بده سه
درم سنگ زنجبیل درم سنگی و نیم مصطکی دانگی جمله را خرد بکوبند و حب نم
و بخورد که منفعت کند و اگر بهتر نشود رگهای گوش بزنند و خون بسیار بگیرند
علت نیک گرداند که سعوطش دارد و طعامها و غذا بسیار بدمی خورد تا زود
شفا یابد ان شاء الله تعالی سببش کز سرهی بود ابو جریح گوید که این علت
بیشتر از بلغمهای شور خیزد یا از خلطی بر سینه که سوخته گشته باشد
گرما زیادت شور آمیخته گشته علامتش کز سرهی بود چون ریش سر سپیدی
نماید یا برنگ شوره باشد بلغمی بود و اگر خشک باشد و بسیاهی زند سودای
بود از خلطی که سوخته شده باشد و سعفا شده باشد علاج آن کز سودای
باشد ابو جریح گوید علاجش آنست که مرهم سپید بر وی نهند و سرکه و روغن

گل با پوست انار کوفته و مغاسنگ بیامیزند و در وی مالند و اگر علت کهنه بود رگ
قیفال بکشایند و دارو های تیز بر جای علت مالند تا خشک شود یا بوی کوی در پشت
سر را بمالد تا خون از وی بیرون آید و انگه زرد چوبه و حنا و مغاسنگ و پوست
انار و سرکه را با روغن گل در هاون نیک بسایند و در وی مالند یوحنا گوید که چون
علت کهنه باشد بروغن ویرا چرب کنند و برگ سوسن کوفته بر وی برافکنند نیک
باشد و علاج سعفهٔ تر را آن بود که پنج درم سنگ مازو اندر سرکه و ... روغن زیت
بجوشانند و انگه در سر مالند و زرد چوبه و مغاسنگ و ... و توتیا و حنا کوفته
همه را بروغن و سرکه سرشته در وی مالند ثابت بن قره گوید علاج سعفهٔ کوچک
آنست که بوقت خفتن جایگاه علت را بنیشتر بیازند و آن خون را در سر مالد
که سود دارد و اگر هلیله و انیسون و شکر هر سه را بکوبند و بکار دارند و
مازوی سوخته را با سرکه بایند و بر وی مالد سود دارد و اگر کاغذ سوخته
را با سرکه نیک سرشته و لختی مغاسنگ با وی بیامیزند و آنگاه بر جای که علت
بمالد سود دارد و اگر روغن کنجد بر وی مالد نیک باشد و اگر برگ مورد و هرام
زنبورش بیرا کنند منفعت دارد بغایت و بزودی شفا یابد ان شاء الله تعالی
مجروم موی ریختن و اصلع پس سببش کز بیماری و کم غذا بود
بقراط گوید که این علت از چهار چیز افتد اول از بیم داشتن و کم غذایی و نیز از
غذاهایی که خوش پسند بود از وی نیاید دوم از بیماریها صعب و تیز باشد که از
حال بگرداند علامتش کز بیماری و کم خوردن بود نشان آنچه از بیم داشتن بود آنست
که مردم لاغر شوند و هر وقتی اندکی اندک موی از سرش فرو ریزد و آنچه از بیماری
تیز بود آنست که موی بیکبار فرو ریزد علاج آن کز بیماری و کم غذایی باشد
بقراط گوید آنچه از کمی غذا بود آنست که اندر طعامهای نیکو و اندر شرابها
گرمابه بنشیند و سیکی سرخ بکار دارد و روغن مورد و لادن در سر مالد و علاج
آنچه از بیماری بود آنست که غذاء خورد نیکو لطیف خورد چون گوشت گوسفند
یکساله و میوها رسی که تن را نیرو دهد و بر تن ... نهند و بگرمابه بسیار رود

و سر را بدو کوی درشت بالد و بابونه و بید سیاوشان را بدو روغن بپزد و هر
بامداد بر سر مالد نیک بود **روفس** گوید علاجش آنست که آمله را شبانروز
در آب فرغار کنند و هم چندان که آبش بود روغن بدو در افکنند و بپزند تا
آب برود و روغن بماند آنگه بکار دارند و اگر چکندر را با آب بپزند و لختی
سپیداب با وی بیامیزند و موی را بدان بشویند نیک بود و موی را دراز کند
و اگر موی را با آب هلیلهٔ سیاه بشویند یا با آب چکندر یا با آب تخم و زهرهٔ گاو نیز
موی را بیفزاید و بن موی را قوی کند و نه چنانکه اصلع نکند **بوحنا** گوید
علاجش آنست که ابهل و ناز، بروی مالند و زان پس بگرمابه روند و سر را نیک
بشویند و اگر پوست بنک بود را بر روغن زیت بسایند و در موی مالند موی را سیاه
و اگر تخم سپست و لادن با روغن بیامیزند و در سر مالد موی را نگاه دارد و
اگر در مستان بود و مزاج انکسی سرد باشد دوا آنکه روغن ناردین با وی
بیامیزند و در سر مالد که منفعت دارد والله اعلم **و سببش کژ درشتی و سستی**
پوست بود سوم از درشتی پوست سر و تن بود و چهارم از سستی پوست هم
و تن باشد یا از فراخ شدن مسامهای سر و تن یعنی سوراخهای که موی از وی بیرون
آید و این حال بزنطی بنماید **علامتش کژ درشتی و سستی پوست بود** نشان آنچه
از درشتی پوست سر بود آنست که موی سخت بسیار ریزد و بن موی خوشه
یعنی چون بکشی ریزد و بیرون نیاید و نشان آنچه از سستی بود موی باریک باشد
علاج آن کژ درشتی و سستی پوست باشد علاج آنچه از درشتی پوست بود
آنست که دایم سر را بروغن بابونه بمالد و زان پس بگرمابه رود و داروی چهاردار
الثعلب در موی مالد و این طلا بکنند **صفتش** برگ آمله درخت یک به کنند زدو
صرد را با یک بهره روغن گل در هاون نیک بسایند و در گرمابه در سر مالد سود دارد و اگر
بادام تلخ و بیخ ارمنی و کف دریا بسوزند و بروغن گل سرشته در سر مالد نیک بود
و علاج آنچه کژ سستی پوست سر بود آنست که روغن مورد را در سر مالد و اگر نه
سه درمسنگ لادن و سه درمسنگ اقاقیا اندر نیم وقیه سکر بکدار و نیم وقیه

روغن مورد تر کنند و در سر کنند نیک بود **ابو جریج** گوید اگر دانه عرعر و لادن
و افسنتین از هر یکی بهری جمله را خرد بکوبد و در کوی کتان بندد آنگه بر روغن
کنجد تازه بپزند و دایم در سر همی کنند و بسوسن را بپزند و موی ریختن را باز دارد
و دیگر حکایت کنند از جالینوس که این علاج سخت نیکست و آزموده **صفتش**
روغن مورد چهار وقیه لادن سه درم و نیم وقیه صرد با هم بیامیزند و در سر مالد
نیک باشد **دیوجانس** گوید اگر ده درمسنگ جوز سرو و ده درمسنگ افسنتین را
خرد بسایند و در کوی کتان بندند و بیخ او زهر روغن نهند و زان پس دایم در سر
همی مالد سود دارد و اگر با آب بوره بورهٔ ارمنی سر را بشوید سودش دارد و
طعامهای نیک بکار دارد تا شفا یابد ان شاء الله تعالی وحده **نوزدهم شکافتن**
موی و سپید شدنش نه هنگام سبب شکافتن موی محمد زکریا گوید
که سبب این حال از آن باشد که خشکی بر مزاج تن چیره شود یا از غذاها که خشکی
کند بسیار خورده باشد چون نمک سوده و شوربها و مانند این خورده باشد **علامت**
شکافتن موی نشانش آنست که سر هر موی دو شاخ باشد و از درشتی
موی را چون با آب بوره بارها چند بشوید باریک و نرم گردد و باشد که نابسنده
باشد **علاج شکافتن موی محمد زکریا** گوید که علاجش آنست که از خشکیها
پرهیز کند و موی را دایم بروغن بنفشه چرب دارد و زان پس با آب نیم گرم بشوید
و اگر آب و روغن را بهم بزنند و موی را بدان بمالند و آنگه بگرمابه سر را بشوید
و اگر با آب و روغن لعاب اسبغول را بیامیزند و موی را دایم بدو همی شوید
نیک باشد و اگر با آب برگ خطمی کنجد موی را بشوید سود دارد **ماسرجویه** گوید
علاجش آنست که خود را نیکو دارد از خوردنی و سیکی و گرمابه بسیار بپرهیزد و دایم
سر را چرب کند بروغن بنفشه و روغن نیلوفر و آنگه بگرمابه رود نیک بود و اگر
لعاب اسبغول و خطمی را بهم بیامیزند و بگرمابه سر را بدان همی شوید نیک باشد
و اگر سر را با آب چکندر بشوید هم نیک باشد **و اما موی دو باشیدن را محمد زکریا**
گوید که موی را پیش از بوی که تنک باشد کف دریا و خاکستر قیسوم مرد و بابونه روغن

زیت کهنه بپز شده و در مالد نیک بود و چیزی تر را گرم کنند بکار دارد و اگر
حانه ده مشت را بر که باید اندکی از رستن مالد زود موی پیدا بود باید و
زین بهتر آنست که سونیز سوده با روغن مورد بیامیزد و سر را بدین
همی شوید و بمالد روغن لادن نیز چو بر سر مالند و در مالیدن مداومت
کنند بخاصیت و منفعت بدید آید و موی را نه رنجی برآید اما بهتر
آن باشد که بر عادت خویش رها کنند سبب سپید شدن موی جالینوس
گوید که رستن موی و سیاهیش از بخارهای گرم و نم بود که طبیعت وی را
بسوی پوست افکند و چون بخارها ضعیف شوند موی سپید و باریک
گردد علامت سپید شدن موی نشانش پیدا باشد و اما سبب آنکه گرد
بود یا جگرگون بود در میان این دو حال باشد که سبب وی را یاد کردیم
و شرح باز گفتیم والله اعلم علاج سپید شدن موی جالینوس گوید
موی جعد و موی ساده باندازه تری و خشکی آن بخار بود که از او سبب یاد
کرده شد و اما علاج سپیدی موی با آغاز آن بود که از همه خوردنیهای سرد
و تر بپرهیز کنند چون شیر و ماست و ماهی و گوشت گاو و آنچه بدین ماند
و قلیه و مطبخه ها بریانی و نخود آب بکار دارد و بر سیر ... کنند
و سکبی بخورد که مستی موی را سپید کند و آب سرد بسیار ... شود
شوید که نیک باشد محمد زکریا گوید هیچ چیز درین علت را سودمندتر از آن
نیست که هر روز پنج درم سنگ اطریفل خورد بناشتا و قلیها و بریانی
بکار دارد و از مستی و بویهای ناخوش چون ترنج و گوگرد و مانند این بپرهیز
کنند و از شوربها نخورد و در گرمابه از جماع کردن دور باشد و پیوسته گوارش
بلادری بکار دارد خاصه بزمستان اما در تابستان کمتر خورد و نباید که
کافور و گلاب بکار دارد که موی سپید کند و مضرت باشد از عطرها چیز
و اما موی بودن داخنین گوید که نخست موی را بکنند و جایگاه را بر که
و اسپغول بمالد چند بار و بنگ و افیون و سرکه هم نیک بود و اگر انگبین و ...

خرد

خرد را بهم بیامیزد و بر وی مالد اصل موی را ببرد و آرد جو و آرد باقلی و
کرسنه و بوره ارمنی چون بر وی مالد موی بر نیاید تخم انجره را با روغن کهنه
بساید و بر جوی مالد موی را ببرد و موی از اصل ببرد بخاطرم است که بکر
نباشد که زیان دارد زیرا که مشامها را ببندد چنانکه هرگز بر نیاید اما
مخاطره است نیک نباشد بشنوم داء الثعلب و داء الحیه هر دو یکی باشد
سببشان گرگرمی بود جالینوس گوید که سبب این علتها از آن باشد که صفرا
با نیرو در آید و با خون بیامیزد و خون را بسوزد و بترین علت آن باشد که
صفرا سخت چیره و تیز باشد و از حال خویش بگردد علامتشان گرگرمی بود
نشانش آنست که آن کس را گونه زرد باشد و تنش بسیری نیاید و خوردنیهای
گرم و خشک دوست دارد و جایگاه علت خارش کند و نیز آن جایگاه ...
نباید علاجشان گرگرمی باشد جالینوس گوید علاجشان آنست که دانگی
و نیم سقمونیا با اندکی ماست حل کنند و بخورد تا شکمش نرم شود و صفرا از وی
آید و آب پنیر خورد تا تن پاک شود و طعامهای سرد و تر بکار دارد چون کدو
و اسفاناخ و کشک و گوشت بره و بزغاله و آنچه بدان ماند و در گرمابه رود
و آب نیم گرم بر سر ریزد و زود بیرون آید که نیک بود و دایم سر را چرب کند که
سود دارد مسیح گوید که رگ قیفال بزنند و ببرد و جانب کم حجامت کنند
و شکم بدارند بپخته هلیله و سقمونیا و صبر و گل سرخ با شراب آلو خورد و جایگاه
علت را بر ... بمالد و کندر ... سوده با سرکه بر وی بمالد و اگر پوست
فندق و بادام تلخ را بسوزد و بروغن کنجد ترکنند و در مالد نیک باشد و از خوردنیها
بپرهیز کنند و ... جایگاه علت را بیازند و به پیاز نرگس یا پیاز
موش نیک بمالد تا ... آید پس از آن سونیز بریان کرده با
بروغن بپز شده در مالد سود دارد اسحق گوید علاجش آنست که شکم نرم کند
بحب صبر و سقمونیا و افسنتین و از آن پس گوگرد را بکوبد و بروغن زیت و
سرکه بپز شده و بر وی بمالد و اگر ... را بسوزد و با سرکه بیامیزد

وبر جایگاه علت مالند نیک باشد و بپیه خرس و پیه کبک با ابر که بساید و در وی
مالند سود دارد و گوشت و سبکی و چیزهایی که تری کند و غذا بسیار پرهیز
کند و یا بسیار نخورد سببشان گر سردی بود محمد زکریا گوید این علتها
چون از سردی باشد از سه چیز خیزد اول از بلغم سوخته دوم از خلط سوخته
سوم از زیادتی سودا بود که بر سر جمع گشته باشد علامتشان گر سردی بود
نشان آن که از بلغم شور بود آنست که جایگاه علت را موی نباشد و سپیدی
زند و آنچه از زیادتی خون سوخته بود بسرخی نماید و آنچه از زیادتی سودا بود سیاه
بود والله اعلم علاجشان گر سردی باشد محمد زکریا گوید علاجشان آنست
که شکم نرم کند بیاره روفس صفتش تخم حنظل دو دانگ سنگ صبر تربد
از هر یکی دانگی همه را خرد بکوبد و بناشتا بخورد و بر سر تری کند بسکنجبین و آب
نیم گرم و آب شبت و اگر قی نیاید یک درم سنگ کنگر نو با دو دانگ سنگ بوره اندر نیم
رطل آب شبت بگدازد و یک درم سنگ نمک نفطی کوفته با وی بیامیزد و بخورد که هر آینه
قی آرد و معده از آمیزشها پدید پاک کند ابن ماسویه گوید علاج این علتها
که از سودا بود آنست که دو سه بار رخنه افتیمون با حب افتیمون بدین صفت
بکار دارد و بسبابج ده درم سنگ غاریقون پنج درم سنگ تخم حنظل نیم درم سنگ نمک هندی قرنفل
از هر یکی یک درم سنگ همه را خرد بکوبد و ببیزد و حب کند و هر وقتی ده درم سنگ و نیم
بناشتا بکار دارد و از آن پس تخم انجره با روغن زیت کهن و سلابه شتر با هم
نیک بساید و در وی مالد تا موی بر وی بر آید و از ترشیها پرهیز کند و بگرمیها
گراید که تا نا امیدواری اندرین علتها آن بود که چون جایگاه علت بمالیدن سرخ
نشود و اگر سرخ شود علاج نپذیرد و در ... از جهت که مایه علت بزیر
پوست باشد و قوی شده باشد و نیز گرفته باشد بهر حال علاجشان آنست
که شکم نرم کند بیاره روفس و جایگاه علت را بسنگ آهن یا به برگ انجیر بمالد
تا خون از جلد اندام بر سر آید انگه بر هم علاجش کند تا درست گردد و شفا یابد
بیست و یکم در ... که از گرمی باشد ... سببش گر گرمی بود بو صفا

گوید اگر از بیرون بود نشستن او در آفتاب باشد یا در پیش آتش و چون از درون
بود از چیزها باشد که خورده باشد چون سیر و پیاز و بلبله و کند نا و انجدان
مانند علامتش گر گرمی بود نشانش آنست که روی سرخ بود و در کنار سر گرم
برخاسته باشد و بر خیز بود و چشمها سرخ باشد و آواز گرفته باشد و هوای
سرد دوست دارد علاج آن کنه گرمی باشد بو صفا گوید علاجش آنست
که کشکاب و آب تخم بر بهمن بکار دارد و میوهها ترش خورد چون سیب و انار و نیکو
بود فدکیها پرهیز کند و چون مزاجش بهتر شود روغن گل با گلاب بیامیزد در
شیشه کند و نیک بزند و بر سر نهد نیک باشد و اگر بنفشه و نیلوفر بود نیک باشد و
این طلی را بر که بیامیزد و بر سر نهد نیک باشد صفتش صندل سرخ و سپید
از هر یکی سه درم سنگ تخم کاهو دو درم سنگ مامیثا درم سنگی نیلوفر پنج درم سنگ
همه را بکوبد و به آب کاهو یا آب برگ بید بسرشد و بر پیشانی ضماد کند و غذا
غوره با و ترشی با خورد اسحق گوید این ضماد درد سر را نیک بود صفتش
گل و خطمی از هر یکی بیست درم سنگ کوکنار ده پنج درم از هر یکی سی درم سنگ
همه را بکوبد و ببیزد و به آب کاهو بسرشد و بروغن بنفشه بر سر ضماد کند و اگر
سببش از گرمی آفتاب بود علاجش آنست که روغن نیلوفر و گلاب بهم بیامیزد
و بروی مالد و رب غوره را پنج سه کند و گلاب بر وی ریزد و بکار دارد
و سر را برگ بید ضماد کند و میشها ده بر بهمن و صندل و خطمی همه را بکوبد
و بگلاب بسرشد و بر سر ضماد کند فولس گوید بهترین علاج سر آنست که
سر بسترد و روغن بنفشه با برف سرد کند و بر سر نهد زانکه استخوان میان
سر تنک بود علاج زود بدید و خلالها که هم را زود بر کشد و نیک منفعت بود
آرد و طعامها پسندیده خورد سببش گر سردی بود ابو جریح گوید سبب
این علت چنان آن باشد که بوی مغزش سرد گشته باشد از آنکه هوای سرد گشاده
باشد یا آب سرد بسیار خورده باشد والله اعلم علامتش گر سردی بود نشانش آنست
که گونه اش سپید باشد و چون چیزهای گرم بر وی نهند دردش کمتر کند و بوقت گرما دردش

بهتر باشد و برنج درد سر بتر بود علاج آن که از سرفه باشد ابو جریج گوید
چون از سبب سرفه بود علاجش آنست که روغن گلاب را گرم کند و بر سر چکاند
و همچنان نیک بود و اگر اندکی فرفیون با وی بیامیزد قوی‌تر باشد و همه روغنهای
گرم چون روغن غار و روغن قسط و بید انجیر باشد و روغن سوسن و آذرگون و آنچه
بدین ماند نیک بود و هر درد سر که از سرفه اخلاط بود علاجش آنست که
را ضماد کنند بابونه و اکلیل الملک و شبت و سیسنبر و مرزنگوش و دایم سر را بروغن
نرگس و سوسن همی مالد مسیح گوید علاجش آنست که شیح و بودینه و نسرین
و سوسن و مرزنگوش و یاسمین و شاهسپرم همه را یا هر کدام که باشد بروغن کنجد
بجوشاند و بر سر نهد و رویها بر بخارش بدارد خاصه بر بخار بابونه و اگر روغن
شبت یا روغن بابونه بر سر مالد و در گوش و بینی چکاند سود دارد حنین
گوید بابونه همه درد سر را اگر از سردی بود سود دارد از بهر آنکه بندگشاید و اگر درد
سر کهن باشد میان خردل و فرفیون و اسپندان و پلپل از هر یکی بهره اندکی
افیون با وی بیامیزد و جمله را با سرکه کهن بسرشد و در سر مالد نیک بود و لیکن
مرهم درد سرها را اگر کهن باشد نیک بود اما باید که پس از این دارو بگرمابه رود
و بسیار بنشیند نیک باشد و اگر بابونه و اکلیل الملک از هر یکی هیچ درم سنگ همه را
بکوبد و با آب سیسنبر بسرشد و بر سر ضماد کند منفعت بدید آید ان شاء الله تعالی
و صداع بسبب دوم درد سر که از تری باشد یا از خشکی سببش که از
تری بود جالینوس گوید که این علت از دو گونه بود اول از غذاها که تری
فزاید و دیگر از میوه‌هایی که بطبع تر باشد دوم از بسیار نشستن در گرمابه
آبهای نیم گرم علامتش که از تری بود نشانش آنست که دایم خوابش آید و
تنش گران باشد همچنانکه تن کسی که از ماندگی و رنج باشد و فراموشی بروی
چیره شود والله اعلم علاجش که از تری باشد جالینوس گوید درد سر که
نه تری بود آسان‌تر گذارند [illegible] که از گرمی و سردی و آنچه که از تری بود سخت‌تر آن آن
باشد که از خشکی زیرا که علتها تر دیر و سخت بگذرد مگر تری که چیره شود و علاجش
آنست

آنست که غذاهای گرم و خشک بکار دارد چون قلیها و مطجنه گوید دارچینی
و پلپل و چیزهای گرم و خشک بخته باشند و اگر بابونه و اکلیل الملک و درمنه
و مرزنگوش همه را در آب بپزند و اندر وی بر بخارش بدارد نیک بود با بخارش
با بخارش تو بهار سر و مغز فرو کشد و اگر بگرمابه رود و بسیار نشیند سود دارد
ابن ماسویه گوید صداع بسیار آنست که اسپرم آب کند از بابونه و اکلیل الملک
و بابونه و مرزنگوش همه را با آب بپزد و بر سر نهد و آبش را بر سر مالد سود دارد
و مشک و غالیه ببوید و روغن گلاب و روغن قسط و روغن کرفس بر سر مالد
و غذا جز نخوداب و قلیه و شوربای زردی پلپل و دارچینی و سنبل و قرنفل
و آنچه بدین ماند بخته هیچ چیز نخورد و هر وقتی مصطکی با کند و همی خاید
و سرکه زیتی غرغره کند اسحق گوید قلیه با بکامه خورد و از چیزهای بدگوار
پرهیز کند و بگرمابه بسیار نشیند تا خوی کند و سیکی نخورد و گلنگبین
با زنجبیل بیامیزد و بناشتا بکار دارد و سوبنر و روغن خیری و روغن
یاسمین سپید در سر مالد سود دارد و نافع بود ان شاء الله تعالی سببش
که از خشکی بود محمد زکریا گوید این سبب بیشتر بتابستان باشد از گشتن بسیار
در باد گرم یا از غذاهایی که طبع را خشکی فزاید چون عدس و آنچه بدین ماند
علامتش که از خشکی بود نشان آنچه سببش از باد گرم بود آنست که بهنگام گرما
درد سرش بیشتر باشد و آنچه از خشکی غذا بود آنست که خوابش نیاید و از
گرسنگی بتر باشد علاج آن که از خشکی بود محمد زکریا گوید چیزهایی که
تری کند بکار دارد چون سر و پای بره [illegible] بر روغن بادام و روغن تخم کدو در
بینی چکاند و از غذاها ماهی تازه بکار دارد خاصه که ماهی خرد بود و گوشت
مرغ خانگی و زرده خایه نیم برشت خورد و از ترها کاهو و پرپهن و آنچه بدین ماند
پس اگر علت کهن و سخت باشد [illegible] و مغز بره بهم بیامیزد و در بینی چکاند تا مغز

بیفزاید و تری کند و دایم آب نیم گرم بر سر همی ریزد تا که سود دارد ماسرجویه گوید
علاج آنچه از خشکی بود آنست که خوردنیها لطیف بکار دارد که تری فزاید
و غذا بسیار دهند چون زرده خایه و شوربای مرغ خانگی و گوشت کبک و تیهو و آنچ
بدین ماند و اگر مغز استخوان پای گوسفند با پیه مرغ خانگی با پیه دراج در بینی
چکانند سود دارد و تری فزاید حنین گوید که بهترین چیزی که این علت را آن
باشد که این ضماد بکنند صفتش آرد گندم و آرد جو سرد و را نیک بپزند و نیم
شکر کوفته و روغن بادام چندان که همه را بس شد با آتش نرم بپزند و اندکی
تخم کدوی پوست کنده با وی بیامیزند و بسا بخاک در کنند و چهار ساعت صبر کنند
و با وی مبخر کنند تا هر خشکی که در سر بود بیرون کشد و از چیزهایی که خشکی کند
پرهیز کنند که منفعت در آن بسیار بود انشاء الله تعالی فصل بیست و سیوم
درد سر که از خون باشد یا از بلغم سببش گر از خون باشد اسحق گوید که سبب
این حال از آن باشد که گوشت و شیرینیها و سیکی خورده باشد و خوردنیها که غذا
بسیار دهند چون اجیره که اندر خورده بود علامتش گر از خون باشد نشانش
آنست که سر و روی و چشمها سرخ باشد و نیز اندامها گرانی کند و ضربانش بسیار
آید و درد صعب کند و چون تیز همی زند و رگها برخاسته باشد علاج آن
گر از خون باشد اسحق گوید علاجش آنست که رگ قیفال بگشاید و غذا طفشیله
با افرد بکار دارد و غوره با و چون ناشتا عناب بگرگانی خورد و این علت را
نیک بود و شکم نرم کند بپخته میوه‌ها زیرا که صفتش آلوی سیاه بیست دانه عناب
سی عدد مویز طایفی ده عدد دهند که از هر یکی با تنبوع در درم سنگ همه را با آب جوش دهند
چندانکه سیکی از وی بماند پس از آن بیست درم سنگ ترنگبین بروی افکنند
و سحرگاه بخورند و نیز تب و سرفه را این دارو نیک بود و اگر انار شیرین با پوست
وی بکوبند و بفشارند و آبش بگیرند و از وی نیم من یا کمتر با شکر یا ترنجبین
بیامیزند و ناشتا بخورند نیک بود ابو جریج گوید علاجش آنست که رگ قیفال
زنند و خون بسیار بردارند و اگر ساکن نشود حجامت کنند و طلاها سرد و تر بر سر نهند

چو

چون چندن و کافور و گلاب و بوباب هندی و شاف مامیثا و برگ بنفشه و انگور
روباه و برگ نیلوفر و دانه کدو و جغرات و سرکه و آنچه بدین ماند و اگر درد صعب
کند اندکی افیون را به روغن گل بسایند و بر سر مالند درد را باز گیرد و اگر هلیله
و بنفشه و خرما هندی همه را در آب بپزند و آنکه شیرخشت در آن افکنند و سحرگاه
بخورند نیک بود و غذا مزوره ماش و اسفاناخ و گشنیز خورند خاصه که مغز بادام
کوفته در وی کنند و دایم این تدبیرها بکار دارند سببش گر بلغم باشد حنین
گوید که این علت را سبب آن باشد که ماست و شیر بسیار خورده باشد و غذاهای
که سردی و تری فزاید و باشد که بگرمابه بسیار رفته باشد و بر سیری در آب آمده
این حال پدید آمده باشد علامتش گر بلغم باشد نشان آنست که روی سپید
بود و دردش نرم کند و چون طعام بسیار خورده باشد آنکه بجنبد سرگرانی کند
و اگر دست بر سرش نهند سرد بود علاج آن گر بلغم باشد حنین گوید
علاجش آنست که شکم نرم کند به حب قوقیا و یاره روفس و سر و روی را بر
بخته بوی بنه و مرزنگوش و گشنیز دانه و بابونه و گندم بس و میان بخار او بود
تا عطسه آید و آنکه باری چند سکنجبین و اسپندان غرغره کند و روغن
زیت و روغن سوسن و روغن بان و روغن سداب بر سر نهند و در مالند و بخته
هلیله و انیسون و نانخواه مر او را نیک بود و نیز نقیع صبر و روغن سیر
انجیر نیک باشد و سپندان و عاقرقرحا و پوست بیخ کبر کوفته با سکنجبین بر سر نهند
و با سکر بمالد و بکار دارند نیک باشد مسیح گوید علاجش به حب قوقیا
بود تا بلغم و تریها از سر فرو کند و از باد سرد پرهیز کند و بوی مشک و غالیه
انبوید و جز نخود آب و قلیه و شوربا و کباب هیچ نخورند و پیوسته کندر و
مصطکی خاید و سرکه غرغره کند با پاتکاه و بسیار زوفا مضمضه کند و بهر دو شب
حب شبیار خورد یک مثقال و غذا بسیار نخورد تا منفعت یابد و از بدها
پرهیز کند ماسرجویه گوید که با سکنجبین غرغره کند و این ضماد بر سر نهند که ما
ویرا بیازموده‌ایم صفتش صبر و مر و فرفیون از هر یکی دو درم سنگ زعفران و صمغ

عرقی از هر یک مثقالی میان خرزه یک درم سنگ افیون نیم درم سنگ کندر دو درم سنگ
عنزروت یک درم سنگ قسط دو درم سنگ خرد بکوبد و ببیزد و بسیکی کهن حرف
حرفش بوی بر شود بر عارض و زلفین نگاه مالد شفا یابد ان شاء الله تعالی

بیست و چهارم درد سر که از صفرا باشد یا از صفرا سببش گر صفرا
بود یوحنا گوید که سبب چیزی که صفرا بود از خوردنیها و غذاهای گرم و خشک
بود و رنج رسانیدن بسیار تن را و از ناخفتن به شب و از روزه داشتن
بسیار بود علامتش گر صفرا بود نشانش آن است که مرد لاغر و باریک اندام
باشد و مجسه‌اش تیز بود و نیز تشنگی بسیار کند و بینی خشک باشد و خوابش
کم آید و درد بیشتر زود باشد علاج آن گر صفرا باشد یوحنا گوید که
علاجش آن است که شکم نرم کند به آب آلو و شراب گل و آب سرد و سرکه
و گلاب را بهم بزند و بر سر ریزد و روغن گل و روغن بنفشه و روغن بادام
نیز هرچه باید در بینی چکاند و نیز خوردنیها سرد و تر خورد چون کدو و غوره
و تتمه و آنچه بدین ماند و انار ترش بکار دارد و این مطبوخ بکار دارد
صفتش هلیله زرد هشت درم سنگ بنفشه پنج درم سنگ آلوی سیاه تمر هندی خرما
هندی نیم رطل همه را در یک من و نیم آب بپزد تا سیکی از او بماند و سحرگاه
بکار دارد که صفرا و درد سر را بنشاند حنین گوید علاج آن است که بمغز زعفران
با روغن کدو و روغن بنفشه و روغن گل بیامیزد و در سر مالد و گلاب و جلاب خورد
و اگر حاجت باشد اندکی و بجایگاه خنک نشیند و بنفشه و نیلوفر بوید
و میوه‌های سرد و تر خورد و اگر حاجت باشد اندکی هلیله و شیرخشت بخورد
تا صفرا براند و از خوردنیها شور و شیرین پرهیز کند و تره سکا آبا و ماش
که بکوبد و بجوشاند بکار دارد خاصه با کشنیز و مغز بادام و کاشنی و کاهو
خورد ماسرجویه گوید که چون صفرا چیره گردد شکم نرم کند بدین مطبوخ صفتش
هلیله زرد ده استخوان [illegible] درم سنگ تره پنج درم سنگ بنفشه و گل و افسنتین
از هر یکی سه درم سنگ همه را در سه رطل آب بپزد تا چهار یکی از وی بماند [illegible]

نیم مثـ

نیم مثقال صبر و یک قیراط سقمونیا درو کند بعد از آن بکار دارد نافع بود
سببش گر سودا بود اسحق گوید که سبب این علت از غذاهای سودایی خورده
خورده باشد چون [illegible] کلم و بادنجان و گوشت گاو و از معالجت بسیار
و سفر کردن علامتش گر سودا بود نشانش آن است که روی میل بسیاهی
دارد و لب و دهان و سودا بینی خشک بود و چشمش خشکی کند و سرش گرانی
کند و مجسه کشیده باشد علاج آن گر سودا بود اسحق گوید که علاجش
آن است که شکم نرم کند به حب قوقایا و بجوشانده افتیمون و به بلیلج کند و میان حجره
عطر آلود و بسکنجبین و اسپندان غرغره کند و روغنهای گرم بر سر مالد چون
روغن زیت و روغن خیری و روغن سوسن و روغن بان و اگر سداب تر بود روغن
زیت بپزد چندانکه روغن سبز گردد و سداب نیم گرم را بر سر نهد و [illegible] را
بر جای بجوشاند و مرزنگوش و بابونه و گشنیز [illegible] نیک باشد محمد زکریا گوید [illegible]
حب بکار دارد صفتش یاره فیقرا ده درم سنگ تخم حنظل یک درم سنگ سقمونیا
قیراطی ترید و اسطوخودوس از هر یکی پنج درم سنگ همه را کوفته و بیخته حب
کنند و هر سه روز یک درم سنگ از وی بخورد که سود دارد و سودا را از سر فرود
کشد و اگر بلیلج و هلیله و میان خرزه و فرفیون و اسپندان و افیون همه را در سیکی
تر کند و در سر مالد منفعت کند دیوجانس گوید شکم نرم کند به یاره فیقرا و بجوشانده
انجیر و مویز و انیسون بکار دارد و اطریفل خرد یا یاره بر شود بناشتا بکار دارد
و سعتر و عاقرقرحا و اسپندان همه را به روغن خیری بر شود و بر سر نهد و نیز حب شبیار
و حب یاره و حب اصطمخیقون و حب جامع و حب قوقایا چند شربت از پس یکدیگر
بخورد سود دارد و تخم هلیله سیاه و تخم بادیان رومی و نانخواه جمله را بهم بیامیزد
و بکار دارد که بغایت سود دارد و بدین تدبیرها می باید تا شفا یابد

بیست و پنجم درد سر که از بادهای گرم باشد سببش گر از بادهای گرم باشد بقراط
گوید که این علت را سبب از بخار صفرا تیز باشد که بر تن چیره بود یا از خوردن سیکی
کهن [illegible] باشد که خواهد باشد و باشد که چیزهای گرم خورده باشد علامتش

کز بادها گرم بود اما آنچه از تیزی خون بود نشانش آنست که گونه سرخ
بود و درد چون تیر همی زند و آنچه از صفرا بود گونه زرد بود و درد سخت کند
و آنچه از سپلی بود پس از آن درد کند **علاج آن کز بادها گرم باشد**
بقراط گوید علاج آنست که قی کنند تا معده پاک شود و آب نیم گرم بسیار
ریزد و دست و پای بیمار را نیک مالیدن دهد و آب انار ترش و شیرین
و آب غوره و سکنجبین بکار دارد و تمر هندی ترنج بکار دارد و روغن گل دایم بوی
مالد و بخیسد و بنفشه تازه و نیلوفر ببوید و غذا غوره با انار با خوره
که گوشت مرغ بخته باشد و ماهی تازه سرکه بیزد و بکار دارد و گونیک باید
و از میوه ها امرود و آبی و انار ترش و شیرین خورد و البته سپلی نخورد تا آن
وقت که شفا یابد **اسحق** گوید که اگر آب بسیار خورد روا بود که اندکی سپکی
به آب بیامیزد و بخورد تا معده سست نکند و باید که در جایگاه سرد آرام گیرد
و از جایگاه گرم پرهیز کند خاصه در تابستان و بسیار زنگها و یخ بر تن
نهند که این جمله درد را قوت دهد **ابو جریج** گوید علاجش آنست که گلاب
بر سر مالد خاصه روغن گل و سرکه با وی آمیخته باشد و اگر درد سخت صرع
بود و چون تیر همی زند و نشان نهان خون پیدا باشد صافن که روی سرخ باشد
و رگها برخاسته بود و تن گرانی کند و خواب بسیار آید روا بود که رگ قیفال
بزنند و گلاب و صندل سپید ببوید که بغایت منفعت دارد و غذا مزورا
غوره و انار دان خورد که نیک باشد و اگر قوت بیمار ضعیف بود مرغ بچه
خورد که سود دارد ان شاء الله تعالی **سببش** کز بادها سرد بود
جالینوس گوید که سبب این علت از خوردن غذاهای غلیظ بود چون کلم و گوشت
گاو و گوشت شتر و آنچه بدین ماند و باشد که از ناگواریدن طعام بود و سستی معده
علامتش کز بادها سرد بود نشان آنچه از خوردن غذاها بود آنست که
چون چیزهای غلیظ خورد درد بیشتر کند و نیز از ترس همی کند و آنچه از
سستی معده بود بوقت گرسنگی درد صعبتر باشد **علاج** آن کز بادها

سر

سرد بود **جالینوس** گوید علاجش آنست که بیارد فیقرا شکم نرم کند
صفتش مصطکی و زعفران و سنبل و دانه بلسان و چوب بلسان
و سلیخه و دارچینی از هر یکی پنج درم سنگ صبر دو بار چندین همه داروها
جمله کوفته و بیخته نگاه دارد و بوقت حاجت بود دو درم سنگ از وی
بخورد با [illegible] درم سنگ انگبین خام بیامیزد و بکار دارد و نیز ناشتا
در گرمابه رود و نیز آب سیر مهابه بر سر ریزد چون ریحان و مرزنگوش و
اکلیل الملک و بابونه و آنچه بدین ماند بهم آمیخته باشد سود دارد **ابن**
ماسویه گوید علاجش آنست که این حب بکار دارد تا بخارهای غلیظ
از سر فرو گشاید و مغز پاک کند و معده را قوی کند **صفتش** یارج فیقرا
شش درم سنگ ترید سپید و هلیله زرد از هر یکی چهار درم سنگ [illegible]
با هندی درم سنگی و نیم همه را کوفته با آب کرفس بسرشد و حب کند و باید
خشک کنند و نگاه دارد و بهنگام حاجت دو درم سنگ ناشتا از وی
بکار دارد نافع بود **روفس** گوید علاجش آنست که قی کند تا معده
از علت پاک شود خاصه که چون علت از سستی معده بود روغن بید انجیر با
نقیع صبر بیامیزد و سحرگاه بخورد که سود دارد و پیوسته مشک و غالیه
و میان خزه و مرزنگوش ببوید که نیک باشد و چیزهایی که باد و ستبر را تحلیل
کند بکار دارد و غذا مرغ بچه خورد که بقلیه کرده باشد با بطنجه باشد
تا شفا یابد ان شاء الله تعالی **بیست و ششم** درد سر که از آماس
پرده های مغز بود **سببش** کز گرمی بود **حنین** گوید که سبب [illegible]
از آن این علت چون از گرمی باشد از چیرگی و تیزگی خون بود یا از غلبه صفرا
و کهانیدن هر یکی اندر زیر پرده های مغز **علامتش** کز گرمی بود نشان
آنچه از چیرگی خون بود آنست که رگها بر گوش و پیشانی برخاسته باشد و
نشان آنچه از صفرا باشد آنست که خوابش نیاید و گونه کش زرد بود و تشنه بسیار
شود **علاج** آن کز گرمی بود **حنین** گوید علاجش آنست که چون از خون بود

بردن رنجور و سر بر دو حر از آفتاب نهند و لته که و خاک از نکاه دارد و انگه
روز چهارم صافی کند و حمام و قیه از روی یکتیرا و یکدرم روغن بادام
وی کند و بامداد بکار دارد و جالینوس گوید علاجش آنست که پایها را
خود تا معده اش با آب شور و مایه علة تم کنند و بابونه و اکلیل الملک و
سیسنبر و حلبه و شبت و کشنیز از هر یکی بهری جمله را با آب بپزند و آبش
را نیم گرم بر سر ریزند و روزی چند همچنین کنند و علاج آنچه از سودا
بود آنست که بپخته افتیمون شکم نرم کنند و آب بپخته بابونه و اکلیل الملک
و سیسنبر بر سر ریزند اما باید که آبش نیم گرم بود و روغن نرگس و روغن
سوسن در بینی چکانند که سود دارد و همچنین روغن خیری در بینی چکانند
و از ترشیها و طعامهای گران پرهیز کنند و نخود آب و مطبخه بکار دارد که
منفعت و روغن بنفشه و روغن تخم کدو بر سر مالد و اگر علة قوی باشد
بیا نحرفه (?) و فرفیون را به روغن یاسمین بگدازد و بر سر مالد نافع بود

بیست و هفتم درد سر که بتازی وی را بیضه خوانند سببش گز
گرمی بود محمد زکریا گوید که این علة را بپارسی خود خود گویند و سببش از
چیرگی خون بود یا از صفرا تیز یا از آماسی که در پردهای مغز باشد که
پیدا شود از تیزی خون یا از صفرا والله اعلم علامتش گز گرمی بود
نشانش آنست که همه سر گرم کند و گونه سرخ باشد و درد چون ترهیجی زند
علامة خون بود و اگر گونه زرد باشد و دردش سخت بود و تیز باشد از صفرا
بود علاج آن گز گرمی باشد محمد زکریا گوید علاجش آنست اگر علة
از خون بود رگ قیفال بگشاید و اما اگر سامان رگ زدن نباشد از سوی دردمند
هر دو ساق حجامت کنند و شکم نرم کنند بپخته میوها صفتش آلوی سیاه و عناب
کرکانی از هر یکی بیست عدد میویز طایفی بانزده درمسنگ خرما هندی بیست درمسنگ
جمله را در یک من و نیم آب بپزند چندانکه سیکی از وی بماند آنگه بپالاید و بیست
درم ترنجبین بر وی افکنند و سحرگاه بخورد نافع بود ذیوجانس گوید اگر

رگ قیفال بگشاید یا رگ پیشانی بزنند و گل کلاب و آب تخم برهین بکار دارد و
نیلوفر و بنفشه و انبوه بید و آب کدو و آب انگور رادوبا (?) و آب لسان الحمل
بر سر ... کنند و دردش را بنشاند و غذا مزوره خورد که مزوره کدو
پوست کنده و کدو پخته باشد روفس گوید علاج این علة چون از صفرا
بود آنست که با آب خرمای هندی و ضیا (?) جنبر و آلو و جلاب شکم نرم کنند و بنفشه (?)
پس کشکاب بکار دارد و آب انار ترش و شیرین و آب کدو پخته با سکنجبین
و آب تخم برهین با شراب بنفشه این جمله مرورا سود دارد و اگر چند لرخ (?)
و سپید را بکوبد و با آب حیشیها (?) بیامیزد و اندکی کافور در وی کنند و در
بینی چکانند نیکو باشد بوضا گوید علاجش آنست که آب کدوی تازه
و آب لسان الحمل در هم کنند و بدیشان در سر می مالد تا سرش ... کنند و از
خوردنیها باید که چغندر و سلمه و کدو و تره سرکه و ماش پوست کنده و خورد
پوست که بتازی وی را حیاه (?) خوانند و بسته جو این همه مرورا نیک بود
و چون روی بابهی نهد و رگ خایه را نیم برشته و ماهی تازه خورد
گوشت تذرو و گوشت تیهو بکار دارد که سود دارد و آب سرد نخورد
آنچه رنج و گل بود پرهیز کند خاصه گز نبیذ (?) ... بود خاصه کهنه باشد تا بود ...
شفا یابد ان شاء الله تعالی سببش گز سردی بود روفس گوید که این
علة چون از سردی بود یا از زیادتی بلغم باشد و غالب شدن وی یا از چیرگی
سودا باشد که در پردهای مغز سر گرد آید آنگه علة بدید آید علامتش گز
سردی بود نشان آنچه از بلغم بود آنست که بسیار خسبد و چون حس بد بود در ترشی (?)
سر بود و نشان آنچه از سودا باشد آنست که گونه اش بسیاهی زند و چشم
بر هم نتواند نهاد علاج آن گز سردی باشد علاجش گز بلغم بود آنکه
بدین نقیع صبر شکم نرم کنند صفتش افسنتین رومی پنج درمسنگ
اسارون دو درمسنگ و نیم قنطوریون و مصطکی از هر یکی دو درمسنگ و نیم
صبر سه درمسنگ همه را خرد بکوبد و در کاسه زنگین نهد و یک رطل و نیم آب گرم

سبب این علت از دماغ چیز بود جهد آن کنند که مر او را خلطی که اندرو
آمده باشد پاک کنند چنانکه شکم نرم کنند و اگر بابونه و اکلیل الملک و شکوفه
اذخر و بودینه و سیسنبر از هر یکی بهری بجوشانند و همه را به آب بپزند و آبش
نیم گرم بر سر همی ریزند تا آمیزشها را اگر در انجا گرد آمده باشد بیرون کند یوحنا
گوید اگر سببش از صفرا بود علاجش آنست که روغن گل و سرکه بهم بیامیزند و سر را
بدو همی مالد اما باید که جمع علت روی بیمش نه بابونه و اکلیل الملک با این
داروها بیامیزد و انگه بآب بپزند و آبش بر سر همی ریزند سود دارد و چون
بیمار بشفا یابد مرغ بچه و مانند آن خورد که بآب غوره پخته باشند یا بنار دان بکار دارد
و ذکر میوه و شیرینیها پرهیز کنند تا شفا یابد ان شاء الله تعالی سببش که از سطبری
بود اسحق گوید که این سبب از چیزی که بلغم یا از تیزی سودا یا از بخارها ستبر
بود که در بودها جمع گرد آید یا آماسی باشد که در برعا جمع گرد آید بلغمی
یا سودایی علامتش از سطبری بود نشان آنچه از بلغم بود آنست که سر گرانی کند
و درویش سپید بود و درد سخت نکند و آنچه از سودا بود دردش قوی تر بود و بیشتر باشد
و درویش بسیاهی نماید علاج آن که از سطبری باشد اسحق گوید سبب این علت که
بلغم بود علاجش آنست که شکم نرم کنند بحب صبر و دانه کاکافور و مشک بهم بیامیزند
و همه را بسنگ بساید و در بینی چکانند و این داروی دیگر را بر مره و سوی سرطلی کند
صفتش زعفران و تخم سیاوشان و مرصافی و صمغ عربی از هر یکی بهری بستانند
و دانه کی تیغر جمله را خرد بکوبند و بروغن یاسمین سپید بسرشند و بکار دارند نافع بود
ماسرجویه گوید علاج آنکه از سودا بود آنست که بادیان و بدک غاریقون و قصب
الذریره که او را بپارسی نی بوییده نعاوندی خوانند از هر یکی بهری بستانند و همه
را بآب بپزند و انگه آب نیم گرم کرفس را بر سر ریزند و بارها چنین کنند تا سودا
را از سر بیرون کشد و انار ترش و شیرین و سیب و آبی خورد معاینی گوید علاجش
آنست که روغنهای گرم بر سر مالد و در بینی چکانند چون روغن خیری و روغن نرگس و مشک
و عنبر و آنچه بدین ماند بوید و از ترشیها و غذاهای غلیظ پرهیز کنند و کلنکبین

بآب [illegible]

بآب گرم بشاشتها بکار دارد تا مغز و معده را قوی کند و آمیزشها ستبر را بگدازد
و بیرون کند و شراب انگبین که درو سیاه دانه گرم کرده باشند چون سنبل و قرنفل و
و دارچینی و مورد انک باشد و اکلیل الملک را در آب بپزند و آبش را نیم گرم بر سر همی
ریزند و روغنهای گرم بر سر همی مالد بزودی شفا یابد ان شاء الله تعالی سبب و
هشتم درد سر که از زخمی باشد یا از استفراغ یا از بویها سببش که از زخمی
بود ماسرجویه گوید که این سبب که از جهت زخمی بود که بر سر رسیده باشد یا از جایگاه
بلند بیفتد یا کسی چیزی بر سرش زند که بسبب آن درد سر بدو رسد علامتش
که از زخم بود نشانش آنست که سرش گرانی کند و دردش سخت باشد و چون
همی زند و باشد که تب بدید آید و علامتها این بر قدر زخم و کوفتگی
باشد علاج آن که از زخمی باشد ماسرجویه گوید علاجش آنست که رگ قیفال
بزنند و گلاب بر سر ریزند و برگ مورد و رامک و اقاقیا همه را بآب گرم بسرشد
و بر سر ضماد کنند و مغز بره و بزغاله خورد و ذکر میوها که درد سر انگیزد پرهیز
کنند و شکم نرم کنند بانه که صابون که بخورد برگیرد و یا بآب چغندر و آب کامه
حقنه کنند و روغن بنفشه بر سر مالد و اگر بآب برگ بید و گل ارمنی و روغن
گل سر را بمالد سود دارد و بس اگر سختیها بیمار گوید چون جو خوان خطمی و آرد
جو و بنفشه و روغن گل و دانه کی سرکه را بهم بسرشد و بر سر مالد سود دارد و اگر
مورد و گل ارمنی و برگ سرد و گل همه را خرد بکوبد و بگلاب بسرشد و بر سر مالد نیکو
بود درد سر که از بویها بود اسحق گوید اگر سببش از بویهای گرم بود چون
مشک و عنبر و آنچه بدین ماند علاجش آنست که آب سرد بر سر ریزند و روغن
بنفشه یا روغن کدو بر سر مالد و منفعت بیند و دایم بنفشه و نیلوفر بوید و اگر
سبب درد سر از بویهای گنده بود علاجش آنست که بویهای سرد و تر بکار دارد
چون کافور و گلاب و صندل و بنفشه و نیلوفر و روغن بنفشه و روغن نیلوفر در بینی چکانند
و اگر شیر دختران با روغن کدو بیامیزد و بر سر مالد یا در بینی چکانند نیک باشد
و اگر بآب بیشهار بشوید یا برگ بید نیک باشد سببش که از استفراغ بود

ابوجریج گوید سبب این حال از خون آمدن بسیار بود کز تن بیرون آید یا از بینی
یا از دبر یا شکم رفتن بسیار بود کز حد بگذرد یا بسیار که جماع باشد علامتش
کز استفراغ بود نشانش آنست که سر و تن گرانی کند و خفگی بر تن چیره شود
و گونه روی بزردی نماید و نیز باشد که سخنها بیهوده بگوید و هر وقتی
غشی در وی همی آید علاج آن کز استفراغ بود ابوجریج گوید علاج
این علة آنست که غذاهای بکار دارد که قوت و خون فزاید چون گوشت
گوسفند یکساله و مرغ خانگی فربه و خایه نیم برشت و آنچه بدین ماند و شیر
دختران و روغن بنفشه و روغن کدو و روغن نیلوفر در بینی چکاند و پالوده که
بروغن بادام پخته باشد و قلیهها بگوشت بره و روغن بادام او را سود دارد
و اگر با این حال تب باشد غذا مزوره اسفاناخ و کدو خورد تا آن زمان که بهنگام
تبش زایل شود پس از آن روا بود که گوشت خورد ابن ماسه گوید درد سری
کز سبب جماع کردن بود آنست که جماع نکند مگر که سخت آرزو کند از جهت شهوة
و اگر جماع کند پیش از آن کند که غذا خورده بود اما نه بسیار و اگر از میوهها چیزی
خواهد چنانکه سیب و امرود بخورد و پیوسته خود را با آب سرد همی شوید و روغن
بنفشه در بینی چکاند و زرده خایه خورد و خفتنهای که گفته را گرم کند بکار دارد
چنانکه در باب جماع یاد کنیم مسیح گوید درد سر کز پس جماع کردن بود علاجش آنست
که اگر تن قوی باشد و رگها پر خون باشد و روی سرخ بود رگ باید زد و خون باندازه
بر دارد و اگر نشان زیادتی خلطی بیند شکم نرم کند و داروهایی که خلط
از تن فرود آرد و روغن گل و سرکه و گلاب بر سر مالد و گل نیلوفر و
بپزد و نیم گرم آبش را بر سر ریزد تا سر و مغز را قوی کند و البته بر سیری
و گرسنگی جماع نکند بیست و نهم درد سر کز خارسیکی بود یا از بحران
بیمار باشد سببش کز خارسیکی باشد اسحق گوید که خارسیکی از فزونی
باشد ناگواشته که اندر معده و روده کانی و اندر رگهای تن بماند و نیز ریحی است
که مغز را بر سد از بخار سیکی پس بر شده باشد علامتش کز خارسیکی باشد
هرکه را

هرکه را مغز پاک باشد و بینی و بود او را خار البته نباشد و هرکه را اندکی بود
همان اندازه خارش گیرد و نشانش آنست که سر درد کند و گرانی سر و تن
باشد علاج آن کز خارسیکی باشد اسحق گوید علاجش آنست که بسیار
خسپد و دست و پای مالیدن را دهد و بگرمابه رود و با آب گرم بشوید و غذا
نرسکا آبا خورد یا مرغ بچه خانگی که با آب غوره پخته باشد و نیز اندکی سیکی با آب
بسیار بیامیزد و بخورد و میوههای ترش و ترا نیک بود و همین چیزها که گفتیم
در سر ماله که از گرمی آفتاب یا از خوردنیها گرم خاسته باشد سود دارد
ثابت قره گوید که علاجش آنست که بسیار خسپد تا طعام خورده بگوارد
پس اگر خفتن نتواند آرمیده همی باشد و خود را بحدیث مشغول مدارد
و کف پای را نرم همی مالند بدان وقت که دانند که معده و اندامها سبک
شده اند آنگاه یک شربت سکنجبین شکری بخورد اگر خداوند گرمی باشد و اگر
سرد مزاج بود سکنجبین بانگبین خورد و چون دانند که آرمیده شد و خارش
نشست اندکی مایه بگیرد و آب نیم گرم بر سر ریزد و طعامها سبک بکار دارد
که منفعت کند جالینوس گوید که روغن گل و گلاب بر سر مالد و بخسپد و
اگر در معده باقی سیکی مانده باشد و میش نگیرد با آب گرم قی کند و سکنجبین
و بابونه و بنفشه اندر آب بپزد و دست و پای در وی نهد و از آن هیچ
نخورد و شبانگاه آب نیم گرم بر سر ریزد و خوردنیهای لطیف خورد و
آب انار ترش و شیرین و آب غوره با آب سرد بیامیزد و بکار دارد سببش
کز بحران بیمار بود ابوجریج گوید سبب این علة آنست که طبیعت بیمار
جهد کند که اخلاطی که در تن گرد آمده باشد از صفرا و سودا و خون و بلغم
گران سبب علة بود از تن بیرون کشد علامتش کز بحران بیمار بود آنست که
اگر سبب علة بیمار از صفرا بود یا از خون درد وی سخت صعب باشد و چون تیز
همی تند و اگر از سودا باشد یا از بلغم درد وی کمتر بود و نرم تر باشد علاج
آن کز بحران بیمار باشد ابوجریج گوید که بیمار را باید که در حال خویش نیکو نگاه کنند

کوزنج او از چه سبب بود و علامتها باید که طبیب از و بپرسد اگر قی آیدش
و لیعاش بجستن گیرد و سرگشتن و گرانی سر بود بداند که آن نشان
جهیدن طبیعت است که مایه آن خلط بدر اگر از وی سبب بیماریست میخواهد
که بقی از تن بیرون آید پس یاری طبیعت کند بچیزی که قی آرد چون
سکنگبین گرم و آب شبت و جلاب گرم و آنچه بدین ماند و اگر بیند که
باد در شکم بیمار می گردد و قرقر می کند پس بداند که طبیعت آن خلط
را از سوی زیر بیرون می کند پس قوت طبیعت دهد بچیزی که شکم نرم
کند چون شراب آلو و شراب بنفشه و شراب خرما هندی و پنج درسنگ شیرخشت
در وی کند و اگر بیند که زیر پهلوی بیمار از سوی راست گرانی کند و یا بر جگر
کند بداند که طبیعت آن خلط را که سبب بیماریست تاختن بیرون کند سکنگبین
دهدش که در وی دو درسنگ تخم خربزه و یک درسنگ تخم خیار رنبیده بکار داده
تا بکار دارد تا آب تاختن بیرون دهد و اگر در چشم بیمار خیالها سرخ
و زرد می گردد نشان خون آمدن از بینی بود و آنکه عطسه آید و اگر بجنبش
موجی باشد و پوست تنش نرم بود چیزها می خاید که عرق کند و
اندامش را مالیدن دهد تا شفا یابد بدو عطی و مباکی انشاء
الله تعالی سی و [illegible] در دوار سر که از گرمی یا از سستی معده بود سببش
گرمی معده بود ابن ماسویه گوید که این علت از دو گونه بود اول آنکه معده
از نخست خود گرم مزاج باشد دوم از سبب جمع شدن صفرا و تیزی وی باشد
که معده را گرم کند علامتش گرمی معده باشد نشانش آنست که در دل سخت کند
و سرگشتن بدوی جمع گردد و جوش کند و معده تهی شود دوش بنشیند و آرام
گیرد و چون گرمیها خورد دوش بزودی برود علاج آن گرمی معده باشد
ابن ماسویه گوید علاجش آنست که معده را از آن خلطی که سبب این علت بود پاک
کند و بادی چند قی کند بسکنگبین گرم و آب شبت و جلاب گرم و باید که آب گرم خورد
تا معده تمام پاک شود و سرگشتن وی بیارامد و آنگه سیب و آبی و انار ترش و شیرین خورد

و غذا

و غذا غوره با و انار با جوز تا شفا یابد بوحنا گوید اگر سبب گرمی معده از صفرا بود
قی کند تا معده پاک گردد و سکنگبین و تخمها بدین صفت بکار دارد تخم کاسنی تخم
[illegible] و شاهتره و برگ گل از هر یکی ده درسنگ همه را در چهار رطل سرکه و دو رطل آب بپزد
چنانکه به نیمه باز آید آنگاه سه من شکر سفید در وی کند و سر باری بپزد در سنگ از آن
بخورد و این ضماد بر سر نهد که ما اینها بیاز معلوم نیکست صفتش گل و صندل و اقاقیا
و گلنار [illegible] و حضض جمله را خرد بکوبد و با آب [illegible] بسرشد یا بگلاب و بر سر ضماد کند
و بناشتا آب آبی بمکد و دله نان گرمه در آب انار ترش و شیرین نرم کند و بکار داده
ابوجریج گوید چون دوار صعب بود و پیوسته چون تیر می زند بیشتر از تیزی صفرا بود
که در معده گرد آمده باشد چون هنگام که معده از طعام خالی بود باید که نخست معده
پاک کند بچیزهایی که صفرا آرند و شکم نرم کند آنگه مغز را نیرو دهد باید روغن
موم و روغن گل بر سر مالد و چندن و کافور را ببوید و شراب ریباج و شراب انار
خورد نافع بود سببش گرمی سستی معده بود ماسرجویه گوید که سستی معده از خوردن
چیزها باشد که او را بخاصیت سست کند یا از سبب جمع گشتن اخلاط یا خود
آفرینش مزاج ضعیف باشد علامتش گرمی سستی معده بود نشانش آنست که با معده
و بوقت گرسنگی بدبو آید و چون اندکی چیزی خورده دوش ساکن شود و چون بسیار
خورده هم بکار کند و بد بو آید والله اعلم علاج آن گرمی سستی معده باشد ماسرجویه
گوید علاجش آنست که بامداد پست بشکر خورد و میوه‌ها که معده را قوی کند چون سیب
و آبی و انار ترش و شیرین و آنچه بدین ماند و اگر سبب این علت از بلغم باشد که در معده
گرد آمده بود قی کند و معده را بدین حب صبر پاک کند صفتش هلیله کابلی
و تربد سپید از هر یکی درسنگ و نیم همه را کوفته و بیخته با آب بسرشد و حبها کند و سایه
خشک کند و بیش [illegible] بخورد و بامداد مرغ بچه خانگی بخورد و اسفاناخ
پخته بکار دارد ابن ماسویه گوید اگر با سستی معده ناگوار طعام بود گوارش سیب
بدین صفت بکار دارد صفتش سیب ترش و شیرین با پوست و درونش
بیفگند و یک رطل از آن با سیکی جوش دهد بپزد و آنگاه یک رطل انگبین صافی در آن

کنند و بلیله و دارچینی و دار بلیله و قرنفل از هر یکی دو درم سنگ و زنجبیل چهار
دانگ سنگ و زعفران شش درم عود هندی پنج درم سنگ همه را خرد بکوبد
و با انگبین صافی بیامیزد و بر آتش نهد تا سخت شود آنگاه از آتش
فرو گیرد و تنک کند و دکاره پاره کند و خشک کند و نگاه دارد که معده را
قوی کند و ناگواری طعام را ببرد و مغز را نیرو دهد و قوی دارد اسحق
گوید سستی معده را بهتر ازین گوارش چیزی نیست و نیز گوارش عود [illegible]
در کتاب دوم یاد کنیم در حرف کاف بدان صفت که شرح داده ایم تا شفا یابد
سی و یکم درد شقیقه که از گرمی یا از سردی باشد سببش که از گرمی بود
یوحنا گوید که شقیقه دردی بود که نیمهٔ سر بگیرد و درد کند بدرازی سر و سبب
آنچه از گرمی بود از چیزی گرم باشد یا از تیزی صفرا بود علامتش که از گرمی
بود نشان این علت آنست که جای سوی سر بجهد و آن نیمه که درد کند گرم
باشد و چون چیزی سرد بروی نهد آسانی یابد و گونه اش زرد بود یا
سرخ باشد علاج آن که از گرمی باشد یوحنا گوید علاجش آنست که رگ قیفال
بگشاید و بنقیع صبر شکم نرم کند و شکر و کشنیز کوفته را بهم بیامیزد و هر بامداد [illegible]
بناشتا بخورد و اگر اسبیوش و شکر خورد هم نیک بود و افیون و صمغ عربی و
عنزروت همه را بگلاب سرشته [illegible] باید و بر عارض گاه گاه مالد و اگر افیون
را بروغن گل بگدازد و یک قطره از آن جانب که درد کند در گوش چکاند یا دانگی
کافور بشیر دختران بگدازد و در بینی چکاند و لختی تیزی بگلاب بساید و بر جایگاه
درد نهد و هر چیزی که درد سر گرم را زیان دارد او را نیز هم زیان دارد روفس
گوید که از همه شیرینیها و تیزیها و [illegible] و بیداری و گرسنگی و تشنگی و جماع پرهیز
پرهیز کند و رگ قیفال بزند از آن جانب که درد کند و بشراب آلو شکم نرم کند و اگر
شکم نرم بود شراب انار و شراب سیب خورد تا بخارها از سر فرو کشد و آس و کنار
با آب کاهو بیامیزد و بر سر مالد و آنگه سر را با آب نیم گرم بشوید نیک بود غذا
مزوره انار و رمان خورد و یا غوره ابن ماسویه گوید علاجش آنست که این

مطبوخ

مطبوخ بکار دارد صفتش بادروک و شاهتره و صبر از هر یکی درم سنگی
تربد نیم درم سنگ تخم حنظل دانگی و نیم سقمونیا قیراطی همه را در یک من آب بپزد
چندانکه بنیمه باز آید اگر بیمار قوت دارد بیکبار بخورد و روغن بید با روغن تخم
کدو در گوش چکاند منفعت بیند ان شاء الله تعالی سببش که از سردی بود
دیوجانس گوید که سبب این علت که از سردی بود از چیزی بلغمی باشد یا از سودا
که در یک سوی سر گرد آمده باشد یا از بخارهای بد که از ایشان بر یک جانب سر گرد
آمده باشد علامتش که از سردی بود نشانش آنست که درد نرم کند و چشم و دست
بر جایگاه درد نهد سرد بود و از چیزهای گرم بدان ضماد کنند راحت یابد و علت
بروی دراز نکشد علاج آن که از سردی باشد دیوجانس گوید که غرغره
کند بچیزهایی که بلغم را کم کند و سر و روی را بخار آبها بدارد و سر بسترد و
سرگین کبوتر و اسپندان کوفته را با آب سرشته و بر سر نهد و اگر درم سنگی میان
خربق و یک درم سنگ فرفیون با یک قیراط مشک اندر روغن زیت یا روغن کنجد بگدازد
و از آن نیمه که درد بود در گوش چکاند نیک بود و اگر درد قوی بود در هر دو گوش چکاند
و غذا نخود آب و قلیه و مطجنه با آب کامه بکار دارد و از خوردنیهای بدگوار پرهیز
کند و طعام بسیار نخورد و بر سیری نخسبد و از مستی دور باشد ارکیغانس
گوید علاجش آنست که آب پختها بدین صفت بکار دارد که ما این را بیازموده ایم
نیکست بیخ کرفس و بیخ بادیان از هر یکی یک درم سنگ ادخر سه درم سنگ انیسون
و مصطکی از هر یکی یک درم سنگ تخم بادیان و تخم کرفس از هر یکی سه درم سنگ نانخواه
چند همه دارو همه را در چهار رطل آب بپزد تا به نیمه باز آید و بپالاید و صافی
کند و چهار درم پاره در وی کند و چهار روز بکار دارد ماسرجویه گوید علاجش
آنست که گلنگبین با زنجبیل بیامیزد و بخورد و شکم نرم کند و اگر سنبل و مصطکی را
بکوبد و با گلنگبین بیامیزد و بناشتا بخورد سود دارد و سکنگبین غرغره کند
و سونیز و روغن خیری و روغن یاسمین را بهم بساید و بر سر نهد ترشها نخورد و طعام
که خورد نافع بود سی و دوم سرکشتن که آنرا بتازی دوار خوانند سببش که از گرمی بود

مسیح گوید سبب این علت یکی از بسیاری خون باشد و دوم از تیزی و حدت
صفرا که در همه رگهای سر گرد آید و سخت شود و باشد که از بخار گرم بود که میل ببالا
کند علامتش که از گرمی بود نشان آن که از خون بود آنست که چشمها سرخ بود و
سوزد و رگها برخاسته بود و پر خون باشد و نشان آن که از صفرا بود آنست که
تا سه کند و رنگش زرد باشد و سر دایم علاج آن که از گرمی بود مسیح گوید که علاج
آن که از خون بود آنست که رگ قیفال بگشاید و بر ساق حجامت کند و روغن و گلاب
را بر که بیامیزد و بر سر مالد و گلاب و کافور و صندل ببوید و هرچه تیزی
خون را بنشاند چون ترشکی و آب غوره و اغبره و آنچه بدین ماند و لعاب اسپغول و
شکر خورد که سود دارد و آنچه از صفرا بود علاجش آنست که سکنجبین و آب گرم
قی کند و پخته اهلیله خورد و پیوسته آب انار و آب غوره بکار دارد نافع بود
ادحانی گوید علاج آنکه از صفرا بود آنست که پس از آن که قی کرده باشد یک
شربت صبح و غبا خورد و علاج آنچه از خون بود آنست که رگ زند یا حجامت کند و
بشراب آلو شکم نرم کند و اگر شکم نرم باشد آب انار ترش و شیرین را و آب رب آلو
بناشتا بکار دارد و سکنجبین ساده که بیخ سه کرده باشد و شراب انار و شراب آبی
و بیا اینک باشد و کافور و گلاب و صندل بر سر مالد و از گرمیها و تیزیها دور باشد
و از سیکی و جماع و رنج و گرسنگی پرهیز کند و مزوره غوره و تره ی خورد فولس
گوید این علت از گرمی آفتاب بود که بیفتد علاجش آن بود که پیوسته روغن گل و سرکه
بهم بیامیزد و بر سر مالد و اگر از بس طعام بسیار افتد با آب ترب و سکنجبین قی
کند و طریفل خورد و گلنگبین با عود و مصطکی بیامیزد تا معده قوی شود و
آن خلط بر نیاید و فرود آید بدید و طعام را هضم کند سببش که از سردی
بود حنین گوید که این علت چون از سردی بود سببش از بلغم بود باشد که
در رگهای سر جمله گرد آید و دروی آرام گیرد و نیز از ضعیفی سر باشد که اندر
آفرینش ضعیف افتاده باشد علامتش که از سردی بود نشان ضعف سر
آنست که پیوسته درد کند و بانگ در گوش افتد و چشم تاریک شود و نشان آنکه از

بلغم

بلغم بود آنست که بیمار ضعیف بود و کوته همتی و تنبلی باشد و گرانی کند علاج
آن که از بلغم سردی بود حنین گوید که سر گشتن که از بلغم بود علاجش آنست
که ماهی شور و ترب و سپندان خورد و آنگه با آب شبت قی کند و سکنجبین و آب
نیم گرم تا خلط را بجنباند و معده پاک شود و چون معده پاک شده باشد مرد و زن با معده
طریفل خورد با سکنجبین و مصطکی و غذا قلیه خورد با گوشت بره و نخود غاله پخته
باشد و غرغره کند بچیزها که بلغم کم کند و مشک و غالیه ببوید مسیح گوید که علاج
آن علت که از بلغم بود آنست که زنجبیل پرورده و گلنگبین با سنبل و مصطکی بکار دارد
و سکنجبین و سعتر غرغره کند تا بخار از مغز فرو کشد و بابونه و پودینه و سیسنبر هم
با آب بپزد و نیم گرم را بر سر نهد و اسپرمها ببوید که سود دارد بقراط گوید علاج
آن که از ضعیفی سر بود آنست که شکم نرم کند که بخارهای فاسد را از سر فرو کشد
و اگر بتواند رگ قیفال بگشاید و غرغره کند بدان چیزها که یاد کردیم و بوهای خوش و لطیف
ببوید چون عود و صندل و نرگس و آنچه بدین ماند و آبهای گشاینده بر سر ریزد چون آب
اکلیل الملک و بابونه و سیسنبر و مرزنگوش و آنچه بدین ماند جمله را بهم بپزد و آب نیم گرم
بر سر ریزد و هر چیزی که باشد بعضه او علاجش کند و غذا قلیه و مطنجنه خورد که به
ابازارها گرم پخته باشد نافع بود سی و سوم مستبد که از گرمی باشد یا از
سردی سببش که از گرمی بود مداینی گوید که سبب این علت از صفرائی بود که در
پیش مغز گرد آید و چون که ها یا از بخار صفرائی بود که از معده بر آید و در پیش مغز جمع
گرد علامتش که از گرمی بود نشان آنکه از صفرا بود آنست که گونه زرد باشد و
گوشها بانگ کند و چشم تاریک بود آنست که چشم تاریکی نماید و درد کند چون تیر همی زند
علاج آن که از گرمی بود مداینی گوید علاجش آنست که قی کند تا معده از صفرا
پاک گردد و پس رب سیب و آب غوره و شراب انار و شراب ریواج بکار
دارد تا معده قوی شود و اگر علت چیره باشد پخته هلیله شکم نرم کند و یا
به آب پنیر و آنکه آب انار بگیرد و با تخم برهن بیامیزد و آب خرما هندی و سکنجبین
و آب آلو با جلاب بکار دارد و انار ترش و شیرین خورد و بنفشه و نیلوفر ببوید

خنین گوید که علاج این علت آنست که هلیله زرد و بنفشه و ترنجبین [illegible]
شکم نرم کنند و انگه مزوره غوره و انار دانه و [illegible] بکار دارند و اگر سبب
علت از معده بود باب شبث نیم گرم [illegible] قی کنند تا معده پاک شود
و اگر علت قوی باشد بپخته هلیله شکم نرم کنند صفتش هلیله زرد
نه استخوان باز کرده درمسنگ کوفته آلوی سیاه بیست عدد عناب [illegible]
هشت عدد مویز خراسانی [illegible] دانه بیست درمسنگ بادآورد ده درمسنگ
تخم بادیان و انیسون از هر یکی درمسنگی کوفته و بپخته در پنج رطل آب جوش
بدهند چنانک بیک رطل باز آید انگه بپالاید و صافی کنند [illegible] درمسنگ
یارهٔ فیقرا در وی کنند و یک دانگ سقمونیا هم در وی کنند و بپالایند تا
حل شود و انگاه نیم گرمش بکار دارند سود دارد و غذا آنچ
لطیفتر بود همی خورد تا شفا یابد سببش گر سردی بود روفس گوید
که این علت را سبب آن بود که بلغم بسیار در پیش مغز سر گرد آید و نیز و گرد
یا از بخارها ستبر بود و بلغمی کز معده بر آید و در پیش مغز گرد آید علاج
آن کز سردی بود روفس گوید که علاجش آنست که بحب یاره شکم نرم کنند یا
بحب خوقیا بدین صفت یارهٔ فیقرا و تربد سپید و میان تهی از هر یکی پنج
درمسنگ هلیله زرد و هلیله کابلی نه استخوان و تخم بادیان از هر یکی درمسنگی
[illegible] همه را کوفته و بپخته باب کرفس سرشته و حبها کنند و بسایه خشک
کنند و بوقت حاجت سه درمسنگ از وی بکار دارند و از آن پس [illegible] خورند
و مشک و غالیه و مرزنگوش ببوید که نافع بود اسحق گوید علاجش آنست که شکم نرم
کنند بحب صبر تا مایه علت کم شود از آن پس اکلیل الملک و بابونه و درمنه و
[illegible] همه را بهم بپزند و آب نیم گرمش بر سر ریزند که نیک بود و غذا مرغ بچه خانگی
بنخود پخته بکار دارند و از شیر و ماست و سرکه بپرهیزند و اگر سبب علت از بلغم
بود که در معده گرد آمده باشد ایارج جالینوس یا حب شبیار یا پخته هلیله بکار
دارند تا معده پاک شود و مصطکی همی خاید و سکنگبین و تخمها خورد که سود دارد ثابت
قره

قره گوید که [illegible] این علت از [illegible] علامتش آنست که خوابش نیاید
و در پیش چشم خیالها سیاه نماید علاجش آنست که بحب [illegible] شکم
نرم کنند و سعتر و مرزنگوش و [illegible] را بهم بپزند و انگه روی را بخارش
بدارند و از آن پس سر را [illegible] تر کنند و بویها گرم ببوید چون مشک و غالیه و عنبر
و آنچ بدین ماند که سود دارد و منفعت کند سی و چهارم سرسام گرم
گرمی باشد یا از سردی سببش گر گرمی بود اسحق گوید که سبب این علت
~~آن بود که بلغم بسیار در پیش مغز سر گرد آید و نیز و گرد یا از بخارها ستبر بود~~
و بلغمی کز معده [illegible] آماس بود که در بطنها مغز بود از گرمی و [illegible] خون یا از تیزی
صفرا یا از گرمی یا از هر دو که در مغز شود و در بطنهاش بدید آید علامه آنش
کز گرمی بود اسحق گوید نشانش آنچ کز گرمی و صفرا بود آنست که پیوسته تب بود
و روی و چشمها سرخ بود و [illegible] بود و نشان آنچ از صفرا بود آنست که روی
زرد باشد و درد همی کند علاج آن کز گرمی باشد اسحق گوید که علاج آنچ
از خون بود آنست که رگ قیفال بگشایند و سرکه و گلاب را بهم بزنند و بر سر مالند
و بحقنها شکم نرم کنند و خرفه و آب کدو نیک بود و از ضمادها نیک کار بود آب غوره
[illegible] کنند و نقیع عناب و مانندش بکار دارند و علاج آنچ از صفرا بود
آنست که مزوره [illegible] و بعد از آن کشکاب خورند و [illegible] آب
کدو و آب خیار و [illegible] اسپغول خورند و بنفشه و [illegible] باب انار
و شکر بکار دارند و [illegible] سود دارد ثابت قره گوید علاجش
آنست که رگ [illegible] شکم نرم کنند و اگر مایه علت قوی باشد رگ پیشانی بزنند
و از بینی خون آرند و روغن گل و سرکه را بهم بزنند و بر سر مالند و اگر علت قوی بود و بیمار
بیهوش گوید و خوابش نیاید این دارو بکار دارند بنفشه [illegible] خشک گل [illegible] و پوست [illegible]
کشکجو و تخم کاهو و [illegible] از هر یکی [illegible] همه را باب بپزند چندانک آبش سرخ شود و
نیم گرمش بر سر و روی ریزند و روغن بنفشه با شیر دختران بیامیزند و پیوسته بر سر مالند
سود دارد مسیح گوید علاجش آنست که بشراب کوکنار و شراب [illegible] شکم نرم کنند و اگر علت

باید اندر بود بکو و قیفال زن و بپوش با پاره شراب کهن یا سرکه بیامیزد و بکار دارد
و اگر گل سرخ و عصا الراعی و برگ نیلوفر و بابونه و پوست کوکنار و تخم خس و تخم
کاهو از هر یکی چهار درم سنگ همه را با آب بجوشد و نیم گرمش بر سر بریزد یا ...
سببش از گرمی بود فولس گوید این علة چون از گرمی بود و از بلغم
باشد یا از چیزی که سودا اندر بخارها مغز گرد آید و باشد که با آماس شود چنانکه
چون مایه علة قوی باشد علامتش که از گرمی بود نشان آنچه از بلغم بود آنست
که تب مطبق آید و گرم بود و بیمار چون مرده بیفتد و چشم فراز کند و باشد که
چشم بد سوی گشاید و نشان آنچه از سودا بود بیمار ترشروی باشد و
روی بسیاه نماید علاج آن که از گرمی بود فولس گوید که علاج این علة
که از بلغم بود آنست که سه روز پیوسته از آغاز علة سرکه و گلاب بر سر ریزد و آنان
پس لختی میان جو با بارش کنند آنکه بود و سیسنبر و بعد بنه بکوبد و هر دو
را بیکی تر کنند و بر سر نهند و بکنند و میان جو عطسه آرد و حقنه کند
بتخم حنظل و تخم معصفر چنانکه اندر باب وی یاد کنیم و علاج آنچه از سودا
بود آنست که حقنه بکار دارد که ما وی را بیازمودیم نیکست صفتش تخم
حنظل و افتیمون از هر یکی یک کف سپستان دو کف بود ینه یک دسته همه
را در آب بپزد و با روغن بابونه حقنه کند و روغن نرگس و روغن سوسن
نیم گرم بر سر مالد و نیز در بینی چکاند آنکه بود و آب انگبین خورد دیوجانس
گوید که علاجش بآغاز علة آنست که حقنهاء گرم و حب صبری و حب
بلادری خورد و گوارش زنجبیل و گلنجبین بکار دارد تا مغز سر و معده قوی
گردد و شراب انگبین که در وی ابزارهاء گرم کرده باشد و را نیکو بود
بابونه و اکلیل الملک و سیسنبر و مرزنگوش و آنچه بدین ماند در آب بپزد و در سر
مالد و روغنهاء گرم بر سر مالد چون روغن خیری و روغن نرگس در بینی چکاند و بویهاء
گرم را ببوید که سود دارد ابن ماسویه گوید که آنچه علتش در مغز افتد بیش
از سه روز نماند و آنچه در پرده مغز افتد خطرناک باشد و آنچه از برآمدن بخار

افتد

افتد آسان تر از این همه باشد ... علت سبات و ستانی که
سهری خوانند سبب علت سبات بقراط گوید که سبب این علة را
آن بود که بلغم بر مغز سر جمع گردد و در نیمه مغز پیش گرد آید و بوسهل مسیحی
و معنی سبات بپارسی خفتن دراز اندازه گران بود علامت سبات
خوابی گران بود که هر بیمار را افتد چنانکه بیدار نشود مگر بسیار رنجه کنی و چون
بیدار گردد بزودی چشمها بر هم نهد و نیز باشد که سخنها بیهوده گوید
علاج علت سبات بقراط گوید که حب ... علة علاجش آنست که ایارج
فیقرا خورد یا حب ایارج تا مغز و معده او از آمیزشها پاکی کند
و روغنهاء گرم بر سر مالد چون روغن نرگس و روغن بابونه و روغن سوسن
و آنچه بدین ماند و آب گرم را بر سر ریزد و نقیع افسنتین بکار دارد و ... کلنگبین
کهنه با آب نیم گرم خورد و اگر طبیعت سخت بود حقنه تیز کنند تا شکم نرم شود و بکنند
و میان جو عطسه آرد و موی سر بسترد ماسرجویه گوید که اگر سبب این
علة از بخارها بود اگر از جوهر سر بد شود و در پیش مغز گرد آید نشانش آنست
که سبات بیمار گران نباشد و زود بیدار شود و در خواب نخر بسیار کند و چون بالش کنند
زود با هش آید و نیز بترسد و بجنبش برجوشی بود علاجش آنست که ... آب کدو
و شراب بنفشه خورد و سرکه و روغن گل بیامیزد و در سر مالد تا مغز را قوی کند و گلاب
بر سر همی ریزد و غذا مزوره زیربا یا نخود آب خورد اسحق گوید سبات کی بود که تب
دارد یا بیماری دیگر و هرگاه که این رنجها از وی برود سبات نیز از وی برود که سبات
از آن علة باشد ... اگر سبب وی از بلغم بود که در سر گرد آمده باشد حقنه کند و حب
قوقیا بکار دارد و شبت و سیسنبر و مرزنگوش و بابونه و اکلیل الملک همه را در آب بپزد
و آبش را نیم گرم بر سر همی ریزد آنکه بود والله اعلم سبب سبات سهری ... گوید
که سببش از چیزی بلغم و صفرا باشد که با یکدیگر آمیخته گردد و چون صفرا بجنبد بیمار بیدار
شود و اگر بلغم بجنبد بیمار در سبات گیرد و چیره شود علامتش سبات سهری و نشانی
مجمع کسی بود که نه خفته باشد و نه بیدار و چشمهاش باز کرده باشد چون مرده و گاه گاه

باید اوی بود بکر و قیفا آب اسپیوش با پاره شراب کوکنار بیامیزد و بکار دارد و
روا که کلیر یو و عصا الراعی و برگ نیلوفر و بابونه و پوست کوکنار و تخم خس و تخم
کاهو از هر یکی چهار درم سنگ همه را با آب بجوشد و نیم گرمش بر سر بریزد تا خواب آید
سببش از گرمی بود فولس گوید این علت جز از گرمی بود و از بلغم
باشد یا از چیزی که سودا کی اندر بخارها مغز گرد آید و باشد که با جاسوس علم
جمع آید علت قوی باشد علامتش از گرمی بود و نشان آنچه از بلغم بود آنست
که تب مطبق آید و گرم شود و بیمار چیزی مرده بیند و چشم فراز کند و باشد که
چشم بد سوادی کشاید و نشان آنچه از سودا بود بیمار بتر مرده باشد و
روی بسیاهی نماید علاج آن کز گرمی بود فولس گوید که علاج این علت
کز بلغم بود آنست که سه روز پیوسته از آغاز علت سرکه و گلاب سرد بر سر ریزد و آنان
پس طعی میان خود با بارن کند آنکه بود و سیسنبر و پودینه بکوبد و هر دو
را بیکی تر کنند و بر سر بنهد و بکنند و میان خود عطسه آورد و حقنه کند
بتخم حنظل و تخم معصفر چنانکه اندر باب وی یاد کنیم و علاج آنچه از سودا
بود آنست که حقنه بکار دارد که ماویرا بیاز معقیم نیکست صفتش تخم
حنظل و افتیمون از هر یکی یک کف بسبایه دو کف پودینه یک دسته همه
را در آب بپزد و با روغن بابونه حقنه کند و روغن نرگس و روغن سوسن
نیم گرم بر سر مالد و نیز در بینی چکاند آنکه بود و آب انگبین خورد دیوجانس
گوید که علاجش با آغاز علت آنست که حقنهای گرم و حب صبر و حب
بلادری خورد و گوارش زنجبیل و کلنبین بکار دارد تا مغز سر و معده قوی
گردد و شراب انگبین که در وی ابزارهای گرم کرده باشد و را نیکو بود
و بابونه و اکلیل الملک و سیسنبر و مرزنکوش و آنچه بدین ماند در آب بپزد و در سر
مالد و روغنهای گرم بر سر مالد چون روغن خیری و روغن نرگس در بینی چکاند و بویهای
گرم را ببوید که سود دارد ابن ماسویه گوید که آنچه علتش در مغز افتد بیش
از سه روز نماند و آنچه در پرده مغز افتد خطرناک باشد و آنچه از برای هر ... در

افتد

اندر آسمان نگرد این همه باشد سبب و جهد علت سبات و سبات کی
شهری خوانند سبب علت سبات بقراط گوید که سبب این علت را
آن بود که بلغم بر مغز سر چیره گردد و در نیمه مغز پیش گرد آید و بو سهل گوید
و معنی سبات بپارسی خفتن بود اندازه گران بود علامت سبات
حالی گران بود که بیمار افتد چنانکه بیدار نشود مگر بسیار رنجه و چون
بیدار گردد بزودی چشمها بر هم نهد و نیز باشد که سخنها بیهوده گوید
علاج علت سبات بقراط گوید که سبب علت علاجش آنست که باره
فیقرا خورد یا حب یاره تا مغز و معده او از آخرشها رها پاک کند
و روغنهای گرم بر سر مالد چون روغن نرگس و روغن بابونه و روغن سوسن
و آنچه بدین ماند و آب گرم را بر سر ریزد و نقیع افسنتین بکار دارد و کلنگبین
که با آب نیم گرم خورد و اگر طبیعت سخت بود حقنه تیز کند تا شکم نرم شود و بکنند
و میان خود عطسه آرد و موی سر بسترد ماسرجویه گوید که اگر سبب این
علت از بخارها بود اگر از جوش بر شود و در پیش مغز گرد آید نشانش آنست
که سبات بیمار گران نباشد و زود بیدار گردد و در خواب بخر بسیار گوید و چون با کش کنند
زود با هش آید و تیز بترسد و بجستش بر خون بود علاجش آنست که رگ زند و آب کدو
و شراب بنفشه خورد و سرکه و روغن گل بیامیزد و در سر مالد تا مغز را قوی کند و گلاب سرد
بر سر همی ریزد و غذا مزوره زیرباها یا نخود آش خورد اسحق گوید سبات کی بود که تب
دارد یا بیماری دیگر و هر گاه که این رنجها از وی برود سبات نیز از وی برود که سبات
از آن علت باشد اگر سبب وی از بلغم بود که در سر گرد آمده باشد حقنه کند و حب
قوقیا بکار دارد و شبت و سیسنبر و مرزنکوش و بابونه و اکلیل الملک همه را در آب بپزد
و آبش را نیم گرم بر سر همی ریزد آنکه بود و الله اعلم سبب سبات سهری پودنه گوید
که سببش از چیزی بلغم و صفرا باشد که با یکدیگر آمیخته گردند و چون صفرا بجنبد بیمار بیدار
شود و اگر بلغم بجنبد بیمار را سبات گیرد و چیره شود علامتش سبات سهری و نشانش
حکم کسی بود که نه خفته باشد و نه بیدار و چشمهاش باز کرده باشد چون مردگان و گاه گاه

چون دیوانه تخنها رسیده همی گوید والله اعلم علاج سبات سهری یوحنا
گوید که علاجش آنست که دارو و غذا مرکب کند با شماره سرد و تر و خلط و باندازه روز
کار زمان و بهترین علاج حجامت و را با غار غره علت حقنه است بچیزهای تیز و اگر بلغم چیره
بود و اگر صفرا چیره تر باشد بحقنهای نرم و اگر توانا و قوتش قوی باشد رگ زدن
چه علت تیز بود و اگر نه حقنه کند بچیزهای گرم که بخار را از سر فرود آرد و حب صبر دارد
نیک بود و آنرا حب سبیار گویند صفتش یاد کنیم در کتاب جمع و باید که در خانه تاریک نشیند که روشنی بود و
معجونهایی که مغز پاک کند بکار دارد ثابت قره گوید که بهترین چیزی که او را بکار
آید با غار غره علت روغن گل و سرکه است که در سر مالد خاصه میان خانه و بوده نیه و جاشا
و سنعان سوده بادی بیامیزد این دارو بلغم را نیک بود و نیز سر را گرم بکند
و اندامها را بروغن گرم و علاقه قرها و تخم ابجره بمالد و بکرد کاو پس از این داروها
کند و در سر بند چه علت کمتر شود و قوت در تن آید بگرمابه رفتن و ریاضت
کردن اندک اندک بکار دارد و چیزها نخورد که زیان دارد روفس گوید علاجش
آنست که حقنه تیز کند و اگر بلغم چیره تر باشد حب ایارج و کندس سبیه و شونیز و میان
خانه همه را بکوبد و در بینی مالد و آب انکبیس که با بیزارها گرم کرده باشد بکار دارد
و اگر صفرا چیره تر باشد حقنهای نرم کند و روغن گل و سرکه سرد در سر
مالد و زان آب انکبیس خورد سی و ششم علت تخصوص و جمود امر
دو از سردی بود باشد سبب علت تخصوص حنین گوید اشخوص و جمود هر دو
یک علت‌اند و نیز سببشان از خلطی سرد خشک و سوداء غلیظ باشد که در پس سر
بود مغز چیره که بود و به نیز و شود علامت علت تخصوص نشانش آنست که بیمار
همچون مرده باشد و از خویشتن هیچ آگاهی ندارد و هیچ نجنبد و نفس نیز [illegible]
[illegible] بسیار از این جهت ویرا تخصوص خوانند علاج علت تخصوص حنین
گوید که علاج این علت آنست که حقنهای تیز کند و ایارج جالینوس بکار دارد
با پاره فیقرا و تخم حنظل و سقمونیا از هر یکی بر قدر قوت بیمار و نیز بر قدر
هنگام گرمی و سرمای روزگار بکار دارد تا هر دو مغز را از آمیزش سوداء
پاک کنـ

را پاک کند و بسیار کس را بدین علاج این علت زایل شود و تبانستان
بختر اسقیقون و سکنگبین عنصل خورد که نافع بود روفس گوید علاجش
آنست که حب قوقیا و حب اسطمخیقون بکار دارد و این حب بهتر از همه داروها
بود صفتش تخم حنظل و اسطوخودوس و میان تخم و از هر یکی درم سنگی پاره
ربع از جمله درم سنگها [illegible] دو درم سنگ مقدار کوفته و بیخته حب با [illegible] کند
و بوقت حاجت دو درم سنگ بکار دارد یا سه درم سنگ بقدر قوت بیمار و روغن
و گرمی روزگار که نافع باشد و نیز بیخته زوفا خشک غرغره کند بهر سوری تا
مایه علت فرود آید و معده پاک کرده جهل و چهارم باد افکندن که سودا
یا از بادها سرد بود سببش کز سودا بود مارجوبه گوید که این علت چون
از سودا بود صعبتر باشد علاج دیر پذیرد و سببش از تیزی سودا بود و چیزی
که در مغز شود یا در رگها گیرد که روح گرفتار شود علامتش که سودا
بود [illegible] نشانش آنست که مردم خشک اندام و باریک باشد و طعام بسیار خورد که نفخ
انگیزد [illegible] بوقت باد افکندن ترش بود و هر چند کنی بیشتر بود علت
صعبتر بود علاج آن کز سودا بود مارجوبه گوید بگلقند بختهٔ افتیمون
خورد بیاره جالینوس و خوردنیها نیکو بکار دارد چون گوشت و [illegible] بزغاله
و [illegible] در وی آب آمیخته باشد و غالیه و شکر [illegible] مغز سر [illegible]
و کرنب بکار دارد اما بسیار نشیند که زیان دارد و اگر بختهٔ افتیمون خورد
منفعت دارد روفس گوید علاجش آنست که رگ اکحل بکشاید و بعد از دو هفته
بختهٔ افتیمون خورد و غذا گوشت مرغ خانگی مطبخه که کرده باشند و تره‌ها کاهو
و کاشنی خورد و از نرگس و بادنجان و [illegible] و گوشتها و چیزهایی که سودا آرد
پرهیز کند و شراب سیب و سکنگبین شکری خورد و آب پنیر تازه که نیک بود مسیح
گوید که چون باد افکندن کودکان را بود [illegible] الصلیب برگیرد تا نشان بنده
نیک بود و [illegible] شیر خواره را بعلاج مشغول نباید بود که چون بزرگ شود
اندامش گرم گردد شفا یابد و غذا گوشت بزغاله و کبک و تذرو بکار دارد

فولس گوید [illegible] چون بیفزاید
آن علت لزری بود و اسباب آن آنکه از جهد جماع بود خنین گوید
علاجش آنست که قی کند خاصه بعد از سیر ... ها با آب شبت و بعد از آن نمک
که بهم آمیخته باشد و جوز القی با سکنجبین و آب نیم گرم بکار دارد تا معده
پاک شود و از ترشیها و غذاهای گران پرهیز کند تا شفا یابد ان شاء الله
سبیس گز باد سر بود ارجیجانس گوید که سبب این حال از بادهای سرد
باشد که در اندامی از جملهٔ اندامها که آماس باشد و جمع شده آنگه بجز
بر شود و در بودها هجز کرده آید علامتش گز باد سر بود نشان آنست
که چون علت از اندامی برخیزد و بسر بر شود بیمار بداند که سبب علت از
کدام اندام برخاست تا آن هنگام که بسر بر شود و آنگه بیفکندش و از
طبع بگردد علاج آن گز باد سر صعب بود ارجیجانس گوید علاجش
آنست که اندام را بدان وقت که علت حرکت از بالا روی ببندد
و از ان پس انگبین بلادری بر وی مالد از تا ابله خیزد و ریش کرده که
جبان بود بر نهد و بلغم و پیاز نرد و اسفناج و سرگین کبوتر بر وی
مالد و شکم نرم کند بشیر لاعیه یا بشیر درخت انجیر و اگر علت صعب بود بحب
قوقیا شکم بگرداند اما باید که چند بار زخم خورد تا همه از ما ... علت پاک کرده
فولس گوید علاجش آنست که معجون نجاح خورد که سنگ بود و زمه بهتر
این علت را تریاک بکار دارد و بعد و کلر و صندل و کلاب و کافور ...
و انجیر خشک با جوز و بادام بخورد که سود دارد و اگر سفر کند این علت بوی
سبکتر شود و کمتر کرده که این داروها را درین علت مثل نباشد و نیکو ع
یوحنا گوید بیمار این علت جوان بیست و یک سال بکوبد و البته علاج نبدید اما
تعلق کرد که علت بکش شود و رنج کمتر نماید و باید که بپوسته عود الصلیب بر
بازو بسته دارد خاصه کودکان را که این خاصیت بحت نیک باشد و البته نباید که
در آن خانه که مصروع بود بر ندی در ساعت صرع آورد و بیفتد که خاصیتش

آن

آنست که مصروع را بیفکند و هیکل دارد این علت را انیکرا بشنه بار بر چند
از وی بکار دارند و بخورها را بطیب کرا بد شفا یابد ان شاء الله تعالی وحده العزیز
جهل و بیجم سکته کنا کهان بگیرد سبیس گز گرم بود یوحنا گوید
سببش آنست که خون بسیار ستبرا اندر سر بسیار رگها آید و جمع کرده و درون
رگهای مغز گرفته رگها و یا در فرجهای مغز ببندد علامتش گز گرم بود
نشان این حال که خفه باشد آنست که رویش سرخ بود و رگهایش پر خون باشد
و بیمار خوی کرد افتاده بود که هیچ حال نجنبد همچون کسی که مرده باشد
علاج آن گز گرم بود یوحنا گوید علاجش آنست که از هر دو دست رگ
قیفال بزنند و بر اندازهٔ قوت بیمار خون بر دارد و بر ساق حجامت کنند
و چون روی به نیرو نهد طعام بسیار خورد و گرمابه بکار دارد و از شیرینیها
پرهیز کند و بترشیها گراید و روغن گل و سرکه در سر مالد که نیک بود و اگر به
آنچه گفتیم بهتر نیاید حقنه کنند تا مایهٔ علت را از سر فرو آورد کند صفتش
عنا بحبت علاء سپستان سی بشمار بنفشه خشک بیخ درمسنگ جو دوست
کندم کوفته ده درمسنگ خطمی سبوس و شکوفه و اکلیل الملک از هر یکی کفی
انجیر پنج بشمار همه را در سه رطل آب بپزند تا بنیمه باز آید آنگه صاف کنند
و نیم رطل از وی بستانند و پنج درمسنگ شکر سرخ با وی یار کنند و روغن بنفشه
و روغن کنجد و ابکامه از هر یکی ده درمسنگ همه را با وی یار کنند و نیم گرمش حقنه
کنند اسحق گوید علاجش آنست که رگ قیفال از هر دو دست بگشاید و خون بسیار ببرد
گیرد چنانکه بیهوش کرده آنگه جلاب بوی دهد با آنکه گلاب و سرکه و گلاب
غرغره کنند و اگر بدین که گفتیم باهش نیاید حقنه کنند و ساق بر گیرد تا مایهٔ علت از
بالا بزیر کشد و هر چند بیمار در خواب آواز تیزتر کند بیمار بخطرتر باشد حنین
گوید صاحب سکته در مغز بسیار بود بیمار را ... حلال شود و چون کمتر باشد بر هم
اما بعلاج بیمار رو بد سواری و بهر حال از ... تر دهد بقراط گوید که بیمار از سکته
هفت تر دهد و اگر در سها با هر از فالج تر دهد سبیس گز سرخی بود مایزجویه گوید

سبب این حال لزجی بلغمهای سطبر باشد که اندر مغز و رگهای سر شود و سخت
بیفسرد یا از آمیزشهای بلغم خام بود که در مغز و همه اندامها گرد آید علامتش گر
بود نشانش آنست که تن سخت سست باشد و رویش سپید بود و آب در بینی
و دهن بسیار گردد و نشان صعبی سکته باندازه دندان خاییدن بود در حال
بیهشی علاج آن گر از صعبی بود مارجوبه گوید علاجش آنست که حقنه تیز
کنند و آمیزشهای گرم و مشک و غالیه و میان حنظل و سداب همه را کوفته در بینی
دمند و بیلبلاء کنند پس میان خرد عطسه آرد و چون سکته برود حب قوقیا
خورد و یارج و شمس و نیز سکنگبین و اسطبل را بکار دارد و اگر بیارد فیقرا
غرغره کند نیک بود و بهترین چیزی این علت را اگر از صعبی بود این حب باشد
صفتش صبر درمسنگی تخم حنظل دو دانگ سنگ فرفیون نیم درمسنگ میان خرد
و صمغ جاوشیر و انگزد و مقل از هر یکی دانگی سقمونیا قیراطی همه را کوفته و بیخته
بهم بیامیزد و باب بپز شده و حب کند و یکبار بخورد ثابت قره گوید علاجش
آنست که مشک و غالیه در بینی چکانند و سر و جبهای گرم گرمی بر سر نهند و بشویند و
بلبلاء و زوه عطسه آرد و کلنگبین با آب گرم خورد و از همه ترشیها پرهیز کند
و بغلیها گرایه و حب قوقیا و گوارش زنجبیل این علت را نیک بود مسیح
گوید علاجش آنست که تابه آهنین گرم کنند و برابر سر بدارند تا تبش او
در مغز شود و با هش آید و یارج و آنگاه با سرکه زبیب گرد [illegible]
کنند پس کوفته و مشک سوده در بینی او دمند تا عطسه آرد و نیز زانوها و بازو
هایش ببندند تا زود بهش آید و غذا گوشت بنجشک و کبوتر بچه که بشوربا
پخته باشد بکار دارد و بعد یک دوشنی انیسون تا شفا یابد چهل و سیم فالج
گر دوگونه باشد یا از بلغم بود یا از زخم بود سببش گر بلغم بود یوحنا
گوید سبب فالج لزجی بلغم سطبر بود که در نیمه سر گرد آید و پیهای را سست کند
و چون در همه مغز افتد از وی سکته و سبات و صرع خیزد علامتش گر
بلغم بود نشانش آنست که همه تن او سست شود و ضعیف گردد و هیچ [illegible]

نباشد ولکن گرمی و سستی بجنبد که بروی نهند خبر ندارد و نیز گرانی کند علاج
آن گر از بلغم بود یوحنا گوید علاجش آنست که چون علت بدید آید تا سه روز دارو
نخورد و چون علت قوی باشد شاد و هفته علاج نکنند که من بسیار کسها را دیدم
که دارو دادند و علت بیافزود و از آن پس هر روزی ده درمسنگ کلنگبین با آب
بگدازد و بخورد و یارج فیقرا با انگبین بکار دارد و چون تن پاک کرده باشد بدین
دارو غرغره کند صفتش مرزنگوش و سعد و ناردان و صبر از هر یکی درمسنگی همه
را در کوزه تنگ بنهد و اندر سرکه غرغاره کنند و از آن پس غرغره کند و بمویز
مصطکی و زاتیانه و علک و مویز [illegible] دانه همی خاید که سود دارد ابن ماسویه
گوید علاجش آن انگبین با زنجبیل و دارچینی بیامیزد و بکار دارد و جایهای علت
را بروغن بان یا بروغن خیری بمالد و از ترشیها پرهیز کند و بخورد آب قلیها
کواید و اگر علت صعب بود حقنهای تیز بکار دارد و حب نجاح شکم براند یا حب
شبیار و در هر ماهی دو سه بار این حبها بخورد و چیزهایی که بلغم آورد نخورد
کند ملانی گوید علاجش آنست که حقنها تیز بکار دارد و یارج فیقرا با
انگبین بخورد و تریاک و مثرودیطوس و حب شبطره و مانند این بود و اگر پشت
و گردن و اندامها سست شده را بروغن بان بمالد و سوس دارد و این حب
بکار دارد تربد درمسنگی صبر درمسنگی و نیم تخم حنظل و سورنجان و شطیه و سکبینه
از هر یکی دانگی و نیم مقل دو دانگ همه را کوفته حب کنند و بکار دارد سببش گر زخم
بود فولش گوید سبب این از زخمی باشد که بر سر یا بر جایگاهی که پیهای
روی بسیار باشد یا از جایگاهی بلند افتاده بود یا سرخ زده باشد علامتش
گر زخم بود نشانش آنست که یکبارگی اندامها از تن یا همه تن سست شود و چون بر یک
حال بماند و بیرا علاج نباشد باتفاق حکما و چون از جایگاه بگردد لاشک علاج
قبول کند علاج آن گر زخم بود فولس گوید علاجش آنست که آن جایگاه را
در ضمادها گرم کند و بروغنهای گرم بمالد و یک درمسنگ میان خرد و درمسنگی
فرفیون هر دو را در یکدیگر کند و روغن زیت کهن بکار دارد و جایگاه علت بمالد و این ضماد

را بر جایگاه علت نهند صفتش موم و مصطکی از هر یکی یکی درمسنگ روغن
سوسن و نرگس از هر یکی سه درمسنگ فرفیون چهار درمسنگ همه را بکوبند و ضماد کنند
کی نافع بود و [illegible] نخود آب و روغن زیت با زیره و شبت بکار دارند و قلیهای
چرب کی اندر ابزارها گرم کرده باشد همی خورند ابو جریج گوید علاجش آنست تا میان
ضماد [illegible] روغن کهن بکار دارند و نیک در مالند و بهترین ضماد این علت را که تجربه بود
اینست صفتش آرد حلبه و حب البان و روغن سوسن همه را بهم بیامیزند
و ضماد کنند که نیک بود و این ضماد دیگر نیکست صفتش سعد و سنبل و مصطکی
و مرزنکوش و سیسنبر و بابونه همه را بپزند و بر جایگاه علت بندند و روغنهای گرم اندر
مالند چون روغن فرفیون و روغن میان خرد و روغن شونیز و آنچه بدین ماند که سود
دارد و زین همه بهتر روغن قسط بود که پیوسته بر جایگاه علت همی مالند که سود دارد
و این دارو دهان دیگر بیازموده ایم بغایت نیکست صفتش حب البان تخم
[illegible] انجیر و آرد حلبه و پیه بط جمله را بهم موم و روغن کنند و آنگه ضماد کنند
و از طعامهای سرد پرهیز کنند و آنچه خورند باید که بطبع گرم و لطیف بود والله
اعلم چهل و هفتم کژ شدن روی که آن را لقوه خوانند سببش
کژ شدن بود قولس گوید که سببش از خلطی [illegible] بود یا از تری بسیار که بر
یک نیمهٔ روی جمع گردد و در [illegible] گرفته شود و آن قوت [illegible] دروی حبس
[illegible] بود از فعلش باز دارد علامتش کژ شدن بود نشانش آنست که [illegible]
دهن سست شده باشد و کم ضبط و آب دهن بسیار ریزد و پوست چشم فرو
کشیده باشد و لفظ بخار از آن سو بیرون آید که سست شده باشد علاج آن
کژ شدن بود قولس گوید علاجش آنست که [illegible] که بلغم را از سر فرو کشد
غرغره کنند و پیوسته کندس همی خایند و جوز بویا در دهن دارند و [illegible] دارو درین
علت را بهتر از نمک خوردن و پرهیز کردن نبود و اگر [illegible] کوفته [illegible] کنند نیک باشد
و کندس و میان خرد و شونیز و [illegible] و شیر از هر یکی درمسنگی [illegible] کنند و [illegible]
و بآب [illegible] کنند هر یکی چند [illegible] آید یکی چند ازوی

در آب سداب یا در آب چغندر بجوشانند و در بینی چکانند نافع بود و زنجبیل با
شونیز بکوبند و با انگبین بسرشند و بکار دارند نیک بود ابن ماسویه گوید علاجش
آنست که با آغاز علت فصد کنند و هر روز بناشتا بخورند و سکنجبین و [illegible]
غرغره کنند و در خانهٔ تاریک نشینند و پیوسته یک جوز بویا همی خایند بدان جانب
که کژ شده باشد و کندس اندر بینی دمند تا عطسه آید و روی را بروغن قسط بمالند
و هر روز یک مثقال کوارش بلادری خورند و اگر بهتر نشود تن را پاک کنند که نافع
بود مداینی گوید علاجش آنست که کوارش زنجبیل خورند و پیوسته [illegible]
همی خایند و آب از دهن بیرون افکنند و جایگاه علت را بروغن یاسمین [illegible]
و بروغنهای گرم بمالند و شراب انگبین خورند و اگر مویز و عاقرقرحا و مصطکی
از هر یکی نیم درمسنگ کوفته با انگبین بسرشند و غرغره کنند نیک بود و اگر سنگی را گرم
کنند و در سرکه افکنند و روی را بر بخار بدارند نیک بود و اگر سندروس بر سر قمع
دود کنند و روی بر بخارش بدارند نیک بود سببش کژ خشکی بود اسحق گوید
که این علت از تشنج بود که اندر یک نیمهٔ روی بیفتد و آن نیمهٔ دیگر را سوی خویش
همی کشد از خشکی سخت که در تن پدید آید بسبب بسیار رفتن و خون آمدن از بینی
علامتش کژ خشکی بود نشانش آنست که پیوسته دهن خشک باشد و پیشانی بر
یکسوی کشیده باشد و چون بینی دمد باد از آن سو بیرون آید که سست شده
باشد علاج آن کژ خشکی بود اسحق گوید علاجش که چغندر را بپزند بجوشانند و آنگه
رگوی را در آن زنند و بر جایگاه علت نهند و اگر روغن سوسن با روغن نرگس یا روغن
یاسمین از هر چه بدست آید نیم گرم کنند و در مالند نیک بود و چون پیشانی نرم شود خوار
خوار برکشند و بعصابه ببندند و بناشتا گلنگبین خورند و غذا قلیه و نخود آب که به
ابزارهای گرم و لطیف کرده باشد بکار دارند و ترشیها پرهیز کنند که نیک بود ابن جریج
گوید که این علت چون از خشکی بود دشوار رستن باشد که از تری و علاج دیرتر پذیرد
و نیز [illegible] این علت را صواب آنست که پیوسته سر را بروغن بنفشه و یا روغن نیلوفر
همی مالند و مشک را بروغن بنفشه بسایند و در بینی چکانند و غذا اشوربا و نخود آب خورند

جهل و نهم تشنج آن بود که اندام چون چوب خشک شود سببش کز
گرمی بود فولس گوید سببش آنست که خون بر اعضا و ما جیرع کرده و در پیها
پراکنده شود و آنچه از خشکی بود از شکم رفتن بسیار افتد و از رنجها بسیار
و از تبهای گرم و تیز باشد علامتش کز گرمی بود نشانش آنست که اندامها
تن سست شده باشد و هیچ حرکت در تنش نباشد مگر که در سر و روی از آن
جهت که مایه این علت در سر نبود یا کمتر باشد علاج آن کز گرمی باشد فولس
گوید تشنج آن بود که رگها و پیها چون زه کمان بهم کشد بفراخی تن و درازی
چنانک اگر مایه علت درست باشد انگشتها را بستن و گشادن نتواند و
باشد که بستن تواند و گشادن نه یا گشادن تواند و بستن نه و این حال
بر قدر کمی و بیشی مایه علت بود و جمله اندام همین قیاس کند علاجش
آنست که رگ باسلیق بگشاید و اگر علت بجانب چپ باشد از دست راست
رگ زند و اگر علت بجانب راست بود از ساق چپ رگ زند و در کوهار
سرکه با کافور و گلاب بر روی نهد و از شیرینیها و سیکی و آنچ تن را گرم
کند دور باشد و ترشیها و آنچ سرد کنند بکار دارد بقراط گوید که تشنج
کز خون باشد شاید که رگ زند و خون بردارد لیکن نه بسیار زیرا که قوت
حرکت این علت هم با خون علت گراید و از آن پس آب انار ترش و شیرین
با سکنگبین خورد و زهرها خورد و ترشی و آنچ بدین ماند بکار دارد
دیوجانس گوید این علت کز خشکی بود علاجش [illegible] باشد اما در
آب نیم گرم نشیند و سیکی ممزوج خورد و مغز را تر کند بنطول بابونه و بنفشه
و بنلاک کنجد و بلک کدو و خطمی و نیلوفر و کشک جو کوفته و اگر بنفشه را بشیر
دختران تر کند و میان سر نهد نیک بود و بنفشه خشک و خطمی با [illegible] گلاب
تر کند و با روغن بنفشه بر سر نهند و اگر تشنج اندر اندام بماند مرهمهایی
که آماس سخت را نرم کند [illegible] بکار دارد و بطلا [illegible]
ادام با گوشت مرغ فربه با گوشت بره سببش کز سردی بود [illegible]

گوید

گوید که سبب این از افتادن باشد از جایگاهی یا از زخمی محکم باشد که با اندام رسد
یا از مهرهای پشت مهره از جای بیفتاده بود بسبب رنجی که باو رسیده علاجش
کز سردی بود نشان این حال همچون نشانهای فالج بود که از زخمی بود یا از سببی دیگر
پدید آید و چون مایه علت بر همه اندامها جمع کرده علت سکته کرده و چون [illegible] تن
باشد بفالج شود علاج آن کز سردی بود اسحق گوید علاجش آنست
که کوارش زنجبیل بکار دارد و گلنگبین با انگبین خورد خاصه ناشتا و اندامها
را بروغن یاسمین و روغن خیری بمالد و نخود آب و قلیها بکار دارد و از سرد
و ترشی دور باشد و از حبها حب کند مر این علت را سود دارد و این حب را بسیار [illegible]
بهتر از همه داروها بود صفتش شطیره و دار فلفل و بانید و تخم حنظل از هر یکی
درمسنگی نمک نیم درمسنگ همه را کوفته و بیخته با آب بسرشد و حب کند و بوقت حاجت
درمسنگی بخورد و اگر آب پخته و بابونه و اکلیل الملک و سیسنبر و حلبه و قسط و سنبل
و آنچ بدین ماند بر جایگاه علت نیم گرم ریزد نیک باشد اریباسیون گوید علاجش
آنست که یک رطل روغن زیت کهن و دو وقیه موم سرخ را بهم بگدازند و یک وقیه
فرفیون سوده با وی بیامیزد و در شیشه کند و پیوسته بر علت همی مالد نافع بود
و اگر آب سداب و انگبین خورد نیک بود و غذاها گوشت گوسفند که با پیازها
لطیف پخته باشد بکار دارد جالینوس گوید که علاج این علت که بحب شطیرج و حب
سکبینه شکم نرم کند و از آن پس گلنگبین و شراب گل یا انجیر بکار دارد و اگر سود
دارد و تن را بروغن یاسمین بمالد و غذا نخود آب و قلیه خورد که بگوشت مرغ
خانگی فربه پخته باشد و البته سیکی نخورد و طعام کم خورد و هر چند تواند که بیشتر
باشد و پیوسته در گرمی همی خسپد و آب سیرها نشیند که منفعت دارد ان شاء
الله تعالی [illegible] گفته [illegible] و هر دو نوعی بود از تشنج سبب علت کز
ارحجانس گوید که این حال را سبب از خلط خام لزج باشد که در رگ و پیهای
تن پراکنده و بهنگام [illegible] کرده و این علت پدید آید و نیز باشد که از خشکی باشد
علامتش علت کز [illegible] آنست که اندامها [illegible] و بهنگام [illegible]

زیت و بورهٔ ارمنی و حنظل کوفته جمله را بهم بساید و پیوسته تن را بدو همی
مالد تا نیکو بود و اگر سعتر و سداب کوهی و مرزنگوش همه را با آب بپزد و آب نیم
گرم بر تن ریزد سود دارد و بلغمهای ستبر را که اندر اندام بود بگدازد و اندامها
را گرم کند و روغن سداب و روغن قسط در تن مالد و تن را بپوشد در دست بمالد
و این داروها که گفتیم در تن مالد نیک بود ابن ماسویه گوید علاجش آنست بیاره
جالینوس شکم نرم کند و اگر دارو خوردن نتواند حقنهای تیز بکار دارد و آب
گرم بسیار بر تن ریزد و بر روغن زیت کهن و [illegible] تن را نیک بمالد و روغن
فرفیون هم نیک بود و زنبق و چیزهای سرد پرهیز کند و طعام بسیار نخورد و بجای
گرم آرام گیرد و غذا نخود آب خورد خاصه که در وی ابزارهای گرم پخته باشد
و اگر بیمار ضعیف بود گوشت بنجشک که بسیر پخته باشد همی خورد و سکنگبین
[illegible] خورد و شراب انگبین که در وی سنبل و قرنفل و دارچینی و خسرودارو [illegible]
باشد همی خورد و کلنکبین با آب گرم خورد سببش کزاز افتادن بود ماسرجویه
گوید که سبب این از افتادن باشد از جایگاهی یا از زخم محکم باشد که باندام برسد
یا از مهرهای پشت مهره از جای برافتاده بود بسبب رنجی آید و [illegible] علامتش
کزاز افتادن بود نشان این حال چون نشانهای فالج بود که از زخم بود یا از سببی
دیگر پدید آید و [illegible] علت بر همه اندامها چیره گشته بود علة بسکته گشته و [illegible]
به نیمه تن بود بفالج شود علاج آن کزاز افتادن باشد ماسرجویه گوید اگر استرخاء
تن اعنی سست شدن اندام در حال افتادن بود مر کزاز علاج نپذیرد و درست
شود و اگر پس از دو روز یا سه روز سستی در اندامها پدید آید این ضماد
بر جایگاه علة نهد که سود دارد صفتش قسط و صبر و اقاقیا و گل از هر
یکی ده درم سنگ و [illegible] و مصطکی و کلنار و سنبل از هر یکی درم سنگی همه را کوفته و بیخته
با موم گداخته بیامیزد و اندکی روغن زیت در وی کند و بر جایگاه علة نهد
نیک بود و اگر طبیعت سخت بسته بود بدین حقنه شکم نرم کند که او را [illegible]
نیکست صفتش قنطوریون و بابونه و اکلیل الملک و شبت و بید انجیر و تخم [illegible]

کو[illegible]

کوفته از هر یکی پنج درم سنگ سنبل و حلبه از هر یکی چهار درم سنگ حنظل کوفته
و تخم بادیان و تخم کرفس از هر یکی درم سنگی همه را در دو رطل آب بپزد تا یک نیمه
از وی جا ماند پس اندر آن یک وقیه انگبین و نیم وقیه روغن خیری و نیم وقیه
یاسمین سپید و نیم درم سنگ بورهٔ ارمنی و نیم درم سنگ سکبینه و جاوشیر حل
را در وی کند تا حل شود انگاه نیم گرم حقنه کند اسحق گوید علاجش آنست
که بیاره [illegible] و مصطکی و اقاقیه و صبر همه را بکوبد و بر روغن بابونه بسرشد و ضماد
کند و فرفیون و روغن سداب در وی مالد و اگر استرخا بیش قولنج دیدار [illegible]
روغن بنفشه دو بهر با یک بهر روغن شبت بیامیزد و در مالد و غذا مرغ بچه
خانگی خورد که بزیره با پخته باشد تا نافع بود ان شاء الله تعالی پنجاه و دوم
لرزهٔ اندام که او را بتازی رعشه خوانند سببش گرم گرمی بود یوحنا
گوید که سبب این علة از چند چیز باشد از گرمی باشد و از چیزی که خون بود
بر اندامها یا از تیزی صفرا باشد یا از غذاهای گرم و خشک که خورده باشد
علامتش گر گرمی بود نشانش آنست چون از خون بود که تن سخت گرم بود
و روی و چشمها سرخ باشد و رگها برخاسته و نشان آنچ از صفرا بود آنست
که گونه زرد باشد و لرزه اندامها بود علاج آن علت که از گرمی باشد یوحنا
گوید علاج آنچ از خون بود آنست که رگ زند و بر قدر قوت بیمار [illegible]
و چیزی که تیزی خون را بنشاند بکار دارد چون شراب انار و شراب ریباج
و مزورهٔ غوره و [illegible] و آنچ بدین ماند و اگر سببش از صفرا بود علاجش
آنست که بیاره فیقرا یا پختهٔ هلیله و سکنگبین شکم براند و آب انار ترش
و [illegible] بکار دارد و غذا زیربا خورد و مرغ بچه بغوره پخته باشد
و زان پس بگرمابه شود و [illegible] بسیار [illegible] این قدر که یاد
کردیم بسنده باشد اسحق گوید علاجش آنست که پختهٔ هلیله خورد و غذا از نخود
و ماش و بادام و مرغ مصوص و گوشت بره و ماهی تازه بسرکه پخته [illegible]
این جمله او را سود [illegible]

بود و علاج آنچه از سیکی خوردن بود آنست که سیکی نخورد و پیوسته بگرمابه شود
و بسیار نشیند و مغز را بروغن بنفشه تر و دهد یا بروغن خوک چرب کند
خالص و زرده بیضها آنچه خون را ستبر کند بکار دارند چون ترنگ و کلم و مانندش
روفس گوید علاج آنچه از بیماری برخاسته بود آنست که در غذا و صفتش
بیفزاید و بویهاء خوش انبوید و میان پشت بروغن نیم گرم چرب کند و علاج
آنچه سببش از خلط بود آنست که قی کند و اگر سبب این حال از غم و ترس
بود علاجش آنست که مایه سببش را از دل جدا کند و مفرح دلها و زبان
و بادرنجبویه بکار دارد تا نافع باشد **سببش** کنز سعی بود **یوحنا** (در جانس)
گوید سببش از آمیزش شیر خام بود که در بیها چیزها کند و کوری و قوه
را بیند یا از بدی مزاج که سعی بروی غالب شود **علامتش** کنز سعی
بعوت نشانش آنست که تن گران باشد و سستی و کاهلی نماید و غذا بیشتر
شهیها خواهد و ناگوار طعام و زین جهت باشد که این علت پیرانرا
بیشتر افتد **علاج** کنز سعی باشد **یوحنانس** گوید علاجش آنست که
گوارش زنجبیل بکار دارد و مصطکی و زان پس زنجبیل پرورده خورد و
انجیر خشک و فستق و فندق و مغز بادام و جوز هندی و جوز و بادام
و چلغوزه، ازین جمله آنچه خوردنی است نیکو بود و گوشت مرغ که بروغن بریان
کنند و قلیه و مطجنه و شراب انگبین که با بخار گرم کرده باشند این جمله بسیار
منفعت کند **صفتش** چلغوزه پاک کرده چندانکه خواهد خرد کند و با انگبین
بسرشد و بناشتا هر روزی سه درم سنگ ازین بکار دارد و دوا روغنی
که فالج را گفته ایم سعود دارد **روفس** گوید علاجش آنست که اصطخیقون
صبر سقطری خورد و روغنها گرم در تن مالد چون روغن فرفیون و روغن سداب
وانچه بدین ماند و پای دهان بزرگ و بیا سعود دارد و اگر میان ناخن قسط
تلخ و فرفیون و بلبل [illegible] بجوشاند و جائی [illegible] علت را [illegible]
و بخسبد [illegible] اگر [illegible] تن را [illegible]

و جماع نکند و سیکی نخورد و زحمت سرمابها و تشنگی پرهیز کند تا شفا یابد
اما جرب اندامهاء تن را **جالینوس** گوید سببش آنست که باد یا بخار
یا بخاری قوی آن اندام را بجنباند و ازو بسیار را عده بیشتر خداوندان
بلغم و خداوندان سرد مزاج افتد و بزمستان بیشتر شود و علاجش چون
علاج رعشه بود **پنجاه و سوم** گر و خارش که در پلک چشم افتد
سبب گر پلک چشم **محمد زکریا** گوید چون علت درشتی در پلک چشم پدید آید
در چشم سببش از ریها بود و شوره که اندر انجا گرد آمده بود و نیز باشد که جرب گفته
بود والله اعلم **علامت** گر پلک چشم چون گر بود نشانش آن باشد که پلک چشم از
(و اندک بود درشتی غایله چشم)
سوی درون سرخ بود و چون علت کهن گشته باشد درشتی بسیار باشد و مانند
کوفتگی نماید **علاج** گر پلک چشم **محمد زکریا** گوید چون علت نو باشد و چیزی نگشته
بود علاج وی آن بود که شاف نوم سرخ و شاف نوم اندر کشد و رگ زند و حجامت
کند و شکم براند و گرمابه بکار دارد و چون علت کهن گشته باشد علاجش آنست
که رگ زند و چشم را بسنگ طبرزد یا بکف دریا بخارد و اندک مایه سرکه با آب بیامیزد
و چشم را بدو بشوید نافع بود و اگر زیره را در دکوی بندد و بخاید و آبش بدر چشم
چکاند نیک بود اما باید که روز دیگر دارویی در چشم برا کند و اگر از علت باقی
مانده بود بعضی نرم علاجش کند **روفس** گوید علاجش آنست که شاف
سرخ از دار بلبل کند تا نیرو تر باشد و شاف سبز و بیاقیم نیک بود و غذا
[illegible] گرم پرهیز کند و سر کر و نیت کرا اید تا علت کم کند و علاج نیز بوید
ابو جریح گوید علاجش آنست که شاف سرخ و سبز در چشم کشد و این دارو بکار
دارد که ما ویرا بیازموده ایم نیکست **صفتش** اشنان پارسی ده درم سنگ بوره
پنج درم سنگ خرد و را با آب تاختن کنند گل سرشند و بر طشت مسین مالند و
روز بنهند و زان پس پلک چشم را بدان بیندایند اگر علت قوی باشد از زند
از پیشانی و آب [illegible] در چشم کشد و روغن گل [illegible] بیامیزد و در چشم
[illegible] **سببش** خارش پلک چشم

اسحق گوید که خارش اندر چشم نبود اما درون پلک چشم باشد و سببش خلط
بود که مانند بوره باشد و در آنجا که آمده بود و چرکی یافته باشد علامتش
خارش پلک چشم نشانش آنست که اشک چشم شور بود و هر چند علاجش بسیار
تر کنند اشک شورتر باشد چون علة کهن شود اشک چشم همچون آب بوره باشد
علاج خارش پلک چشم اسحق گوید که از پیشانی رگ زنند و
شکم نرم کنند و بکرها به بسیار شود و غذاها که گوارنده و سبک خورد و کاشنی تازه
را بکوبد و روغن گل بهاوی بیامیزد و بهنگام خفتن بیالاید و در چشم نهد
و اگر علة سخت باشد و بدانچه گفتیم فایده نکند نرسک بدوست کنند و تتری و
گلرج بیه انار رحمه را با میبخته بنهد و بر چشم ضماد کنند بوقت خفتن و زان پس
شیاف سرخ و شیاف روشنایی و باسلیقون بقدر فراخ سر و چشم و بقدر
مایه علة ازین داروها که گفتیم در چشم کشد حنین گوید علاجش آنست که غوره
بدواله در چشم کشد و طلی خنک بر چشم نهد و مغز و سر را باب کشنیز و کاشنی
کند و هر قرصی ماش خورد که به روغن بادام پخته باشد و شراب کوکنار بکار دارد و پس
وقتی هلیله زرد با سیب گلاب در چشم کنند و پیوسته شکم نرم دارد و باب میوهها
چون آلوی سیاه و عناب و انچه بدین ماند و غذا اسفاناخ که نیشو که با [illegible] دارد
اریباسیوس گوید اگر علة قوی باشد قرص بنفشه با شکر خورد تا آن خلط که سود
که اندر چشم و بهر که آمده باشد فرو کشد و چشم پاک کند و انگه شیاف سرخ در چشم
کشد اگر خارش بکشد شد ذرور زرد در چشم کشد و زان پس باسلیقون و غذاها
سرد و خشک و ناگوار البته نخورد و مرغ بچه خانگی خورد و گوشت آب تنور و تیهو که
بزیر با پخته باشد نافع بود انشاء الله تعالی پنجاه و چهارم بشناختن و تحجر
و شعیره که در پلک چشم افتد سبب بود و تحجر فولس گوید که سببش
از آمیزش بلغم ستبر بود که اندر پلک چشم گرد آید یا بر دنبال چشم پس [illegible] قوت
طبیعت از وی دفعش کند بیرون [illegible] گرداند علامت بود
و تحجر فولس گوید نشانش آنست که آماس گرد و کوفتگی بر پلک چشم پدید آید

و دنبال چشم بقدر نهسکی یا بقدر نخودی و آنچه از وی سخت باشد او را تحجر
خوانند علاج بود و تحجر فولس گوید که علاجش آنست که جاوشیر و بارزد
و وشه صمغ را بر که بسایند و بارکی جمله بر وی مالد پس اگر بهتر نشود
جایگاهش بشکافد و مایه علة را بیرون آرد و زان پس ذرور زرد با [illegible] چند
در وی برا کنند تا درست شود ماسرجویه گوید علاجش آنست که رگ قیفال [illegible]
و بیاره فیقرا یا بحب صبر شکم نرم کنند تا سر و چشم از آمیزش [illegible] پاک کنند و جمله
علة را از تن بیرون آرد و بوشیه و سرکه و موم و روغن بنفشه پلک چشم را ضماد
کنند که نیک بود و اگر انجیر پخته بر وی نهند هم نیک بود یا بپلک انجیر جایگاه علة
را بخارد و ذرور زرد بر وی برا کنند و شیاف سرخ نرم در کشد و اگر بدانچه
گفتیم زایل شود روا بود که بر ناخن گره [illegible] و ذرور زرد بر وی
زیره که نیک باشد جالینوس گوید علاج تحجر آنست که رگ قیفال بزنند و آب
نیم گرم بر وی ریزد اگر بهتر نباشد مرهم داخلیون بر وی نهد اگر او را کار
بسیار بکرد و ازین داروها فایده نداد صواب تر آن باشد که جایگاه علة
بشکافد و آنچه مایه علة بود از وی بیرون آرد و چون جایگاه شکافته بود جهد کنند
تا مایه علة رها نکنند تا باز نگردد و بپرهیز کنند تا بول چشم [illegible] فتد که انگه در
رنج افتد والله اعلم بالصواب سبب شعیره مسیح گوید که سببش از خون
ستبر سوخته بود که در پلک چشم گرد آید که [illegible] یکی جزء یا آمیزش ستبر غلیظ باشد و
او را ماسی بود که [illegible] علامت شعیره نشانش آنست که آماسی در پلک
چشم باشد و [illegible] یک جزء بماند و صلب و زبر [illegible] شود سرخ [illegible]
و آنچه اماسی بود سپیدی باشد علاج علة شعیره مسیح گوید علاجش
آنکه پلک چشم گرم [illegible] شیاف ماثیا و گل ارمنی و آب کاشنی بهم بسایند و بر
وی مالد و با سیم گرم [illegible] پس اگر بهتر شود مرهم داخلیون بر
وی نهند تا [illegible] علة را بگدازد و اگر این مرهم نیز فایده نداد علاجش آنست

که بر ناخن کره از بن بیرون رها کنند تا خون برود اندر فرو زرد بودی
هیچ و اگر اکره ش را خشک کنند بچیزهایی سرد که بر وی مالد و آب میوه‌ها که
شیرین کنند و جلاب و سکنجبین بکار دارد و غذا مرغ خانگی خورد با مزوره
بروغن بادام که منفعت دارد ابن ماسویه گوید علاج آنست که موم
گداخته نرم بر وی نهد و مرهم داخلیون هم سود دارد و آنکه بگرمابه شود
و روی را ببخار آب گرم بدارد و مرهم سرخ این علت را سود دارد و اگر جایگاه
علت را بنان گرم بمالد نیک بود و اگر با موم سپید اندکی زال بیامیزد و موم را
بگدازد و بر جایگاه مالد نیک بود و انجیر را بپزد و صبر در وی بکند و بهم بزند
اندر بر جایگاه در مالد پس اگر بهتر نشود بحجامت و قیا شکم نرم کند تا ماده علت
فرو کشد و تن را از خلطهای ستبر پاک کند و غذا مزوره ماش خورد
و چون بهتر شود مرغ بچه خانگی که بنا روان پخته باشد بکار دارد و شب
طعام نخورد و جماع نکند والله اعلم بنجاه و پنجم شستره و گرفتن پلک
چشم بر یکدیگر سبب علت شستره ابن سینا گوید شستره بتازی آن باشد
که پلک فرو بر هم نرسد و چشم نیم گشاده بماند چنانکه اگر خواهد که چشم بر هم نهد
سپیدی چشم پدیدار بود و سبب این حال از سه گونه باشد علامت علت
شستره یکی آنکه چشم زیرین یا بالائین را زخمی رسد که دریده شود و آنکه بدوزد
نه بواجب کوتاه شود دوم خود از آفرینش کوتاه بود سوم چشم برگشته بود
یا گوشتی زیادت بروی پدید آمده باشد علاج علت شستره ابن سینا گوید
اگر سبب این حال از دوختن پلک چشم بود علاج آنست که جایگاه دوخته را بشکافد
و بر آن کی چیزی کهن مرهم سپیداب با موم و روغن بمالد و در میان شکافته نهد …
پس چشم را با آب سپید … شوید چون پخته … والکحل الملکی …
و … در وی خشکی کند … کند چون … زرد و سرخ و …
اگر خود از آفرینش کوتاه بود … علاج … اگر … باشد …
[illegible]

زیادت بود پلکها چشم رسته باشد علاج آنست که داروهای تیز بر وی نهد
چون مرهم زنگار و مانند وی تا آن گوشت که زیادت رسته باشد همه را کم کند
پس اگر بدین جمله کفایت حاصل نکند صواب آنست که آن گوشت زیادت بمقراض
بردارد و از آن پس بناخن گیر تیز همه را از بن ببرد و هیچ از وی نگذارد
تا پلکهای چشم نیک شود و از آن پس علاج کند بذرور زرد که بر وی ریزد
ریش و … آب زیره در چشم چکانند و در خانه بدوی کند و سخت ببندد و دیگر
روز باز گشاید و اگر بیند که در چشم آماسی بود علاج کند بعلاج رمد چنانکه
چنانکه در علت رمد یاد کنیم و اگر آماس نباشد شیاف سرخ در چشم کند
و ذرور زرد بر وی ریزد هر روزی و تن را پیوسته پاک دارد و زدارو
گرم … نباشد تا دیگر باره گوشت بر آن جایگاه نروید و غذا کم خورد
سبب گرفتن پلک چشم اسحق گوید سبب آن باشد که در چشم ریشی باشد
ابر کها بروی بگیرد دیگر آنکه سبل یا ناخنه را از چشم برداشته بود انگور آن
پلکها چشم سخت بگیرد علامت گرفتن پلک چشم نشان آنست که پلک چشم
بر سپیدی یا بر سیاهی چشم سخت در گرفته بود چنانکه کس نتواند تا
وی … مرد و پلک بر یکدیگر در گرفته باشد علاج گرفتن پلک چشم بر هم
اسحق گوید علاج آنست که پلک چشم را بر میل بر دارد و بفصاد … بکشد
چشم را از چشم جدا کند و زیر پرده چشم که او را قرنیه خوانند پرهیز کند و از آن
پس آب زیره در چشم چکاند و اندکی بلغم را بروغن گل و زرده خایه بیالاید
و بر پلک چشم نهد و تا سه روز همچنین علاج کند پس از این شیافهایی که
ریش چشم را سود دارد بکار دارد چون شیاف ابیض و شیاف ابار و شیاف مامیثا
و آنچه بدین ماند و اگر سببش از گرفتن … بود با یکدیگر علاج آن آنست
که میل در میان شان کند و هر دو را از یکدیگر جدا کند و اگر نتواند بمیل
پلک بالائین را بر دارد و قمادیه در میان شان کند و هر دو را از یکدیگر جدا
کند و از آن پس جایگاه بریدگی را با آب زیره … اندکی … بروغن گل و مرهم سپید

بود و نیز اشک چشم بسیار آید و چشم تاریک کند و عطسه آرد علاج سلع و شرناق
حنین گوید علاج سلع آن بود که بپخته افتیمون شکم براند و زان پس جایگاه
علت را بمرهم داخلیون ضماد کند و اگر شرمش گشاده بود را خرد بکوبد و با روغن
زیت بسرشد و ضماد کند نیک باشد و اگر بدین که گفتیم علت کمتر نشود علاج دران
باشد که جایگاه علت را بباز زنند و بیفشارند تا مایهٔ علت بیرون آید و آن کمی
زرد و زرد گردی افکنند و از غذاها که بلغم یا سودا فزاید پرهیز کند چون
گوشت گاو و نمکسود و سیر و پیاز و آنچه بدین ماند بقراط گوید علاج شرناق
آن باشد که رگ قیفال بگشاید یا حجامت کند و آنکه این طلا بر چشم نهد اقاقیا
و حضض هندی و شکر و شیاف مامیثا و صبر و نشاسته و صمغ و زعفران همه
را خرد بکوبد و با آب موی بیز شده بکار دارد و اگر صبر را با آب [illegible] باید
و بر چشم مالد نیک بود و توتیا و شکر بر روی ریزند و اگر زرد و زرد زرد روی [illegible]
هم نیک بود پس اگر علت قوی باشد علاج وی آنست که پلک چشم را بگشاید و
بهانه و شرناق را بر مبضع برگیرند و بر گوی سخت بگیرند تا از دست
نرهد و بجنبانند تا از همه سوی تا همه را از پلک چشم جدا کنند و هیچ از وی رها
نکنند و زان پس پلک را بر که بیالاید و بر پلک چشم نهند و بخشش ببندند و آن روز
همه بسته دارند روز دوم زرد و زرد بر وی ریزند پس اگر در چشم آماسی پدید آید
شیاف مامیثا و حضض با آب کاسنی بسایند و بر پلک چشم مالند منفعت کند
دارد سبب سلاق حنین گوید که خارش بیفعلها چشم را بتازی سلاق
خوانند و سببش از تریهایی بود مانند بوره و نیز لطیف و تیز بود و تازی
این تریها را رطوبتهای بورقی خوانند علامت سلاق نشانی آنست که
مژه گاه چشم سبز و سرخ باشد و نیز باشد که موی از مژه ریخته
بود و پوست چشم آماس گرفته باشد و پیوسته خارش همی کند علاج
علت سلاق حنین گوید سلاق [illegible] باشد علاج [illegible] آنست که [illegible]
باید را بروغن [illegible]

بهنگام خفتن بر چشم نهد و با مداد بگرمابه شود و روی بر بخار آب گرم [illegible]
و روغن بادام در بینی چکاند و اگر نه کاسنی را بکوبد و بروغن چرب کند
و بر چشم نهد و علاج این علت که کهن باشد آنست که رگ قیفال بگشاید و
بر ساق حجامت کند و بپخته هلیله شکم براند و نیز سک پوست کنده را با پیه
انار رخسه بکوبد و در [illegible] بپخته کند و جمله را نیک بساید و بروغن گل چرب کند و بر
چشم نهد آنکه بگرمابه شود یوحنا گوید علاج وی آنست که رگ قیفال بگشاید یا
رگ پیشانی و رگ چشم بزنند و بحب یاره و با بپخته اغاریقون شکم نرم کنند و تنی
بگلاب بیامیزد و پیوسته بر پلک چشم مالد و اگر پیه انار زبازه و نیز سک پوست کنده
را خرد بکوبد و اندکی روغن بنفشه با وی بیامیزد و بر چشم نهد و انگشت [illegible]
با موم خمیره بر [illegible] و توتیا در چشم کشد پس اگر به نشود این دارو بکار دارد
که از موی چشم صفتش توتیا و زرده چوبه از هر یکی درمسنگی هلیله زرد و زنجبیل
از هر یکی نیم درمسنگ دار فلفل و مامیران از هر یکی دانگی و نیم نمک هندی یک قیراط
همه را خرد بکوبد و با آب غوره برود بزنند و آنکه خواب باید و روز و باری چند
در چشم کشد باشد و از طعام شب پرهیز کند و جماع نکند تا شفا یابد بپنجاه و نهم
غدد و غرب و شبش و قمقام که در مژه افتد سبب غدد و غرب اسحق
گوید که سبب غدد از خونی بود سطبر که بر دنبال چشم گرد آید و سبب غرب از
آمیزش تیز با تب یا از تریهای بود که در سقولهٔ چشم گرد آید علامت غدد و غرب
نشان غدد آن بود که بر دنبال چشم اندکی گوشت رسته باشد و سرخ بود و نشان
غرب آن باشد که دنبال چشم آماس گرفته بود و ریم از وی بیرون همی آید علاج
غدد و غرب اسحق گوید علاج غدد آنست که بحب قوقیا یا بایاره [illegible] شکم نرم کند
[illegible] که سبب علت باشد جمله را از سر ظهور کند و تن را پاک کند و زان
پس [illegible] با سلیقون [illegible]
حکما گفته اند [illegible] قیفال [illegible]

نرم کند و زان پس جرم زنگار براندکی بپخته کهن مالد و بروی نهد تا آن گوشت زیادت
داغ کند پس اگر علاجش بدارو نخواهد بر ناخن گره و یا لز بن بیخته و در و در زنو بر
وی ریزد و نیز زلاله خایه و روغن گل بروی نهد فولس گوید عرب ناصور بعد
و علاجش آنست که او را بفصاد و اگر این شاف در وی نهد صفتش صبر و کندر و
و عنزروت و خون سیاوشان لز هر یکی جزو درمسنگ مازو و سرمه و زاک سفید لز هر یکی
درمسنگی زنگار نیم درمسنگ همه را کوفته و بیخته شاف کنند و با سکنگبین بسایند و روز چند بار
بر جایگاه علت نهند تا خشک شود و چون ناسور سخت شود که استخوان را تباه کنند باک
نباشد و آنکه استخوان را تباه کرده بود هرگز علاج نپذیرد و بهترین علاجی
وی را آنست که داغ کنند و گوکنار را به آب تاختن تر کنند و بداروی تیز در مالند
و بر ناصور نهند و اگر زرنیخ زرد و سرخ و زاک و ذراریح و کلس و نوشادر لز هر یکی
دو درمسنگ و شه و مقل لز هر یک مثقالی همه را با آب تاختن کوفته و تر کنند و چهار درمسنگ
زنگار بروی افکنند و برشد و بلیته و بر ناصور نهند نیک بود سبب شبشی
و قمقام ابوجریج گوید که سبب آن لز خوردن غذاهای بد باشد که اندر تن تریها
نیز بدید آید آنگه قوت طبیعت آن تریها را بسوی پلکها چشم فرستد و بگرمابه
کم شود علامت شپش و قمقام نشان آنست که درون پلکها چشم شپش بسیار پدید
آید و نشان قمقام آن باشد که قمقام بزرگتر لز شپش باشد و بگونه سرخ بود علاج
شپش و قمقام ابوجریج گوید علاجشان آنست که شکم براند بحب قوقیا و آنگه
سکنگبین و سپندان غرغره کنند و مژه را بنمک آب بشوید یا با آب زاک سپید و حیوه
را با نوره بکوبد و در مژگان مالد و بگرمابه ن مژه را اندر وی [illegible] تا شپش جمله
بیفتد و بدین علاج بهتر شود و اگر پلک چشم را با آب چغندر بشوید و بشوید [illegible]
شود نیک بود و اگر بوره کوفته با آب کلم بیامیزد و مژگان را بدو بشوید سخت نیک باشد
ماسرجویه گوید سبب آن لز تریها بود که پوسیده باشد علاج آن آنست که بحب صبر
و مصطکی شکم نرم کند و بحب قوقیا غرغره کند و مژه را با آب [illegible] بشوید

گرمابه بکار دارد البته انجیر خشک و گوشت گاو و قدید و پیاز نخورد و گرمابه ن دارد و غذا
گوشت فرخ و کبک و دراج خورد و روشنایی در چشم کشد و اگر مویز و شبت و زاک
و بشکل بزد و نمک اندرانی لز هر یکی بهری بستانند و همه را خرد بکوبد و با آب در صمغ
بسرشند و بر جایگاه علت مالد نافع بود روفس گوید علاجشان آنست که بحب
یاره و حب صبر شکم نرم کند تا تن لز آمیزشها بد پاک کنند و زان پس مویز
و صبر و بوره لز هر یکی بهری بستانند و جمله را خرد بکوبد و ببیزد و بسرشد و
بر مژگان بمالد چنین همی مالد که منفعت دارد و نیز البته جماع نکنند و طعام
و شب نخورد که زیان دارد و بگرمابه بسیار نشود و غذاها غلیظ نخورد تا شفا
یابد ان شاء الله تعالی شصتم درد چشم که لز صرکی خون باشد یا لز بلغم
سببش کز خون بود جالینوس گوید که سبب این لز خونی باشد که تیره و
چیره گشته بود و اندر رگها نخستین چشم گرد آمده باشد و علت که درین رگها
بود او را بتازی رمد خوانند علامتش کز خون بود نشان آنست که چشم سخت
سرخ بود و آماس گرفته باشد و پیوسته درد کند و رگها سرد گرم برخاسته باشد
و اشک آمدن لز چشم بسیار بود علاج آن کز خون باشد جالینوس گوید علاجش
آنست که از آن دست که درد باشد رگ قیفال بگشاید و شاف سپید را بشیر دختان
بگدازد و در چشم چکانند و اگر چشم خس بسیار کنند در زو رسید در روی ارنید و ز
گردن حجامت کنند و یک بهر حضض و نیم بهر اقاقیا و چهار یک بهر زعفران و صبر
همچنین جمله را بسایند و آنگه شاف کنند و چون خشک شود مر وقتی با آب کاسنی
و کشنیز تر کنند و بر پلکها چشم و پیشانی و زلفین گاه همی مالد و اگر این داروها
که یاد کرده ایم با آب کشنیز تر بسرشد و همان ساعت بر چشم نهند نیک بود و مغز را
خنک کنند و گرمیها را لز سر فرود کشد ثابت قره گوید علاجش آنست که رگ قیفال
بزنند و آب اسپیوش را بدوی تر کنند و در چشم چکانند و اگر درد سخت باشد این
شاف اندر کنند که اندر وی ماهی صفتش جبیدا بار زرنیخ درمسنگ [illegible] و کثیرا
لز هر یکی جزو درمسنگ [illegible] افیون درمسنگی همه را خرد بکوبد و بسپیده خایه بسرشد و اگر چشم

دفتان بباید و در چشم کشند و اگر شاف تنها در چشم کشند هم نیک بود و چشم
در صحت شود و سرخی اندرو بماند این درور زرد و مروارید نیک بود صفتش
عنزروت سپید ده درم سنگ زعفران و سنبل خوشه و صبر و مرصافی از هر یکی
درم سنگی همه را چون سرمه بساید و بسیزد و در چشم پراکند تا همه درد و ورمش را از
چشم فرو کشد و غذا غورباخورد یا بگوشت تیهو یا گوشت مرغ پخته باشد و جماع نکند
والله اعلم سببش کز بلغم بود ماسرجویه گوید این علة را سبب از غذاهای سرد و تر
بود که بلغم را نیرو دهد خاصه بر مغز و سر پس از آن قوت طبیعت وی را
بکوه(؟) نخستین چشم دفع کند علامت درد چشم کز بلغم بود نشانش آنست که
آماس چشم بزرگ بود و سرخی کمتر باشد و آب دویدن بیشتر بود و درد سخت نکند
و از چیزهای گرم که بروی نهد آسانی یابد و خوش شود علاج آن کز بلغم بود
ماسرجویه گوید علاجش آنست که بیارهٔ فیقرا شکم براند تا سر و مغز را از آمیزش بهتها(؟)
بلغمی پاک کند و آنگه لعاب حلبهٔ شسته اندر چشم چکانند و بعد از دو سه روز زرد
زرد اندرو پراکند و صبر و مرصافی و اقاقیا و زعفران از هر یکی بهری
راست با آب تر کنند و بر پلکهای چشم مالد و هم دردها چشم تا که با آخر رسد
سوع(؟) به نیک بود و اگر چشم خس بسیار کند این درور سپید بروی پراکند [illegible]
صفتش عنزروت سپید [illegible] ده درم سنگ شیر دختران بساید و در جبنی کند
و سرش ببندد و بآفتاب نهد یا بتنه تا خشک شود آنگه آن خشک را بساید
و در چشم پراکند تا چشمش را از خس پاک کند و مژگان بر پلک بکر نگیرد بقراط
گوید این علة از بلغم بود زبان و کعه(؟) کانرا باشد علاجش آنست که شاف
لعابها بدین صفت بکار دارد حلبه و تخم کتان جدا جدا و یک شب و روز نیم
اندر آب گرم غرغار کند آنگه بدست بمالد تا لعاب از یشان بیرون آید و هر یکی
را در شیشه کند و سرشان ببندد و بآفتاب نهد تا خشک شود و آنکه از هر دو لعاب
بهری راست بستاند و نیم بهر زعفران و نیم بهر افیون با امیشان بیامیزد و شاف کند
هر یکی چند نرسکی و بوقت حاجت شافی را بساید و در چشم چکاند و صبر واقاقیا

واندکی زعفران را خرد کند و با اندکی آب بساید و بر پلکها چشم مالد که نیک بود و غذا
گوشت بره و دراج خورد که بقلیه پخته باشد والبته جماع نکند شصت و یکم
درد چشم کز چیزی که صفرا بود یا سودا سببش کز صفرا بود محمد زکریا گوید که
سبب صفرا که در بوم نخستین کوه آید و چیره شود از آن بود که قوت طبیعت از مغز
بانجا رسند از خوردن غذاها صفرایی و باشد که بروزگار گرم آمده باشد علامتش کز صفرا
نشانش آنست که درد سخت کند و گونه چشم بزردی نماید و آب گرمی رود و چون دست بر
چشم نهد گرم باشد و از سردیها آسانی یابد علاج آن کز صفرا بود محمد زکریا گوید
علاجش آنست که با آب میوها شکم نرم کند یا بپخته هلیله و بپوسته شیر دختران
اندر چشم دو شده و باز بیرون کند و اگر درد سخت بود لعاب اسپغول و لعاب دانه آبی
و شاف کافوری سپید و شاف افیونی در چشم کند و آب انار ترش و شیرین خورد یا
بخار از سر باز دارد و کشنیز خشک با شکر بکار دارد و گلاب سرد گرد بر سر ریزد و از گرمیها
پرهیز کند و برگ عصا الراعی و انگور روباه و کاسنی با آغاز علة بر چشم نهد و النبو(؟)
بر سیری بخسپد و از جماع پرهیز و کارهای برنج و کشتی دور باشد اسحق گوید علاجش
آنست که شکم نرم کند بهلیلهٔ زرد و بنفشه و گل سرخ همه را بکوبد و با شیرخشت و آب
انار ترش و شیرین بیامیزد و بکار برد و غذا مزوره الو و ماش و اسفاناخ
و بکار جگر زیر(؟) و کشنیز خشک و مغز بادام بکار دارد و آب تخم برهبن(؟) و آب کدوی تازه
و آب غوره‌ای هندوی و آب غوره هر کدام که باشد این جمله و با سعد ابو و تری
ترم هم نیک بود صفرا را بنشاند و اگر لعاب اسپغول و سپیدهٔ خایه و شیر دختران در چشم
چکانند نیک بود حنین گوید علاجش آنست که بپخته میوها شکم براند و آنگه این شاف
بکار دارد صفتش صمغ عربی و کتیرا و نشاسته از هر یکی دو درم سنگ سپیداب
سنج درم سنگ افیون و اقلیمیا از هر یکی دو دانگ همه را کوفته بسپیدهٔ خایه سرشته
بپوسته در چشم کشد و از گرمیها پرهیز کند و بگرمابه شود بسیار ننشیند و چشم را با آب
سرد میهاب شوید سببش کز سودا بود ابوجریج گوید که این علة را سبب از تیزی
و چیرگی سودا بود بر بوم نخستین چشم که آنرا ملتحمه خوانند و سبب این علة هم سودا

یا کمتر به شود و جون بیرون آید این دارو که گفتیم در جشم برا کنند خاصه بر جایگاه
علت که نیک باشد و نیز شاف سبز که او را قلقل خاتنه (?) این علت را نیک باشد
اربیاسیوس گوید که نوع ناخنه آن بود که درد کند و آن از زخمی بود که جشم را برسد
یا از جایگاهی بلند فرو افتد و وی باسلیقون فرو را نیک بود صفتش هلیله زرد
و زنجبیل از هر یکی پنج درمسنگ بلیله سپید دو درمسنگ نوشادر یک درمسنگ همه را
جون سرمه بسایند و بکار دارند و زهره داروها مر ناخنه را شاف قیصر باشد و
باسلیقون و روشنایی هم نیک بود حنین گوید علاج ناخنه که سپید و نیک بود
آنست که رگ قیفال بگشاید هم از آن [illegible] ناخنه باشد و تن را پاک کند بیاره فیقرا
و زان پس روشنایی و شاف سرخ یا سبز در جشم کشد خاصه اگر که بیرون
آمده باشد و ناخنه نرم شود این داروها منفعت کند والبته طعام شب نخورد
والله اعلم شصت و سیم ریشهاء جشم و دمیده کیها که او را بکثور
خوانند سبب ریشهاء جشم محمد زکریا گوید که ریش جشم بیشتر از سبب خونهاء
تیز و صعب باشد که اندر جشم پدید آید از آخیز ریشهاء که سخت تر باشد یا از
تیزیهاء که تیز و شور بود علامت ریشهاء جشم نشانش آنست که سخت درد کند
و بر سپیدی جشم نقطهاء سپید افتد و ریش از هفت نوع بود جهار آسانتر
و سه صعب تر بود علاج ریشهاء جشم محمد زکریا گوید علاجش آنست
که رگ قیفال بگشاید و با جیزها شکم نرم کند و سه روز [illegible] شاف سپید بشیر
تازه تر کنند و در جشم جکاند و جون [illegible] شود و ریم بر افتاده بر آید انگاه شاف
ابار اندر جکاند جون تر شود باکیزه ترین علاجش کند و جون بینند که ریش خشک شود
باشد و درشت گشته بداروهایی که سپیدی ببرد باید علاجش کند تا هیچ اثر
وی نماند و اگر درست شود و زود [illegible] سپیدی اندر جشم باندم بود اگر صفاکی
بود علاج نپذیرد و اگر از [illegible] بود [illegible] بپذیرد [illegible]
د علاجش کند تا آن نشان از جشم بشود یوحنا گوید ریش جشم از هفت گونه بود علاج
جمله بداروهاء زدا [illegible] باید کرد تا آن تیرگی افزونی از جشم پاک کند و جهت انکه جشم

جشم اندامی شریفست و بیشترین علت او را از تیری افتد از انکه بادی مشکل (?)
است که تیری زود پدید و علاجش آنست که رگ زنند و شکم نرم کنند سبب
دمیده کیها مداینی گوید که آماسی که بر جشم پدید آید بجون نقطه سرخ و سپیش
از تیزیهاء بود که در میان پوست بود بجشم کرد آید آن بوده را [illegible] قرنی
خوانند علامت دمیدکیها نشانش آنست که آماسی در جشم پدید آید اگر
درون پوست نخستین بود درد کمتر کند و بسیار می زند و اگر درون پوست
دوم باشد درد سخت کند و بگونه سپید بود علاج دمیدکیها جشم مداینی
گوید هر دمیدکی که او خرد تر باشد زود تر درست گردد علاجش آنست که شیر
دختران و لعاب [illegible] در جشم جکانند و اگر بدینچ گفتیم تا سه روز [illegible] ننشیند
و دمیدکی بسیار باشد و مفاکی دارد علاجش آنست [illegible] پیش
آنست که تخم مرو را بشیر دختران بساید و در جکاند و این شاف را [illegible]
دمیدکیهاء جشم را ببرد صفتش کندر [illegible] عنزروت نیم [illegible] زعفران
و افیون از هر یکی [illegible] همه را کوفته و بیخته شاف کنند با آب حلبه یا با آب گشنیز
و بکار دارند قولس گوید علاجش با آغاز علت آنست که رگ زنند و جندانکه تواند خون
بردارند و نیز شکم نرم کنند و از گوشت و از شیرینها و جماع کردن پرهیز کنند و بجیزها سرد
و تر گراید جون کدو و اسفاناخ و مانندش و جون درد بنشیند بوقت [illegible]
بر خاده سخت ببندند و شاف ابار در جشم جکانند و اگر دمیدگی بزرگ باشد و یکی
دمیده برآمده بود او را باکیزه ترین علاج کند بر خاده ببندند و بر قفا ضمد ابن
ماسه گوید علاج وی آنست که نخست رگ قیفال بزنند و بدو سه دفعه خون رها
کنند و یا حجامت کنند و اگر درد ننشیند بر دو سوی گردن حجامت کنند و دیگر بار تا مایه
علت را از سوی قفا باز کشد و بنقیع صبر شکم براند که منفعت حالی و بخته هلیله
و جیزها سرد و تر بکار دارد و باخر علت شاف ابار در جشم کشد و ز طعامهاء
گران پرهیز کند شصت و جهارم سیلان آب آمدن از جشم که او را [illegible] خوانند
سبب سیلان جشم [illegible] گوید [illegible] از خونی [illegible] بود که اندر رگها جشم گرد آید

وغذاها لطیف بکار دارد علاج دمعه آنست وملکایا در چشم ریزد اکر سرخی
چشم بکشود شاف سبیده در وی برا کنند وانکه ملکایا بکار دارد پس اکر علة دراز
کشد شاف سرخ در چشم کشند تا مایه علة را تحلیل کنند **حنین** کوید علاج من آنست
که خون بردارد واین شاف در کشد **صفت** شاف ملیکی صمغ عربی وکثیرا ونشاسته از
هر یکی ده درم سنک سبیداب بخ درم سنک افیون درم سنکی همه را کوفته وبیخته سپیدی
خایه بسرشد وحب کند هر یکی چند نر سکی وبسایه خشک کنند وانکه باید در
چشم کشد وطعام کران نخورد **سبب** سپیدی که در دیده افتد **یوحنا** کوید این
علة بیشتر از ریش وآبله چشم باشد ونیز از دمیدکی وآماسها چشم که چون درست
شود ... یا اثری از وی در چشم ماند باشد **علامت** سپیدی که در دیده افتد
علامتش آنست که نشان سپیده اندر چشم بدید آید وآسان توان دید آن بود که
از دیده چشم دور باشد و تیز تنک وکوچک بود بر سپیدی چشم باشد **علاج** سپیدی
که در دیده افتد **یوحنا** کوید اکر تنک باشد علاجش بلیسیدن کفایت باشد
و عنزروت وشکر طبرزد وکف دریا همه را خرد بکوبد ودر وی برا کنند بنویسد بعد و
هر چه سنبر بود وضمادی و نه سخت اندام باشد علاجش آنست که پیوسته کحل بکار دارد
... دوی را بر بخار آب کرم بدارد وانکه چند بار ریزبان بلیسد واین دارو
در وی برا کنند اکر سخت نکیست **صفتش** کف دریا وابکینه وعنزروت وشکر طبرزد
از هر یکی ... درم سنک همه را خرد بکوبد وچون سرمه باید ودر چشم ریزد **اسحق** کوید
علاجان آنست که اندکی کاشنی با شکر طبرزد بخاید تا زبان درشت شود انکه
آن جا ... را بلیسد وهر روزی چند بار همچنین کند بنا شتا واکر سپیدی
ستبر وقوی باشد شاف آبارو با سلیقون بکار دارد وهر روز چند بار چشم را
بر بخار آب کرم بدارد وانکه این دارو در وی ریزد که ما یاد کردیم **صفتش** بوره ارمنی
واندکی نمک اندرانی ونوتیا هندی وابکینه از هر یکی بهری همه را کوفته وبیخته در
چشم برا کنند ونیز شاف دینارکون وشاف قرد در اینکار نیک بود **ابوجریح** کوید
علاجش آنست که سرکین بر ستک را با انکبین بکدازد ودر چشم کشد سپیدی خوی را

ببرد واکر بوره را با روغن بلسان باید ودر چشم کشد نیک بود واکر سپیدی کهن بود
این دارو برا کنند ابکینه وکف دریا وسرکین سوسمار وبوره وشکر از هر یکی مثقالی
ماميرا وبیخ ... از هر یکی سه مثقال هر دو را اندر یک رطل آب بپزد تا چهار
یکی بماند جمله را بهم بیامیزد وبسایه خشک کنند ودر چشم کشد **شصت و
ششم** سرطان ودبیله وریم کز پس طبقه دوم بود **سبب** سرطان
ودبیله **ابوجریح** کوید سبب سرطان از آمیزش سودا و تیز باشد که در طبقه
دوم جمع کشته بود وسبب دبیله از آمیزش صعب باشد هم اندر طبقه دوم
از خلطی تیز **علامت** سرطان ودبیله نشان سرطان آنست که در طبقه دوم
آماسکی بود ودرد صعب کند ونیز درد سر خیزد وطعام آرزو نکند ونشان
دبیله آن بود که طبقه دوم دیدار بنا شمله صعبی علة **علاج** سرطان و
دبیله **ابوجریح** کوید علاج سرطان آنست که رک قیفال بکشاید وباب بنیز شکم
نرم کند وشراب ... وشراب بنفشه وجلاب بکار دارد وشاف سبیده در چشم
کشد خاصه اکر کرم شده بود واین ضماد بر چشم نهد که سود دارد **صفتش**
آرد جو وبنفشه ... نیلوفر وآرد باقلی وخطمی ... از هر یکی بهری
همه را خرد بکوبد وبروغن بنفشه بسرشد وشب بوقت خفتن بر چشم نهد واین
دارو در چشم نهد که آن را آزموده ایم **صفتش** توتیا وشادنه ونشاسته وشاف
مامیثا وکل ... واریونه سوداخ از هر یکی بهری همه را بکوبد وببیزد و در
چشم کشد نافع بود **روفس** کوید سرطان داروها تیز بر نتابد اما باید که
چیزهاسی بر وی نهد که درد وی را بنشاند وعلاجش صعب بود اما چون ببیند
که در تن چون جمع شده است ونشانش بدید باشد اکر خون واکر خلطی سودائی
در تن غالب بود بچه افتیمون خورد تا مایه علة از تن پاک کند وزان پس
کثیرا بکوفته با زرده خایه وشیر دختران بیامیزد وبر چشم نهد نیک بود **یوحنا**
کوید علاج دبیله چون علاج ریشها چشم بود چنانکه یاد کردیم نخست رک بکشاید

[illegible]

و شکم نرم کند بپخته میوه‌ها و از گوشت و شیرینیها پرهیز کند و اکسیرین در
چشم کشد بدین صفت شادنه و مروارید و سپیدروی و بال و سریخ و دود کتان سوخته
و اقلیمیا و زر از هر یکی دو درسنگ سرمه و کف دریا از هر یکی درسنگی بسایند و بوقت
حاجت در چشم کشد **سبب** ایم کز پس علت دوم بود **حنین** گوید سبب ایم کز پس
علت دوم آن شکی بود از ریشهای بود که دیم انجا که آید یا از درونی صعب که باشد
طبیعت خلطها برید را در انجا جمع کرده باشد **علامت** دیم کز پس علت دوم بود
نشان این علة آن باشد که پس بود هار دوم ریشی بود چشم نخودی یا از وی
بزرگتر بود و اما راست ماننده ناخنه نباید هم بیاه شکل بدیم آید **علاج** دیم
کز پس علت دوم باشد **حنین** گوید علاجش آنست که نخست شکم نرم کند بترص
بنفشه یا سر و مغز از آمیز شهاء بدیکل شود و انکه مار تخشیشاء سیم خوب باید و در
چشم برا کند و نیز شاف سرخ و ملکایا پس از که بدینچ گفتیم زایل شود این داروها
بکار دارد **صفتش** مرصافی و صبر و زعفران از هر یکی درسنگی بپخته سه درسنگ
انکبین شش درسنگ همه را بکوبد بساید و با بپخته و انکبین بیامیزد و در چشم
کشد که نیکو باشد **ماسرجویه** گوید علاجش آنست که شاف سرخ و ملکایا در چشم کند تا
مایه علة ببرد ایر **صفتش** شادنه سه درسنگ انگارش شش درسنگ زاک سوخته
چهار درم سکر شبت یمنی نیم درسنگ روی سوخته دو درسنگ همه را خرد بکوبد و
بیزد و بسیکی بسرشد و شافها خرد کند و بهنگام حاجت با آب سکر بساید و در چشم کشد
و از غذاهای گرم پرهیز کند و کرفس و [illegible] بکار دارد اما بسیار ننشیند **ارجیجانس** گوید
این علة چون قوی باشد بداروها زایل شود علاجش آنست که آن دنباله چشم را که
از جانب بینی است اندکی [illegible] بشکافد و سر [illegible] را از انجا بیرون آورد **جالینوس**
گوید که من منضح دنباله چشم را بکشاید و پرهیز کند که سر منضح [illegible] چشم [illegible]
از [illegible] در [illegible] بیرون آید و [illegible] چشمها [illegible]
داروها [illegible] چشم [illegible] بکار دارد و این [illegible]

[illegible]

شصت و هفتم بیرون نخاستگی چشم بتمامی یا اندکی از وی **سببش** کز
کرمی بود **مدایني** گوید سبب این علة حرکات الزرق کهن افتد و زبانی در آشتن
بمیرد و زبانه از زاوال افتد و باشد که از چیزی که خون نیز بسیار افتد **علامت**
آن کز کرمی بود امان آنچه از چیزی که خون بود که چشمها و گوشه روی سرخ باشد
و کرمی برخاسته بود و از چیزها سرد که بروی نهد آسانی یابد از آن **علاج**
علاج آن کز کرمی بود **مدایني** گوید علاجش آنست که حقنهای گرم بکار دارد
و از بیع بود و سیکی و جماع پرهیز کند و طعام کم خورد و شب بقفا خسپد و شاف
تتری در چشم چکاند و رفاده بروی نهد و تخت بیفتد و روی چند نگشاید
و علاج آنچه از کرمی بود آنست که رگ قیفال بگشاید و بر دو سوی گردن حجامت
کند تا مایه علة را از قفا بیرون کشد و بپخته میوه‌ها شکم نرم کند و شراب انار
و شراب خشخاش بکار دارد و گلاب تتری با خوره بیامیزد و اندر چشم کند
و گلاب و سرکه بر سر ریزد و بانگ نداند و کار سرخ نکند و غذا اندک خورد
و انار و دانه خورد که نیک بود **اسحق** گوید علاجش آنست که رگ زند و صبر و حضض
و اقاقیا و افشره لحیة التیس بر رفاده برا کند و بر چشم نهد و بر قفا
خسپد و نکاه دارد تا بوقت عطسه آمدن بیفتد و زبانگ و آتش و کار ها
برنج پرهیز کند و پیوسته این شاف در چشم کشد که ماده را زودتر بگسلد
صفتش شیاف را با آب بگذار و با آتش نرم و انکه بپالاید و صافی کند و دو
درسنگ سپید از زیره و دو دانگ سنگ کافور و کثیرا و افیون از هر یکی دانگی
مورد آب بپخته شیاف بر سر شود شافها کند و سایه خشک کند و بهنگام حاجت
بر سنگ بساید و اندر چشم کشد که نیک بود و منفعت دارد و اگر آب تتری که آب
غوره و گلاب از هر یکی بر رسته را بهم بیامیزد و در چشم چکاند سود دارد **سببش**
کز سرطی بود **ابوجریج** گوید هر بلغم و تری ها چیره شود و از ان سببها گفتیم بیش
آید و دار کند و سبب اندکی بیرون نخاستگی آنست که حیر علت دوم بود و موم
[illegible] آید **علامتش** کز سرطی بود نشان آنست که چیزهای گرم بروی نهد آسانی

یا بود و چشم سرخ نبود و نشان آنکه بیرون از چشم برخاسته بود آنست که چشم نزدیک
بچشم برخاسته بود **علاج** آن گر سردی بود **ابو جریج** گوید این حال که از سردی
بود علاجش آنست که گوارش زنجبیل بکار دارد تا مغز را از آمیزشها و بدها پاک
کند و گلنگبین کهن خورد تا معده را گرم و نیرو دهد و آب انگبین که در وی
ابزارهای گرم کرده باشد هم سود دارد و غرغره کند سکنگبین و اسپندان
و شونیز کوفته و بویهای گرم انبوید چون مشک و غالیه و زنبق شبها خوردن و جماع
کردن دور باشد و بقلیه و مطنجنه گرایه و حکم بچفتهای گرم براند انیکو باشد
و بصبر دافاقیا چشم را طلی کند و شیاف ابار دو اگر سپیدی در چشم کشد و پیوسته
بکار برد سود خاصه بنباشد که منفعت بیشتر کند **قوس** گوید چون از چشم
اندکی برخاسته شود آنرا بتازی نتو خوانند و علاجش آنست که اگر رگهای
پیشانی برخاسته بود و چشمها سرخ نبود باشد خون برداود و انگه شیاف اقلیمیا
سیم چون سرمه ساید و در چشم پراگند و بخت بیفلد برفاد و اگر این درد بدیگر
دارو منفعت کند **صفتش** سپیداب و اقلیمیا سیم و صمغ عربی از هر یکی جزوی
بستانند و همه را بکوبند و بیخته و پیوسته در چشم پراکند و برفاده بیفلد پس اگر
علت کهن گشته باشد علاج نبود جز آنکه سوزنی در وی بکار دارد و برشته
ابر چشم و دست بر بالا دارد و انگه بر ناخن کرم بیترد و شاد نه سود
در وی کنند و آب زیره بر وی چکانند و درد زرده خایه بر وی نهند
تا شفا یابد ان شاء الله وحده **شصت و هشتم** فراخی و تنگی سوراخ
چشم که بینایی در و بود **سبب** فراخی سوراخ چشم **اسحق** گوید که فراخ شدن
چشم از خشکی بود که سوم باشد یا از تری چون یا از آماس که در دماغ مغز پدید
آید یا از گرمی باشد یا از زخمی که برسد قوی بر سر **علامت** فراخی سوراخ
چشم نشان آنچه از خشکی و تری بود آنست که چشم کم بیند و نشان آنچه از کوفتگی
سر بود آنست که سر درد کند و تب باشد و آنچه از زخم بود سر درد کند **علاج**
فراخ شدن سوراخ چشم **اسحق** گوید که این حال که خشکی بود علاج دشوار

دشوار بود و سببش بیشتر از پیوسته روزه داشتن بود و ناخفتن بشب و استفراغ
بسیار پس چون این حال معلوم شد علاجش آنست که کباب خورد و گوشت مرغ
خانگی و سبکی تا با آب آمیخته و روغن بنفشه و روغن نیلوفر و روغن تخم کدو و روغن
بادام این جمله را بهم بیامیزد و در بینی چکاند و شیر دختران در چشم دوشد و علاج
آنچه از تری بود آنست که بحب قوقیا شکم براند و از گرمی حجامت کند و اندکی
سرکه و نمک در آب کند و پیوسته روی با بدان آبکامه بشوید و غذا گوشت بره و قلیه
کرده خورد و علاج آنچه از آماس بود آنست که شیر دختران در چشم دوشد
و گلاب بر چشم همی ساید و شیاف دینه در وی کند و اگر با آب سپیدها چشم را بشوید
نیک بود و علاج آنچه از زخمی بود آسان بود و ترسیدن از وی نباید که چون رگ
زدن علت را باز کرد و اگر چندن و شیاف مامیثا و گلنار حنی و صمغ بهم ساید
و بر چشم ضماد کنند نیک بود و چشم سرخ را شیر دختران در وی دوشند نیک باشد
دیوجانس گوید اگر از آماس بود رگ بگشاید و بیلک سپید ضماد کند و نیلوفر و اگر
سببش از اخلاط ستبر بود بحب یارج و حب قوقیا شکم براند و شیاف زهره در چشم
کشد و اگر از خشکی بود علاجش صعب بود شیر دختران در دو شد اگر چشم
سرخ بود صندل و گلاب بر بناگوشها مالد و روی با آب سرد همی شوید
نافع بود ان شاء الله **سبب** تنگی سوراخ چشم **مسیح** گوید که سبب تنگی سوراخ
چشم از آماس بود که در وی پدید آید یا از کیموس سرد و خشک یا از گرمی که از حد
گذشته باشد یا از خشکی که بود چون که بود **علامت** تنگی سوراخ چشم نشان
آنچه از آماس بود آنست که سر و چشم درد کند و آنچه از کیموس بود آنست که چشم کم بیند
و آنچه از گرمی بود چشم گرم باشد و آنچه از خشکی بود چشم در کشیده نمود باشد **علاج** تنگ شدن
سوراخ چشم **مسیح** گوید اگر تنگی سوراخ چشم از آفرینش بود بستدیدن و نیکو
باشد و اگر از سبب آماس بود علاجش آنست که رگ قیفال زنند و شکم نرم کنند
و آب سپیدها بر سر ریزند و از غذاهای گرم و خشک پرهیز کنند و اگر سببش
از کیموس بود علاجش آنست که شکم نرم کند بحب یارج یا بحب قوقیا و پیوسته

بکار دارد و مربا مدارد و بناشتا کلنگبین خورد و علاج آنچه از خشکی بود آنست که غذاها خورد که تری کند چون گوشت مرغ خانگی و گوشت تذرو و گوشت دراج و تیهو و کبک و آنچه بدین ماند و روغن بنفشه و روغن کدو و روغن بادام و روغن نیلوفر در بینی چکاند و در سر نیز مالد نافع بود ان شاء الله **هفتادم**

ضعیف دیدار که از گرمی بود یا از سردی **سببش** که از گرمی بود **فولس** گوید که سببش از تیزی صفرا بود که بر بیماری چشم چیره گردد یا از خشکی بسیار باشد بسبب آنکه بسیار روزه دارد یا شب نخسبد یا رنجی بسیار بر تن نهاده باشد **علامتش** که از گرمی باشد نشان آنچه از صفرا بود آنست که چون ترشیها خورد بهتر بود و نشان آنچه که از خشکی بود آنست که بوقت گرسنگی و بوقت نیم روز سخت تر بود و چشم بلغاک درشت باشد **علاج** آن که از گرمی بود **فولس** گوید علاج این حال چون از گرمی بود آنست که سکنگبین ساده خورد بناشتا و آب انار ترش و شیرین و سکنجبین جوشیده و بیخ سیر گرد باشکر بکار دارد و روغنها خنک در سر مالد چون روغن بنفشه و روغن نیلوفر و شیر دختران در چشم چکاند و از تیزیها و گرمیها و جماع کردن پرهیز کند و ترشیها و چیزهای سرد گراید و اگر سیاهی خورد با آب آمیخته خورد و اندکی خورد و اگر روغن کدو و روغن بادام و روغن نیلوفر و بنفشه نرم را بهم بیامیزد و دایما بر سر میمالد سخت سود دارد **ماسرجویه** گوید علاج آنچه از خشکی بود آنست که بناشتا کشکاب خورد و پسته و شکر و روغنها سرد و تر در بینی چکاند و از سودا و تیزی و ترشیها پرهیز کند و طعامهای معتدل خورد چون زیرباج و ماش و ترکها کاشنی و کاهو و بر بهن خورد و از میوهها خیار و سیب و امرود که نیک باشد و اگر شیر گاو و شیر دختران بهم بیامیزد و در چشم این علت را نیز دارد و دیدارش را تیز کند و اگر آب انار ترش و شیرین را بجوشاند تا بنیمه باز آید و انگاه با ده یک وی انگبین صافی بیامیزد و سه دقیقه با فتیله بجوشاند و در چشم چکاند بینایی را تیز کند و اگر علت که از سرما باشد شیر و هلیله سود دارد [illegible] و اگر با ضعیفی دیدار خارش بود [illegible]

با سرفه آغاز کند و ببالاید و در چشم چکاند سود دارد و اگر برگ خیار و سر که بپزد و بر چشم نهد نیک بود **سببش** که از سردی بود ~~علامتش~~ **اسحق** گوید که سببش این علت از چیرگی بلغم بود یا از اخلاط تر که از معده بر چشم گرد آید و نیز از تری معده این سبب بسیار باشد چون بسیار خورد و غذا اسراف کند **علامتش** که از سردی بود نشان این حال که از سردی بود آنست که چون گرمیها خورد بهتر بود و نشان آنچه از تری معده بود آنست که پیوسته بر یک حال نباشد بسیری بیفزاید و بگرسنگی کمتر شود والله اعلم **علاج** آن که از سردی باشد **اسحق** گوید علاج آنچه از سردی بود آنست که گوارش تر بکار دارد و بناشتا کلنگبین خورد و بکرما بسیار رود و از ترشیها و طعامهای گران پرهیز کند و سپیدبا و شیر و ماست و آنچه بدین ماند نخورد و بقلیه و مطبخه گراید و این سرمه در چشم کند **صفتش** زعفران و صبر و افشره ماهیشا از هر یکی درمسنگی بهم با آب چون سرمه بساید و در چشم کند که نیک است و این سرمه دیگر را بیاز موده ایم بهتر از انست چشم را نیرو دهد و دیدار را تیز کند **صفتش** آب بادیان سه درمسنگ سدو زعفران و اکلیل الملک از هر یکی درمسنگی جمله بهم بیامیزد و آتش روشن کنیم و با آتشی نرم بجوشانند و با سایه خشک کنند و دیگر بار چون سرمه بساید و در چشم کند نافع بود **جالینوس** گوید علاجش آنست که حب ایارج خورد تا ماده علت کم شود و انگاه آب بادیان با زهره بز بیامیزد و در چشم چکانند و شاف زهرها و سلیقون و روشنایی هر کدام که بتواند در چشم کند بهم نیکو بود **ابن ماسه** گوید علاج آنچه از تری معده بود آنست که معده را بایارج فیقرا پاک کند و طریفل و کلنگبین و مصطکی بکار دارد و چیزی خورد که معده را قوی کند که نیک باشد و اگر صبح و قیا خورد معده را از آمیزشها بر بدر پاک کند و بر ماهی دو بار قی کند و باید که جماع نکند که مضر باشد ان شاء الله **هفتاد و یکم**

آغاز آب فرو آمدن اندر چشم **سببش** که از چه بود **محمد زکریا** گوید که اصل این علت از دو چیز بود اول از تری معده دوم از آلودگی مغز و سبب آلودگی

مغز از تر بخارها ستبر بود که در مجری دیده و در حدقه که آید علامتش آنکه مغز
بود آغاز علت نشان آنست که مردم در پیش چشم چیزها بیند خرد
همچون ذرهٔ آفتاب و نیز در سوراخ دیدهٔ چشم چون ابر بیند آید علاج آن
که از آلودگی مغز باشد محمد زکریا گوید علاج آن چه از آلودگی مغز بود آنست که
حب قوقیا خورد تا سر و مغز از مایهٔ علت پاک کند و از خوردنیهای گران
پرهیز کند خاصه از سبکی و ماست و شیر و ماهی و آنچه بدین ماند و حجامت
نکند و شاف از زهرها در چشم کشد که سود دارد و سر از دود محکم
شده باشد علامتش آنست که رنگش سیاه بود یا ازرق و امید دار
ترین علت آن باشد که بگونه سپید بود و پاک باشد و چون انگشت بر وی
نهی باز گسترده و چون برداری هم جمع شود اسحق گوید اگر بیش از آنکه
آب فرود آید بدانند باید که رگهای پنا گوش را بشکافند و داغ کنند تا راه
بسته شود و آب از مغز بدیده فرو نیاید و نیز مغز را پاک کنند بگوارش
زنجبیل و از طعامهای گران پرهیز کنند و بیشتر علک می خاید و آب
از دهن بیرون اندازد و علا [illegible] آب چکاند و اگر آب فرود آمده باشد الا
قدح هیچ نشاید کردن و قدح کردن آب باشد و بر میل باید که بجای
هنگام [illegible] نباشد و البته حرکت نکنند و عطسه نیارد
و نیز خفه و بعضی دانند که تمامی آب بیرون آمده است بر قفا خسبد
و از روی خایه بیرون [illegible] گل بر نهد و بر چشم نهد و بر خاده تختش ببندد و
البته نکرده و سه روز همچنین کند و هر دو چشم را بسته دارند و در خانه
تاریک نشیند آنگه بعد از سه روز چشم را باز کند هم بپوشد و در کوی
سیاه در او بیند تا شفا یابد سبب آن گر معده بود یوحنا گوید سبب
این حال از بخارها ستبر بود که از معده بمغز بر شود آنگه قوت طبیعت
آن بخارها را در مجری دیده دفع کند و آنجا جمع آید علامتش که معده
معلوم باشد نشان آنست که بر یکباره ایستد [illegible] بعضی

گران‌تر باشد از سبکی و گرانی معده و نیز در مردم چشم باشد و دیگر باعث
گشتن بود علاج آن علت که از معده بود یوحنا گوید علاجش آنست
معده را پاک کند از آن خلطی که مایهٔ این علت بود و بنا شتا کلنکبین خورد
و شاف از زهرها در چشم کشد گوارش زنجبیل این علت را نیک بود و شاف
اصطفیقان تاریکی چشم و این علت را نیک بود باشد خاصه که معده پاک کرده
باشد و این شاف بکار دارد صفتش اقلیمیا زر و زعفران و بلبل
و افیون و هلیله زنوله هر یکی چهار درم سنگ صمغ عربی و شاف ماميثا
از هر یکی درم سنگی نیکلانه رانی دو دانگ مرصافی دانگی صبر و بوره از هر
یکی چهار دو دانگ زرنیخ دو دانگ همه را با آب بادیان نیک بسایند و شاف
کنند و بسایه خشک کنند و بوقت حاجت در چشم کشد نافع بود جالینوس
گوید بهترین علاج این علت را شاف زهرها باشد خاصه زهرهای
جبار بایان و زهرها مرغان دشتی بهتر باشد و آب بادیان با آغاز
علت در چشم کشد سود دارد و از غذاهای گران چون جماع پرهیز کنند و
هر چه بر خلاف این کنند عظیم زیان دارد مسیح گوید علاجش آنست که
حب صبر و حب قوقیا معده را پاک کند و یارهٔ فیقرا و یارهٔ جالینوس
و یارهٔ روفس این جمله مردم را سود دارد و اگر بیارهٔ فیقرا غرغره کنند
منفعت باشد و شاف اصطفیقان و عزیزی در چشم کشد و مرارهٔ
کاشکر بیامیزد و با آب بادیان بسایند و در چشم کشد نیک بود و زهرهٔ
مرغان دشتی بهتر باشد گفتار دوم شب کوری و او دیگر کوری
سبب شب کوری ثابت قره گوید این علت از بخارها ستبر خیزد و نشان
شب بیند آنست که بخار بر روشنایی روز و بگرمای آفتاب لطیف شود
و از تاریکی شب بجای و سطبر شود علامت شب کوری نشان این علت
آن [illegible] اند این علت به شب هیچ نبیند اما بروز نیک بیند
چنانکه در چشم هیچ نقصان نیاید و الله اعلم علاج علت شب کوری

پوست کدوی تازه با روغن گل بیامیزد و در گوش چکانند و از غذاهای گرم پرهیز
کند و بطعامها لطیف گراید تا دفع زایل شود ان شاء الله تعالی **سببش** کز
شدن گوش بود **مسیح** گوید این حال را سبب از آمیزش بلغم ستبر افتد که درون
گوش گرد آمده باشد و با آماسی شده باشد که از خلطی سوداوی بود اما بنادر
افتد **علامت آن** کز شدن گوش بود نشانش آنست که سر گرانی کند و درون گوش
سخت باشد و جهیدن نکند و گونه سرخ باشد و چون چیزی گرم در گوش نهد چیزی
آرام گیرد و آسانی یابد **علاج آن** کز شدن گوش بود **مسیح** گوید علاجش آنست
که شکم نرم کند بحب ایارج تا سر و مغز از مایه علت پاک گردد و از آن پس روغن شبت
با روغن نرگس در گوش چکانند و این حنا و بیرون گوش بنهد **صفتش** شبت و بابونه
و اکلیل الملک و بیخ سوسن و مرزنگوش و سیسنبر از هر یکی بهر ... حلبه و کشنا از هر یک
نیم بهر همه را کوفته با آب مرزنگوش و روغن سوسن سرشته و بر گوش نهد و اگر بابونه
و اکلیل الملک و شبت و ... را ... صد ... و سعتر و مرزنگوش هم
و بیخ و سرش بگیرد و ... کوتاه ... و سرش در آفتابه نهد
را در آفتابه کنند و دیگر سرش در گوش نهد و یک ساعت ... تا بخار پر داود در گوش
رود و آماسی را ببرد و درد بنشاند **اوفس** گوید نشان بجسته آماس آنست کار ...
گوش آید علاج وی آنست که دو سه بار انگبین در گوش چکانند یا بلیلته را با
انگبین بیالاید و لختی عنزروت برو بر اکند و در گوش نهد و اگر صبر و عنزروت
و صون سیاوشان و کندر و خون بیاید و بلیلته را با انگبین بیالاید و زین
داروها برو ریزد و در گوش نهد نیک بود و گاه انگبین با زهره گاو و دانه ... برگ
بزنند و در گوش چکانند نیک بود **اسحق** گوید علاجش آنست که داروها آماس گوش را
کز شدن بود بنشانند ده شیر گرفته انجیر در پنج رطل بپزد تا یک رطل و نیم بماند و
دو وقیه روغن بادام در او کند و بپزد و مثقالی شیر زنان و مثقالی آب انجیر با دو
دانگ عنزروت بیامیزد و بلیلته را بیالاید و در گوش نهد **صفتنا دویم**
آب کاندر گوش شود یا جنبنده **سبب** آب کاندر گوش بود **یوحنا** گوید
سبب آب در گوش شدن آن بود که انکس سر در آب فرو برد و درنگ کند تا در

ابهار

آبهار تیز و تند و یا کسی آب در گوش وی کند **علامت** آب کاندر گوش بود نشانش
آنست که گوش گران کند و اندکی اندک چو نماید و چون کاغذ فتیله کند و در گوش نهد
زمانی صبر کند چون بیرون آید تر شده باشد **علاج** آب کاندر گوش بود **یوحنا** گوید
اگر در گوش آب گرم رفته باشد علاجش آنست که شیر تازه در وی ناد تا درد بنشیند و اگر
آب سرد رفته باشد نشانش آنست که ... کار به فارغ شده بدر آید و علاجش آنست
که آب در گوش بکند و هم در زمان فرو ریزد و از گوش بیرون آید یک قطره روغن نیم
گرم بدو چکانند تا درد بیارامد و اگر آب بیرون نیاید از آن جانب که اندر شده باشد
بیکبارگی بایستد و هم بدان سو بار یکی جفته بر جهد تا آب بیرون آید یا اندکی پنبه
را بر چوب شبت بپیچد و بروغن چرب کند و دیگر سر را بگوش در نهد و پنبه سخت
کند تا باد اندر گوش نشود و آتش بپنبه چرب کرده زند تا جمله آتش را از گوش
آن چوب شبت بیرون کشد و اگر پاره کاغذ کهن را بلیلته کند و در گوش باری
چند بنهد آب را بخویشتن کشد **محمد زکریا** گوید آب از گوش باب بیرون کشد
چنانکه گفتیم و از آن پس اندکی روغن سوسن با روغن بادام اندر چکانند نیکو
بود و اگر در گوش سنگریزه یا ریگ یا چیزی در افتد علاجش آنست که پنبه را بر میل
بپیچد و بدان یا بریشم بیالاید و آهسته در گوش نهد تا بآخر رسد و بیرون
آید و اگر بیرون نیاید بکلبتین باریک بیرون آید و اگر نه بکنند سر عطسه آرد
و دهن بگیرد و سر بدان سو بگرداند و دست بر وی نهد تا بیرون آید و اگر
نه روغن گرم در چکانند و بدان سو بخسبد و باز بگرداند شود و عطسه آرد و چرا ...
کار کنند علاوا اگر تا شفا یابد **سبب** جنبنده کاندر گوش بود **ملاینی** گوید سبب
این حال آن بود که مردم خفته باشد جنبنده در گوش رود و باشد اگر بود از ذات
گوش پدید آید بسبب تریها و بوسیله خاصه بتابستان **علامت** جنبنده کاندر
گوش بود نشان این علت که جهه جنبنده باشد آنست که زمانی بجنبند و
زمانی آرام گیرد و اگر چون گرم گوش بود ... گوش ... کند و نیز
خارش پیدا و دهد **علاج** جنبنده که اندر گوش بود **ملاینی** گوید هر جنبنده در گوش

شود و بیرون نتواند آمدن علاجش آنست که صبر را با آب بگدازند و در
گوش یا آب برگ گشنیز یا آب افسنتین یا آب صبر با روغن دانهٔ شفتالو یا
زهرهٔ گاو و از این جمله هر کدام که بیابد در گوش چکانند هم سود دارد و اگر برگ شفتالو
با آب بکوبند یا با آب پخته تخم الحنظل هم بجوشانند و در گوش چکانند نیک باشد و
جنبنده را بکشد و حرکت بنشاند و هر روغنی که باشد چون در گوش چکانند جنبنده
را حالی بکشد و اگر جنبنده بسیار بود و نتواند بیرون آورد بمنقاش
بیرون آرند و اگر آب گشنیز با سرکه بیامیزند و در گوش چکانند منفعت دارد

دیوجانس گوید که چون در گوش کرم بود نشانش آنست که خارش و تاب کند علاجش
آنست که آب کوبیده در گوش چکانند یا روغن مغز استخوان شفتالو یا اندکی
سداب را با سرکه کهن بسایند و در گوش چکانند و اگر سرکه که کرم کشد در گوش
چکانند کرم را بکشد و درد را بنشاند و اگر گرانی اندر گوش باشد بکنند پس عطس
آرند و از آن پس روغن نیم گرم در چکانند و نیز بشویند و اندک نیک بدهند تا گوش
بگشاید و یک قطره قطران اندر چکانند نیک نیکو بود و اگر روغن سوسن و روغن
بادام تلخ و آب سداب از هر یکی بهری با اندکی سرکه بیامیزند و در چکانند
نیک باشد و آب ترب و آب درمنه هم بیامیزند و در چکانند کرم را بکشد
و اگر خربق سپید با سرکه بجوشانند و در چکانند نیک بود

هفتاد و ششم ریشها در گوش و خون و ریم آمدن از وی **سبب** ریشهار گوش محمد زکریا
گوید سبب ریش گوش یا از آمیزش تیز بود یا از آماسی که بشکافد و ریش
بماند و یا از چیزی تیز بود که در گوش کنند و بجنبانند تا ریش کند **علامت**
ریشهار گوش نشان آنجا از آمیزش تیز بود آنست که دو چون تیر همی جهد و نشان
آنجا از آماسی بود آنست که ریم بیرون آید و آنجا از ریش که ازان بود چون آید **علاج**
ریشهای گوش محمد زکریا گوید اگر ریش گوش کهن شده باشد علاجش آنست
که مرهم سپید را با روغن گل بگدازند و در وی نهند و ریش که دوزکار برو گذشته باشد
علاجش آنست که صبر و عنزروت و کندر و مرصافی و خون سیاوشان از هر یکی

دو در سنگی همه را خوب بساید و بلیته را با انگبین بیالاید و زین داروها بروی پراکنند
و در گوش نهند و اگر ریش درون سخت باشد این داروها با انگبین بگدازند و در
گوش چکانند و اگر بدین کفتیم فایده نداد و آهن را یک جا در سرکه غرغاره کنند و آنگاه از
وی اندکی در گوش چکانند تا تریها از وی پاک کند و ریش درست گرداند **جالینوس**
گوید اگر با ریش گوش خون و ریم بیرون آید آب انگبین گرم در گوش چکانند و آنگاه
عنزروت و خون سیاوشان و کندر و صبر همه را خوب بساید و بلیته را با انگبین
بیالاید و زین داروها بر وی ریزد و در گوش نهد نیک بود و اگر قرد مانا و بوره
چون سرمه بساید و با انجیر پخته همه را بکوبد و بلیته کند و در گوش نهد نیک بود

اربیاسیوس گوید علاج ریش گوش آنست که عنزروت و خون سیاوشان و
کندر و مرصافی و شاف ماميثا از هر یکی بهری راست همه را کوفته و
بیخته با انگبین سرشته و بلیته از وی کنان بکنند و زین داروها بران بلیته
بمالد و در گوش نهد و ز غذاهایی که خون را تیز کند بخورد تا شفا یابد ان شاء الله

وصل العزیز **سبب** خون و ریم آمدن از گوش **ابوجریح** گوید که سبب خون
آمدن از گوش از زخمی بود که بدو رسد یا از افتادنی بود سخت یا بچیزی که خسته ایش
کنند و سبب ریم از ریشهار کهن باشد **علامت** چون و ریم آمدن از گوش
نشان آنست که اگر خون آمیخته بسیار آید برک خستگی باشد و اگر کمتر بیرون آید
خستگی کمتر باشد و ریم هر چند گنده‌تر بود ریش بدتر بود و کهنه‌تر بود **علاج**
خون و ریم آمدن از گوش **ابوجریح** گوید همان چیزها علاجش بود که خون را
از دیگر جایها باز دارد اما انزروت همچنان با پوست اندر سرکه بپزد و آنگاه
او را بکشند و آبش را در گوش چکانند خون آمدن را خاصیت باز دارد و
اگر ماميثا را با شیر دختران بر سنگ بساید و بسو میل برگیرد و در گوش
چکاند نیک باشد و گوش را نیز و درد و حرکت را بنشاند **یوحنا** گوید اگر
سبب خون از بسیاری بحران بود نباید که او را باز گیرد مگر که از حد بگذرد
و هم چنان که آنرا باز دارد مازوی پخته و آب عصا الراعی و آب لسان الحمل

هر کدام که بود در چکانند و اقاقیای تیز که با سرکه در چکانند نیک بود و اما ریم
چون بسیار آید از گوش و کهن باشد بلیته مرهم زنگار در گوش نهند و اگر
بلیته را با انگبین و عنزروت بیالاید و بعضی زنگار نیز بود بپاکنند و آن بلیته را
دیگر باره با انگبین و عنزروت بیالاید و در گوش نهند نیک بود روفس گوید
علاج ریم آمدن از گوش آنست که صبر و کندر و خون سیاوشان و ریم آهن
و زنگار را با سرکه بسایند و بلیته را بدو تر کنند و در گوش نهند سخت نیک بود
و اگر آب انگبین و غوره بیکجا بگدازند و بیالاید و در گوش چکانند نیک بود
و اگر ریم آهن سوده با سرکه بسایند و با قتا بنهند تا ستبر شود و در
چکانند نیک بود و اگر عنزروت با شیر دختران بجوشانند و به بلیته بمالند
و در گوش نهند سود دارد **هفتاد و هفتم** بانگ آمدن از گوش و بادها
کردن در و باشد **سبب** بانگ کردن گوش **یوحنا** گوید سببش از آمیزش
ستبر بود که در بن گوش گرد آید بلا وجعی شده یا از بادها ستبر بود که در
بن گوش گرفته شود و راه نیابد که بیرون آید **علامت** بانگ کردن گوش نشانش
آنست که از بانگ کردن بیارامد و بن گوش گرفته بود و نیز در وی گرانی باشد
و نشان آنچه از بادها ستبر بود آنست که بوقتی کمتر و بوقتی بیشتر بود **علاج**
بانگ آمدن از گوش **یوحنا** گوید اگر علت از بلغم بود علاجش آنست که بحب صبر
شکم نرم کنند تا ماده علت را از سر فرود آرد آنگه روغن قسط با اندکی زعفران
و سرکه بهم بزنند و در گوش چکانند یا روغن زیت با اندکی آب سداب بیامیزند و
در چکانند و اگر زوفا و حب الغار و برگ صنوبر همه را بهم بپزند و در چکانند
نیک بود و اگر بدین چه گفتیم علت زایل نشود سببش از خلطی ستبر باشد که در بن گوش
گرد آمده باشد و چیره گشته علاجش آنست که دو دانگ تخم ترب و دو دانگ نیم
تخم حنظل و کتیرا و عنزروت از هر یکی دانگی هلیله کابلی دو دانگ همه را کوفته و بیخته
حب کنند و بکار دارد **ثابت قره** گوید اگر بانگ در گوش از ناگاه در افتد سببش
از گرمی بود علاجش بروغن گل و سرکه یا شیر دختران و آب کدو و آب خیار در گوش

چکانند

چکانند و اگر سببش از بیماری بود که برخاسته بود علاجش آنست که نخست گوش
را با آب افسنتین بشویند و روغن گل و سرکه در چکانند و اگر سببش از بادها
ستبر بود علاجش آنست که فرفیون را بروغن ضبا یا میان خرد را با روغن
سداب بپزند و نیم گرم بچکانند **مسیح** گوید بانگ آمدن از گوش آب انار و زوفا
خشک و حب الغار را با آب بپزند و در گوش چکانند و این حب کرسی و بانگ آمدن
از گوش را نیک بود تربد دو درمسنگ هلیله کابلی دو درمسنگ و نیم همه را کوفته
حب کنند و یک مثقال بکار دارد **سبب** بادها در گوش **محمد زکریا** گوید سبب بخارها
باد که در گوش بود بیشتر آن باشد که چون طعام بسیار خورده باشد سبکی خود
انگه بخسبد تا بخار ببر سر شود و در گوش گرد آید **علامت** بادها در گوش
نشانش آنست که بر یک حال نه ایستد گاه بیشتر باشد و گاه کمتر بود و نیز
وقتی که گوش بر سر آید و یا از وی بانگ آید خاصه بهنگام علت **علاج**
بادها که اندر گوش باشد **محمد زکریا** گوید علاج بادهای سرد که در گوش بود
آنست که سداب بروغن بپزند و در چکانند یا دو درمسنگ میان خرد و یک درمسنگ
افیون بروغن گل بگدازند و نیم گرم در گوش چکانند و اگر حرارت و گوشت کاوی
در سر کند و بکلم بپرهیز کنند و این شاف هر بادها ستبر را و گرانی گوش که بود
دارد **صفتش** تخم حنظل درمسنگی بوره نان دو دانگ میان خرد و زراوند و
افشره افسنتین یعنی عصاره ش و قسط بحری از هر یکی درمسنگی و نیم و فرفیون
دانگی همه را خرد بکوبند و بزهره گاو سرشند و بوقت حاجت چند نوسکی باد و
سه قطره روغن بادام تلخ بپالایند در گوش چکانند **حنین** گوید علاجش آنست
که بعد از بن را و درمنه و مرزنگوش را با آب بپزند و در گوش چکانند و بگوش و ابر بخار دی
بدارند و اگر میان خرد و فرفیون بروغن یاسمین بگدازند و در گوش چکانند **اسحق**
گوید در گوش اگر از بادها ستبر بود نشانش آنست که بر یک گونه آرام نگیرد گاه کم
بیشتر بود و گاه کمتر بخار را این داروها او را نیک بود بابونه و اکلیل الملک و مفار
و بید و مرزنگوش و سعتر همه را در آفتابه کنند و با آب بجوشانند و قمعی بر سر آفتابه نهند

وگوش بوده قمع نهد تا بخار بدو برود و روغن سوسن بیخته با الحق میان خنه
و در گوش چکانه نیک بود و روغن زیت بجوشانه و در چکانه نیک بود هفتاد و
وهشتم کری و گرانی گوش گر گرمی باشد یا از سردی سببش گر
گرمی باشد بقراط گوید سبب این حال گر گرمی بود آنست که بر سر شده باشد و درین
گوش گرد آمده و جمع گشته بود و باشد که از خون تیز پدید آید علامتش گر
گرمی بود نشانش آنست که بوقت گرسنگی بجنبد و بوقت سیری بیارامد و بنا
گوش گرم بود و نشان آنچه از خون بود آنست که بنا گوش سرخ بود و رگها بر
خاسته علاج آن گر گرمی باشد بقراط گوید گرمی که از زرد بود اورا علاج
نهد و اما علاج آنچه از صفرا بود آنست که شکم نرم کند بشراب آلو و اگر شکم نرم نگردد
شراب انار و شراب سیب با شراب خربوزه دهد تا بخار گرم را از سر باز دارد و
گلاب و کافور و صندل بدین نهد تا مغز قوی گردد و از گرمیها و شیرینیها دور باشد
و ترشیها را باید بناشتا سکنگبین غرغره کند روفس گوید اگر سببش
از صفرا بود علاجش آنست که بپخته هلیله زرد شکم نرم کند یا آب ترنجبین و هندبا
و انگه سر را با سپیده بها سر طلی کند و گلاب بکار دارد و انار را بپوست بکوبد
و آبش در چکانه و چیزهای سرد و تر بکار دارد و از هر چه صفرا انگیزد دور باشد
ابیحق گوید علاج آنچه از صفرا بود آنست که صبر یاره خورد یا حب قوقیا و دارویی
که صفرا از سر فرو کشد بکار دارد و بخارهای سرد و تر گراید و در آبهای سرد و خوش
نشیند و از هر چه صفرا انگیزد دور باشد و علاج آنچه از خون بود آنست
که رگ قیفال بزند یا حجامت کند و آب انار ترش و شیرین خورد و اندکی روغن
گل با سرکه بیامیزد و در چکاند و اگر این علت از سرسام باشد روغن بنفشه و
اسپرم و آب بکار دارد و مغز بره با شکر سفید خورد و اگر [illegible] سر پدید آید
آب ترب با روغن گل بیامیزد و در چکانه و از یادگر [illegible] و روز گرم و جماع
گرم دور باشد که این جمله زیان دارد تا شفا یابد سببش گر سردی بود
یوحنا گوید این سبب از آمیزشهای سرد یا تخمه بود که اندرین گوش گرد آمده

بود

بود یا از ریحی که درین گوش سخت شده یا از بخار ستبر بود علامتش که سردی
بود نشان آنست که گوش سرد بود و گرانی نماید و نیز بهنگام سیری و گرسنگی آرام
گیرد و آنچه از بخار بود نشانش آنست که بر یک حال بپاید علاج آن گر از سردی
بود یوحنا گوید این علت چون از سردی بود و کهن شده باشد علاجش
آنست که بوره را خرد باید و با انگبین و سرکه بجوشاند و بادی چند از وی در
گوش چکانه و اگر اسپندان با انجیر بکوبد و شیاف کند و در گوش نهد نیک بود
و اگر بدین چیز گفتیم نگشاید علاجش آنست که صبر یاره خورد یا حب قوقیا تا مایهٔ
علت را از سر فرو کشد و اگر بیاره فیقرا غرغره کند نیک بود و اگر میان غذور ابدو غن
شبت بگدازد و در گوش چکانه نیک بود و با آب [illegible] و انگبین و زهره
بز و بار ژه بهم بیامیزد و در گوش چکانه نیک بود حنین گوید سبب این علت چون
از آمیزشهای بلغمی بود که در گوش رفته باشد علاجش صعب بود اما باید که بیاره
روفس شکم نرم کند و پیوسته بسکنگبین غرغره کند و روغن یاسمین و میان غذور را
بروغن سداب بیامیزد و در گوش چکانه و بناشتا کلابه بکار دارد و از خوردنیهای
سرد پرهیز کند جالینوس گوید این علت چون قوی باشد علاجش آنست که چند
فندق جند بیدستر بسانند و با انگبین حل کند و در گوش نهد و رها کند تا آن
فضله را که از شنودن باز بجوید و گوش را از مایهٔ علت پاک کند و اگر سبب این
علت از بخارهای ستبر بود علاجش آنست که اندکی بوره و سرکه بهم بیامیزد و در گوش
چکانه و زمانی رها کند و باز بیرون ریزد گوش را بگشاید و غذاهای لطیف بکار
دارد تا شفا یابد هفتاد و نهم ریشهای بینی و دمیدگیها که در رو بود
سبب ریشهای بینی ارخیجانس گوید که سبب خشکی ریشهای بینی از آمیزشهای
ستبر سوخته باشد و سبب تری آن بود از تریها باشد که فاسد گشته بود یا از
اماس و دمیدگیها بود علامت ریشهای بینی نشان ریش خشک بینی آنست
که بهنگام خارش کروهای خرد از وی بیرون آید و نشان ریش تر آن بود که جایگاه
علت پوسته تر باشد و چرک آید و سوزش دهد علاج ریشهای بینی ارخیجانس گوید

علاج خشکی بینی که اندر بینی بود آنست که پوست ناف را بروغن بنفشه چرب
کنند و اگر بهتر نشود مرهم سپید بر وی نهد از درون که منفعت دارد و اگر بهنگام
موم بروغن و پیه مرغ خانگی چرب کنند سود دارد و با ملاوا یا بسکرم و یا اشوید
و اگر خشکی در بینی کهنه باشد علاجش آنست که حب قوقیا خورد تا ماده و مغز
از مایه علت پاک کند و از آن پس داروی تیز با مرهم زنگار بر وی نهد دیوجانس گوید
علاج خشکی بینی آنست که دو درم مکهموم و یک درم مغز ساق گاو با روغن
بنفشه بیامیزد و مرهم کنند و لختی کتیرا و لختی لعاب اسپغول با وی بیامیزد یا ترکنند
و جمله را بهم بزنند و از آن پس پلیته را بدو بیالاید و در بینی نهد نیک بود اسحق
گوید علاج ریش بینی که تر باشد آنست که رگ قیفال بگشاید یا از قفا حجامت و اگر
جای علت را بروغن گل یا بروغن بید چرب و این مرهم بکار دارد موم سپید
بروغن بید بگدازد و سپیدابه و مرداسنگ بر وی برا کند و جمله را بجوشاند
چنانکه ستبر شود و پیوسته در بینی مالد و بر نقره گاه حجامت کند که نیک بود
و اگر علت قوی باشد حب ایارج خورد تا علت زائل کند و این داروها بکار دارد که
گفتیم و اگر سپیداب و مرداسنگ بساید بروغن گل بر شد و در پلیته مالد
و در بینی نهد و یک ساعت صبر کند و بینی را بسرکه بشوید نافع بود ان شاء الله
سبب دمیدگیهای بینی مدایتی گوید که سبب دمیدگی اندر بینی بیشتر از
چیزی خون باشد و ستبری و گرمی وی باشد که آمیزشهای سرا بنا در این علت
پدید آید علامت دمیدگیهای بینی نشان آنست که در بینی آماسی خشک
بود چون دست بر وی نهد گرم بود و درد کند و نشان آنچه از سرخی بود آن باشد
که درد کمتر کند و گرم باشد علاج دمیدگیهای بینی مدایتی گوید که دمیدگیهای
بینی را بشیاف و بخور خسانند و اوا آماسی خرد باشد که درون بینی بر آمده باشد
علاجش آنست که سعد را بسرکه خوش بوی بپزند و پلیته بدو تر کنند و در بینی نهد
و اگر نیک را بسرکه بگدازد و پلیته را بدو تر کنند و چند بار در بینی نهد سود دارد
جالینوس گوید چون سبب دمیدگی از خون بود علاجش آنست که رگ قیفال بگشاید و یا

حجامت

حجامت کنند و اندکی روغن لا با آب امیر باریس بیامیزد و در بینی چکاند و یا روغن
نیلوفر را بگلاب بیامیزد و در بینی چکاند و صندل را بگلاب بساید و بر بینی
مالد و آب آلو با شراب بنفشه بناشتا بکار دارد و غذا از مزوره زیربا غوره
با آب انار مسیح گوید علاج دمیدگی که از گرمی بود آنست که صندل و شیاف
مامیثا و حضض گل را بگلاب و آب برگ تازه بساید و در بینی و پیشانی
مالد تا گرمی را بیرون کشد تا نار و سیب خورد و اگر از سردی بود بیاره جالینوس بس
شکم نرم کند و روغن قسط با روغن بادام تلخ در وی چکاند و ضمادهای گرم بر بینی
نهد تا تحلیل کند و از ترشیها پرهیز کند و غذا قلیه خورد که ابزارهای گرم در و
باشد و بخورهای بسیار دهد و آب گرم بر پیشانی بسیار ریزد و روغن یاسمین در
بینی چکاند نافع بود ان شاء الله هشتادم بوی نایافتن بینی گرگرمی
باشد یا از سردی سبب آن گرگرم بود بقراط گوید که این علت از بستگی استخوان
مشاشی بود که او را در زیر پیشانی نهاده اند و سببش از جهت خون ستبر باشد
که انجا گرد آید یا گوشتی در بینی رسته باشد علامت آن گر گرمی بود نشان
آنست که هیچ بوی در نیابد و پیوسته پیشانی گرم باشد و چون چیزی سرد بر
وی نهد آسایش یابد و باشد که گونه و پیشانی سرخ نماید سبب این علت
علاج آن گر گرمی باشد بقراط گوید علاجش آنست که رگ قیفال بگشاید و شکم
نرم کند بجلاب بعوینه و بنفشه و تخم کاهو و پوست کوکنار همه را با آب بجوشد و در سر
مالد یا بجوشد و سنگی با آتش تافته کند و در سرکه افکنند و دو وی بر بخارش بدارد
بستگی را بگشاید و از گرمیها پرهیز کند و چیزی سرد و تر گزاید و آب برگ کدوی تازه
در بینی چکاند و بسرکه غرغره کند و بلبلوس و میان ناخن عطسه آید و سر را از
بجوشاند و جمعی بر سرش نهد و بر دم فج بینی فراز دارد تا بخارش بدو برود
و مستکی بگشاید نیک بود ابو جریح گوید اگر سبب این علت از گوشتی زیادت بود
که در بینی رسته بود علاج کنند (?) اگر گوشتش نجث باشد علاجش چو علاج سرطان باشد
که وی نباید او چنین از سرطان بود و اگر گوشتی بود نرم علاجش آنست که رگ قیفال

بزنند یا حجامت کنند و حب قوقیا شکم براند و بلیته مرهم زنگار در وی نهند و اگر
توبال مس و زاج سپید و نوشادر و آنچه ... قلی خوانند از هر یکی سه درمسنگ ستانند
و زرنیخ سرخ مثقالی و زیبق سیاه درمی همه را کوفته بسیکی سرشته و بلیته از
رکوی کتان بسازند و زین دارو بر وی مالند و در بینی نهند و اگر زاج سپید و زنگار
و نوشادر از هر یکی دو درمسنگ شب یمانی و مازو و توبال مس و زراوند از هر یکی
درمسنگی کنند و دود انگل همه را در پنجاه درمسنگ سرکه بیامیزند تا چون انگبین
شود آنگه بلیته را بیالایند و در بینی نهند شفا یابد سببش گر سردی بود
محمد زکریا گوید این علة هر چه مادرزاد بود علاج نپذیرد و آنچه از سردی بود
از بخار ستبر ... از نزله باشد که استخوان مشاشی بسته گشته بود بسبب این علت
علامتش گر سردی بود نشانش آنست که بینی خشک بود و بخر در بینی گوید
چون بیمار باشد علتش سخت شود و اگر ... گوید علتش ... بود و باشد که
سبب این علة از مغز سر بود علاج آن گر سردی باشد محمد زکریا گوید
علاجش آنست که گوارش زنجبیل و سکنجبین با کندر روی کوفته بکار دارد و تا
آمیزشهای سرد را از سر و مغز پاک کند و تریاقها را بکار دارد و سر و روی را بر بخار
سیکی گرم کند بدارد و سکنجبین و سپندان سوده غرغره کند و همه بویهای گشاینده
چون بوی ... و مرزنگوش و سیسنبر و سعتر ابنوید و اگر این همه را در آب
بپزند و در سر نهند سود دارد و اگر علة سخت باشد حب قوقیا خورد تا سر را
از مایه علة پاک کند و از خوردنیهای سرد و تر پرهیز کند و بخور آب بکار دارد
ماسرجویه گوید علاجش آنست که شونیز و مشک و فرفیون و کندس و عاقرقرحا
جمله را خرد بکوبد و هر ساعتی در بینی چکانند و اگر ایارج فیقرا و آب انگبین
غرغره کنند سود دارد و اگر حماما و کلاه و از هر یکی درمسنگی همه را کوفته با روغن
بان یا با روغن خیری بیامیزد و در بینی مالد نیک بود ثابت قره گوید علاجش
آنست که ایارج فیقرا غرغره کنند و اگر علة قوی باشد دو مثقال ایارج فیقرا خورد
و سکنجبین بکار دارد و آب مرزنگوش در بینی چکانند و یا شونیز سوده بلبنی ...

بیامیزد

بیامیزد و در بینی چکانند بستگی را بگشاید و اگر از بخار ستبر باشد چون بینی بدو ... شونیزان
بیرون آید و دایم یک سوراخ بینی گرفته باشد حب قوقیا شکم نرم کند و روغن
بنفشه ریخته یا بعینه و در عنبر و مرزنگوش بدارد تا عطسه آرد هشتاد و دو
بیکم کند بینی و ناسور کند را و باشد سبب ناصور بینی ابو جریح گوید سبب
آنچه از استخوان مشاشی بود آنست که پیوسته بینی بوی کند و ریم همی آید و بیشتر
و کمتر نباشد و نشان آنچه از آمیزشها و تریها تیز بود آنست که کمتر و بیشتر
که بود علامت ناصور بینی نشان ناصور بینی آن باشد که دم بجنبی
بیرون آید و بینی ستبر بود و ناسور را نشان آنست که گوشتی رسته روی است
باشد و بینی سرخ و ستبر بود باشد علاج ناصور و ناسور بینی ابو جریح گوید علاج
ناصور بینی آنست که بلیته را بمرهم زنگار بیالاید و در بینی نهد تا آن گوشت ...
را بخورد و آنگه بمرهم سپید علاجش کند و اگر اشنان سبز را بکوبد و با ... بلیته
... کنند و در بینی نهند سود دارد و اگر دو درمسنگ زاج کوفته و نیم درمسنگ زنگار
مرده را با اشنان سبز باید و بر بلیته اندایند و در بینی نهند ناسور را
بر کند و سود دارد مسیح گوید علاج ناصور که در بینی بود آنست که رگ قیفال
بزنند و اگر نتوانند ... حجامت کنند و ایارج فیقرا شکم برانند تا مایه علة کم
شود و مرهم زنگار بر بلیته مالند و در بینی نهند آن گوشت زیادت را بخورد و اگر بدین
زایل نشود آن گوشت زیادت با آسه ببرند و آسه آلتی باشد که دستکاران را بود
باشد از بهر این کار و چون گوشت را تمام ببرند باید سیکی صرف در وی ...
و آنگه بمرهم سپید علاجش کنند ابن ماسه گوید علاج ناصور بینی آنست که
توبال مس را آمیخته باید و روزگاری در بینی همی مالد تا علة را کم کند و اگر
آن گوشت سخت باشد آن علة را سرطان خوانند و نشانش آنست که تا بگام
و نخلان فرو آید و بینی سخت خشک بود علاجش بمدارا و رفق باید کرد
تا خطایی نیفتد زیرا که او سخت خطرناک باشد و چون علة قوی شد باید هرگز
علاج نپذیرد و دشوار بود حق تعالی همه مسلمانان را از این رنج نگاه دارد

سبب گنده بینی

بروغن بادام و ز غذاهای گران پرهیز کند و از چیزی که سودها آید پرهیز کند
نافع بود حنین گوید علاج این آنست که رگ قیفال بزنند و بزرگ و بونک
کابلی و اکلیل الملک و خطمی همه را بهم بپزند و زرده خایه و پیه مرغ خانگی با روی
بیامیزند و بر آنجا که علت بود ضماد کنند **هشتاد و پنجم** درد دندان که
از گرمی باشد یا از سردی **سببش** که از گرمی باشد **ربیا سیوس** گوید
سبب این علت از امیزشها گرم بود که در بن گوشت دندان پدید آید یا
خلطی گرم و تیز که در بن و گوشت بن دندان گرد آید و آنکه پدید آید **علامتش**
که از گرمی باشد نشانش آنست که چون آب سرد در دهن گیرد یا چیزی سرد بر وی
نهد دردش آرام گیرد و اگر دست بیرون بر جایگاه درد نهد سخت گرم یابد
علاج آن که از گرمی باشد **ربیا سیوس** گوید علاج این آنست که رگ قیفال بزنند
یا حجامت کنند و چهار رگ بزنند و آب سرد اندر دهن دارد و گلاب و کافور
و سرکه بهم بیامیزد و دایم در دهن گیرد و چون بهتر شود مصطکی را
اندر یک وقیه روغن گل حل کند و در دهن دارد و اگر اندکی عاقرقرحا
با کافور بساید و در بن دندانها مالد نیک بود و اگر یک وقیه روغن گل
با اندکی افیون حل کند و پنبه بدو چرب کنند و بر دندان نهد نیک باشد
پس اگر بهتر نشود صواب آنست که بن دندانها را بیازند تا آن خون فاسد
بیرون آید **اسحق** گوید علاج این آنست که رگ قیفال بزنند و با میوهها
شکم نرم کنند و ز گرمیها دور باشد و بزرشها کرا ببرد و قدری افیون
بروغن گل بگدازند و در گوش چکانند و تخم بنگ دود کنند یا سرکه و نمک مضمضه
کنند **حنین** گوید اگر درد سخت باشد یا حجامت کنند یا رگ قیفال بزنند از آن
جانب که درد باشد و با سرکه و گلاب مضمضه کنند یا ترشی را با گلاب بیاغارد
و صافی کنند و اندکی کافور در وی کنند و در دهن گیرد و اکلیل الملک اگر
برگ خیار و کزبره و برگ بپزند و بدان غرغره کنند نیک بود و اگر ماده علت از
صفرا بود هلیله زرد و صبر خرد بساید و با آب خیار هندی بیامیزد و

درد کند

درد کند و غرغره کند و اگر دندان بجنبد و چه کند اماس گوشت بن دندان
بود دلیل کند بر آنکه چون دندان برکنی درد نکند **سببش** که از سردی
دیوجانس گوید سبب درد دندان که از سردی بود آن با خلط امیزش
سرد در بن و گوشت بن دندان گرد آید و چیزی شود و نیز باشد که باد
سرد باشد **علامتش** که از سردی باشد نشان آنچه از امیزش سرد بود
آنست که درد نرم تر کند و اماس نبود و چیزهای گرم که بر آنجا نهد آسایش
یابد و نشان باد آنست که درد در یک جا درنگ نکند **علاج** آن که از سردی
باشد **دیوجانس** گوید علاج این آنست که شکم نرم کنند و از پس بلبل
کوفته با قطران بیامیزد و در بن دندان مالد یا تخم حنظل را با سرکه بجوشانند
و پنبه در وی زنند و بر جایگاه درد نهد و اگر عاقرقرحا
و شیطرج و فرفیون و بلبل همه را خرد بکوبد و در بن دندان مالد نیکو
بود و همچنین [illegible] سرکه بجوشانند و چند بار بدو مضمضه
کنند دردش بنشاند و اگر بدین که گفتیم علت زایل نشود تریاک بروی نهند تا
شفا یابد و ز غذاها سرد و ترش پرهیز کنند و بیشتر چیزها گرم خورد **روفس**
گوید علاج این آنست که حب ایارج خورد یا حب قوقیا تا ماده علت را فرو کند
و بیخ [illegible] سعتر و عاقرقرحا با سرکه بجوشانند و در دهن گیرد و بکرات
و گوارش زنجبیل و گلنگبین و [illegible] و مصطکی همه را یکجا بیامیزد و
بناشتا بکار دارد تا معده را گرم کند و آب انگبین که در وی ابزارها
گرم کرده باشد در دهن گیرد و ز طعامهای گران دور باشد و روغن یاسمین
در گوش چکانند **بولس** گوید شکم نرم کنند و معده را پاک کنند بیادها بر بزرگ
و مویز را در سرکه بپزند و دهن بدو گرم شوید و اگر چه سرد و ابل بسرکه بپزند و بدو
غرغره کنند یا بلبل و شکوفه اذخر را با آب بپزند و غرغره کنند نیک بود و اگر
مشت و جوز سرو و کندر و سرکه بپزند و در دهن گیرد و دهن را بدو گرم شوید
نیک بود و [illegible] تا شفا یابد ان شاء الله **هشتاد و ششم**

سبب خوردگی دندان و جنبیدن و افتادنش نی سببی خوردگی

دندان یوحنا گوید سبب خوردگی دندان از آمیزشی سخت تیز بود که در انجا افتد یا از تریهای تیز خوردن که در وی گرد آید و جمع شود باشد که بادی سرد بود علامت خوردگی دندان نشانش آنست که بهری از دندان خورده بود و یا سوراخی باشد و نیز رنگش سیاه بود و بسیاهی زند و باشد که بوی گنده همی آید علاج خوردگی دندان یوحنا گوید علاجش بداروها خشک بود که آن تریها از بن دندان برچینند و سیاهی را ببرد چنانکه انگزد و بلبل و زراوند و صمغ عربی همه را خرد بساید و در جایگاه خوردگی ریزد و بلبان خرد و انگزد و میعه و افیون و پلپل و زنجبیل همه را بکوبد و با انگبین بسرشد و بر جایگاه خوردگی دندان نهد تا درد را بنشاند و مایه علت را کم کند و بهترین علاج خوردگی دندانرا آنست که باتش داغ کنند یا بر کنند و اگر مصطکی خرد بکوبد و بسرکه تیز بسرشد و بر خوردگی دندان نهد دندان را پاره کند مسیح گوید علاجش آنست که سیر دانه را خرد بکوبد و با انگبین بهم بپزد تا قوی شود و بر خوردگی دندان نهد و نیز بیرون بیندازد نیک بود و اگر سونیز بریان کرده بسرکه بساید و بر خوردگی دندان نهد نیک بود و اگر میویزج و بلبل هم بکوبد و بر انجا نهد نیک بود فولس گوید اگر خوردگی دندان کرم باشد کندنا و تخم بنگ خرد بکوبد و با موم بسرشد و دود کند و دهن بگشاید تا کرم بیفتد و اگر سیر را بکوبد و بر خوردگی دندان نهد کرم را بکشد و زمه بهتر خوردگی دندانها آن بود که بر کنند یا داغ کنند یا انگزد را بکوبد و بشیر انجیر خام بسرشد و بر خوردگی نهد پاره کند سبب جنبیدن دندان ماسرجویه گوید که جنبیدن دندان نه سببی از آن بود که تری بن گوشت بکند یا آن پی که دندان در وی بسته باشد سست کرده علامت جنبیدن و افتادنش نشان آنچه از تری کند بیخ باشد آنست که بن دندان بوی گنده همی آید و نشان آنچه از سستی نه دندان بود آنست که نی سببی آن فرو افتد علاج جنبیدن دندان ماسرجویه گوید دندان جنبیدن را این دارو سخت کند صفتش گلنار و سک و سعد از هر یکی بهری

زاکی

زاک سپید نیز بهر همه را کوفته بهم بیامیزد و در بن دندان مالد نیک بود و این داروهای دیگر اما بیازموده ایم نیک است و دندان را سخت کند صفتش گلنار و زاک سپید و مازو و تنتی و کزمازو و طباشیر از هر یکی بهری همه را خرد بساید و در بن دندان مالد و پیوسته دندانها را با انگبین بمالد تا سخت کند و مایه علت را از وی زایل کند مداینی گوید جنبیدن دندان از سستی بن دندان باشد علاجش آنست که سفوفهایی کنند که تری را از گوشت بن دندان خشک کند بکار دارد چون گلنار و زاک سپید و سعد و سک و مازو و گل و اقاقیا و طباشیر و کزمازو و تنتی از هر جمله هر کدام که بیابد خرد بساید و بهم بیامیزد و دندانها را بدان همی مالد تا سخت کند و اگر زاک سپید را بسرکه و انگبین بپزد و دندانها را بدان بشوید بن دندانها را سخت کند ثابت قره گوید شکر طبرزد و انگبین بهم بیامیزد و در بن دندان مالد دندانها را سپید کند و این داروی دیگر هم نیک است اهلیلج و پوست بیخ کبر از هر یکی بهری همه را کوفته بهم بیامیزد و بر بن دندان مالد خاصه آن وقت که بیاره فیقرا مضمضه کرده باشد و اگر زاک سپید و نوشادر و نشاسته از هر یکی بهری همه را کوفته در دندان مالد نیک بود هشتاد و هفتم گفته در خون آمدن از بن دندان و سیاهی وی فولس گوید سببش اول از خوردن تریها بود دیگر از بلغمی تر ترش که بهر ... گرد آید و سبب خون آمدن از بن دندان از چیزی که خون بود بر گوشتهایی علامت کنه و خون آمدن دندان نشان آنچه از خوردن تریها بود آنست که کندی زود بهتر شود و نشان آنچه از بلغم ترش بود آنست که پیوسته با مدلود دندانها کند کنه و نشان خون معروفست علاج کندی و خون آمدن از بن دندان فولس گوید علاج کندی دندان آنست که پیه پهن تازه بخاید یا مغز جوز و فندق هر کدام که بود همی خاید و اگر روغن بادام در وی کند سود دارد و بادام پوست کنده و تخم جو بخاید نیک بود و نیز بریان کرده و زره خاید پیوسته هر کدام بخاید سود دارد و روغن نیم گرم در دهن گیرد و موم بخاید نیک بود و اگر نمک اندرانی در وی مالد نیک بود و کندی را ببرد و اگر دانه زردآلو را با نمک و سرکه بکوبد و در دندان گیرد کندی و ... ببرد

علاجش

و دندانها را آب دار کند **اسحق** گوید آنچه سببش از بلغم ترش بود آنست که معده را
از ترشی پاک کنند و با داروهایی که اندر باب معده یاد کنیم و آنکه بن
و تخمش را بخاید با علک و مویز و اما دندانی که آبش شده باشد نشان آنست
که از آب سرد و چیزی خنک درد کند باید که اندکی نان گرم بروی نهند و گوشت بن
دندان نگاه دارد تا نسوزد و اگر به روغن گرم کرده در دهان گیرد و یا روغن بلسان
بروی مالد نیک بود **روفس** گوید علاج خون آمدن از بن دندان آن بود
که گل سرخ و هلیله و گلنار همه را کوفته و اندکی زرنیخ زرد و سرخ بهم بیامیزد
و جمله را بساید و در بن دندانها مالد نیک بود و زان پس با آب مورد و گلاب مضمضه
کند سود دارد و از غذاها گرم و شیرینیها پرهیز کند و بچیزی خنک و لطیف گراید
تا شفا یابد ان شاء الله وحده **سبب** سیاهی دندان **یوحنا** گوید سببش از
کم غذایی بود و بیشتر این حال بر اینان افتد **ماسویه** گوید که سبب سیاهی دندان هم
از آن علت بود که دندانها خورده و بریان می آید **علامت** سیاهی دندان نشانی
آنست که دندان جمله سیاه بود یا بعضی از وی و هرچند رنگش سیاه تر باشد علت
بتر و تر و چیره تر بود و باشد که از وی بوی کنه می آید **علاج** سیاهی دندان
یوحنا گوید چون دندان سیاه را داغ کنند بیفتد تخم بنگ را با انگبین سرشته در
میان نخ فراخ کنند و بسوزند و آنکه در مالد سیاهی را از وی ببرد و این سنون
دندانها پاک کند و سیاهی از وی ببرد **صفتش** کف دریا و گزمازو از هر
یکی پنج درسنگ خاکستر شاخ بیست درسنگ نمک چهار درسنگ انیسون پنج درسنگ
همه را کوفته بهم بیخته با انگبین سرشته در کاغذ کنند و بسوزند و دیگر باره فرو کش
بساید و در مالد نیک بود **ماسویه** گوید که سبب سیاهی دندان از تریهای پوسیده بود
علاجش آنست که حب ایارج خورد و حب قوقیا تا معده را از مایه علت پاک کند و زان
پس بلیله و سعد و سنبل و هلیله اندرانی و جوز سرو همه را خرد بکوبد و در دندان مالد
سود دارد و این دارو صلاح دندانها را نیک بود طباشیر و کف دریا و سنگ خام از هر
یکی ده درسنگ مروارید ده درسنگ درمنه سوخته هشت درسنگ گل سرخ ده درسنگ

کافور نیم درسنگ همه را خرد بکوبد و ببیزد و بهنگام حاجت دندانها بدو پاک کنند
و نیک بمالد و اگر کف دریا و قیسوم از هر یکی پنج درسنگ زیره و عود از هر یکی درسنگی
نمک اندرانی مثقالی کافور نیم درسنگ شاخ سوخته دو درسنگ همه را خرد بکوبد و بوقت
حاجت بکار دارد و این تدبیرها را نگاه دارد تا بسلامت باشد از رنجش دندان و علتها
ان شاء الله **هشتاد و هشتم** آماس گوشت بن دندان که گرمی باشد یا از
سردی **سببش** که از گرمی بود **ارخیجانس** گوید سبب آماس گوشت بن دندان
ها از چیزی خون باشد که در آن گرد آید یا صفرای تیز بود که با خون بیامیزد
و وی را گرم کند و گوشت بن دندان از آن جهت آماس گیرد **علامتش** که از گرمی بود
نشان آنچه از چیزی خون باشد آنست که آماس سخت سرخ باشد و درد کهاز
جانب چپ و برخاسته بود و نشان آنچه از صفرا بود که با خون آمیخته بود آنست
که درد چون تیر همی زند **علاج** آن که از گرمی بود **ارخیجانس** گوید علاجش آنست که
رگ قیفال بزنند یا حجامت در رگ زیر زبان و شکم نرم کنند با آب میوه ها و شکر و زان پس دهن
را با آب سرد سرکه بجوشیده بشوید و تترس را بگلاب غرغره کند و در دهن گیرد یا گل را در
گلاب بجوشد و پیوسته دهن را بدو همی شوید و مورد و تترس و پوست انار و گز که اندر
سرکه پخته باشد دایم دهانها بدو همی شوید و زشیرینیها دور باشد و چیزهای سرد
کبر بندند نگاه دارد چون خوره باد انار یا و مانندش و اگر کافور و صندل سپید و نی شکر
و پوست و تترس همه را بهم بساید و در بن دندانها مالد و آنگاه دهن را بسرکه و گلاب
بشوید **مسیح** گوید علاجش آنست که رگ قیفال بزنند و حجامت در رگ بکشاید و در زیر زنخ
حجامت کنند و آنگاه مورد و تترس را بسرکه غرغره کنند و در دهن گیرد تا خون را آب برد
و جای نگاه علت را پاک کند و اگر انگور رود با باسرکه و مورد دانه بپزند و در دهن گیرد منفعت
کند **روفس** گوید رگ قیفال بزنند یا حجامت کنند و زان پس پوست انار یا آب
میوه ها را با آب بستان افروز همه در سرکه بپزند و در دهن گیرد آماس را اگر
گرمی باشد سود دارد و این داروی دیگر نیک است درد دندان ببرد و خون آمدن
باز دارد و آماس گوشت دندانها بنشاند قدری زاک سپید بسوزند و سرکه در وی حل کنند

ومویز دانه و نمک بریان کرده از هر یکی دو درم تقریبا سه درم همه را بکوبند و بکار دارند
نافع بود ان شاء الله سببش گر سردی بود ابوجریج گوید اماس گوشت دندان
از سردی بود و سببش آنست که بلغمی لزج در آنجا گرد آید و گند بدان شود و گوشت دندان
ازان آماس گیرد علامتش گر سردی بود نشانش آنست که گوشت بن دندان
پوسیده بود و چون کهنه شود بناسور کشد و گرمی و سرخی ندارد و سر درد کند و
آماس وی سست باشد علاج آن گر سردی باشد ابوجریج گوید حب
قوقیا خورد تا سر و مغز را از مایه علت پاک کند یا ایارج را با انگبین بیاغارد و بخورد
و بعد ازان سعد و سنبل و اشنه و مانند آن درین حالت تا آن پوسیدگی دندان را خشک
کند و بخود آب و تحلیه آب بکار دارد و از ترشیها پرهیز کند و مرو ثبت
وانعار و جوز بوا از هر یکی پنج زعفران نیم درم همه را در آب بپزد و دهن را
بدو همی شوید و اگر سه درم سنگ مصطکی در یک اوقیه روغن بپزد چندانکه بگدازد
انگه در دهن گیرد سود دارد و روغن سبز دانه با انگبین بجوشانند و در دهن
گیرد و ساعتی صبر کند نیک بود ابن ماسه گوید [illegible] با آماس گوشت
دندان که با تری بود گلنار را با سیکی بپزد و یک مازو در وی افکند و در بن
دندانها مالد نیک بود روغن مورد را درین باب خاصیتی تمامست و این
دارو هم او را نیک بود صفتش اقاقیا در سنگ زرنیخ زرد و سرخ از
هر یکی سه درم سنگ همه را کوفته بسرکه بسرشد و قرصها کند و بهنگام حاجت
ازان اندکی در جایگاه علت مالد نیک بود حنین گوید چون این علت بناصور
کشد علاجش آنست که مازو و مرصافی و صبر سقوطری و عاقرقرحا از هر
یکی پنج درم همه را بسرکه بپزد و دایم دهن را بدان بشوید تا درست شود هشتم
ونهم گنده دهان و دمیدگیها که اندرو پدید آید سببش گر گرمی بود
ثابت قره گوید گنده دهن و دمیدگی چون از گرمی باشد سببش آن از تری بود
که صفرا آن تری را گرم کند و تیز گرداند و طبیعت مر او را بسوی دهن افکند
گنده گاه آن بود علامتش گر گرمی بود نشان آنچه از گرمی باشد آنست که جایگاه دمیدگی

گرم باشد

گرم باشد و دهن سخت گنده و تشنگی بود و نیز از چیزهای سرد که بر وی نهند آسانی یابد
علاج آن گر گرمی باشد ثابت قره گوید علاجش آنست که رگ قیفال بگشاید و از
زیر زنخ حجامت کنند انگه اندکی کافور و سرکه و گلاب همه را بهم بیامیزد و در دهن
گیرد و بار بار چنین همی کند و اگر گل و گلنار را خرد کنند و اندکی کافور با وی بیامیزد
و در دهن بمالند نیک بود و میوهای ترش گیرند بکار دارد و این داروها را بیاز مقوم
نیکست صفتش طباشیر و نشاسته و گل خشک و کشنیز خشک و تری و تخم شکر
پوست کنده و تخم بربهن و صنای مکی از هر یکی پنج شکر طبرزد نیم درم همه را کوفته
و بیخته اندر دهن مالد نیک باشد مسیح گوید علاجش آنست که رگ قیفال بزند یا از
گردن حجامت کنند و شکم نرم کنند بشراب خرنوب و بسرکه غرغره کنند و بگلاب
مضمضه کنند و از گرمیها پرهیز کنند و ترشیها کار آید و اگر گز مازو را در آب بپزد
و آبش را در دهن گیرد سود دارد و اگر کشنیز خشک را در تری بپزد و بدو غرغره کند
نیک بود یا گلنار و کز مازو لسان الحمل اندر سرکه یا در گلاب بپزد و در دهن گیرد
نیک باشد و دیگر در رستنیها بزیر زبان رگ بگشاید و دهن را بسرکه و نمک بشوید
و اگر بهتر شود بحقنه خیارچنبر شکم نرم کند و کودک شیرخواره را شیر مادرش
بصلاح آرد بدین چیزها که یاد کرده ایم ما در پیش بخورد تا درست گردد والله اعلم
سببش گر سردی بود مداینی گوید که سبب دمیدگی و درد دهان گر سردی
بود از تری تیز بود که طبیعت وی را از اندامها بسوی دهن دفع کند یا از
چیزی که بلغم شور لزج باشد علامتش گر سردی بود نشان آنست که دمیدگیها
و جایگاه دمیده سپید بود و گرمی و تشنگی نباشد و باشد که دمیدگی سیاه بود و سببش از
سودای تیز باشد که با این تریها که گفتیم آمیخته گردد علاجش آن گر سردی باشد
مداینی گوید علاجش آنست که بسرکه غرغره کند و مامیران و هلیله و عاقرقرحا
در دهن گیرد و اگر شکر طبرزد را با انگبین و ناک سبز و زال سبیه بیامیزد و بر جایگاه
علت مالد سود دارد و سکنجبین را با آب کامه بیامیزد و در دهن گیرد نیک بود و نشاسته

سکنجبین کهن خورد و با سکرم تا آمیزشهای سده را پاک کند و غرغره کند و کباب اندر دهن

گیرد و از طعام‌های گران دور باشد و نخورد آب و چیزها را لطیف خورد **یوحنا** گوید

علاجش آنست که حب قوقیا شکم نرم کند و از آن پس بعوینه و سلابه در سرکه

و بنات غرغره کنند و دهن را سرکه نیم گرم بشوید و اگر سببش از بلغم شور لزج باشد

علاجش آنست که حضض را سرکه بساید و در دهان مالد و اگر ماميثا و هلیله زرد

و کلنار و طباشیر و قاقله از هر یکی یک جزو همه را خرد بکوبد و اندر دهن پرا کند و دهن

که او کاتر اکلیل خشک خرد بساید و اندر دهن پرا کند و هر اندازه که باشد نگاه داند علاجش

کنند تا خطا نیفتد **حنین** گوید علاج دمیدگی سیاه و بوسیدگی آنست که زرنیخ و اهک

و مازو و قلال سپید و زنگار از هر یکی یک جزو همه را یک هفته در سرکه تیز فرغار کنند و آنگه

حبها کنند و بهنگام حاجت یکی را زیر زبان در دهن مالد و ساعتی رها کند و باز

بدو غن بالد بغایت سود دارد **نوعم** بوی دهان که تبازی آنرا بخر خوانند

محمد زکریا گوید گنده دهنی بیشتر از کرمی معده باشد که از آفرینش کرم مزاج بود

دیگر از آن باشد که بسیاری کرمیها خورده باشد و فراخ و چرا کرم و تیز کرده اند

علامتش که از کرمی بود نشان آنچه معده از آفرینش کرم بوده باشد آنست که پیوسته

بوی کنده آید و دندانها سیاهی نماید و نشان آنچه از کرمی خون بود آنست که بشتاب

سیری کمتر باشد **علاج** آن که از کرمی باشد **محمد زکریا** گوید علاجش آنست که رگ باسلیق

بکشاید و شکم نرم کند با آب میوه‌ها و آنگاه انار ترش خورد با طباشیر تا معده را خنک

کند و نیرو دهد و گلاب با سکنجبین بکار دارد و از کرمیها پرهیز کند و پیوسته

چیزهای ترش دکوبید خورد چون غوره و سماق و مانند آن و از میوه‌ها آلو سیاه

و زردآلو و شفتالو و امرود را سود دارد و خیار و خربزه هندی و خیار بادرنگ

خاصه نباشتا و طعام بگاه خورد و پیوسته شکر سفید بکار دارد و سکنجبین شکری

نیرو انگیز بود **ثابت قره** گوید علاجش آنست که شکم نرم کند بحب صبر تا معده را

از مایه علت پاک کند و از آن پس آنگاه آشامد و بر سیری قی کند و این حب در دهان

دارد که ما و نیز آسایش دهد **صفتش** جوزبویا و قاقله و قرنفل و کافور و دارچینی

و بویل

و بویل از هر یکی درمی همه را کوفته بگلاب بسرشد و بسایه خشک کند و دانه که مایه

در دهان گیرد نافع بود **ثابت قره** گوید چون معده خود از آفرینش کرم بود

و علت از گوکی نا پیری بر یک حال بود چنانکه هیچ کمتر و بیشتر نشود دارو

نباید کردن که علاج نپذیرد و سود نتواند و اگر بجز این گونه بود علاجش

آنست که با آب میوه‌ها شکم نرم کند چون آلوی سیاه و زردآلو و خرمای هندی

و انار ریوان و آنچه بدین ماند تا معده خنک شود و مایه علت کم گردد و غذا

غوره با آب بیشو خورد تا شفا یابد ان شاء الله تعالی **سببش** که از سستی بود

هدایی گوید سببش از تریهای پوسیده باشد که در معده گرد آید یا آمیزشی

پوسیده که از سر بسوی گلو فرود آید و یا از آن باشد که گوشت بن دندان کنده شود

علامتش که از سستی بود نشان آنچه از بلغم پوسیده بود آنست که پیوسته از دی

بوی کنده آید و زخورانیهای سرد بیشتر باشد و نشان آنچه از گوشت بن دندان

بود آنست که دندانها تازه و ضعیف باشد **علاج** آن که از سردی باشد

هدایی گوید علاج آنچه از تریهای پوسیده بود آنست که چند بار ایارج فیقرا

بخورد و قی کند تا مایه علت پاک گردد و از آن پس زنجبیل پرورده و دارفلفل

خورده و باشد که مایه علت از سر فرود آمده باشد و اندر گلو گرد آمده بود

و پوسیده شده علاجش آنست که این حب بکار دارد تا مایه علت کم کند

صفتش سعد و پوست ترنج و سنبل خوش و قرنفل و سکر و عود خام

از هر یکی درمسنگی مشک یک قیراط همه را خرد بکوبد و با آب شبت و سیکی

ریحانی بسرشد و حب کند و در دهن گیرد و این گوارش کند دهان را نیک بود

صفتش برگ مورد و سنبل درمسنگ آمله و سعد و سنبل و پوست ترنج و دارچین

و مصطکی و سکر و قرنفل از هر یکی دو درمسنگ مشک یک قیراط همه را با آب

مورد بسرشد و بکوبد و بوقت حاجت چند خورد از آن در دهن گیرد **جالینوس**

گوید علاجش آنست که گوارش زنجبیل و سکنجبین بکار دارد و بر سیری قی کند

[illegible] در دهن دارد و کلیها [illegible] دارد و [illegible]

وصبصبر و صبعو قنیا و طریفل خورد و بناشتا آبکامه آشامد و کرفس خورد
سعد داده و معجون مویز و برگ خورده بکار دارد و علاج آنکه دندان کند بد
بود زرنیخ و آهک و مازو و شب در نکار از هر یکی بهری بستانند و خرد بکوبد
و مغنته بسرکه بیاغارد و پس قرصها کند و چون خشک شود بازه بر جایگاه
علت مالد پس بشوید و بروغن گل چرب کنند و اگر بدین دارو مضمضه کنند
نیکو باشد بخو و بلغم آب رفتن از دهان بهنگام خواب سببش
گرمی بود ابن ماسه گوید که سبب این حال از گرمی معده بود و نیز از تریهای
بسیار که در وی جمع آید یا از صفرای تیز که معده را گرم کند و تریها با وی
آمیخته کند علامتش گرمی بود آنست طعم دهن خوش بود
و طعام آرزو نکند و آب رفتن از دهان بسیار بود خاصه بوقت گرسنگی بیشتر
و بنیرو تر باشد از وقت سیری علاج آن گرمی باشد ابن ماسه گوید
علاجش آنست که رگ باسلیق بگشاید و در بهار که پند بکار دارد و چون سبب
آنی در تب سبب و شوراب گرو... و مانندش تا گرمی علاجش بشانند و تریها
را کم کنند و نیرو دهد و زغذاها مرغ بچه خانگی خورد که بآب غوره یا بنار دان
بخته باشند و اگر زیره با خورد هم نیک باشد ذیوجانس گوید علاج این علت
گرمی بود آنست که بناشتا پیوسته کاشنی خورد خاصه با شکر و از آن پس
پست جو و پست گندم با شکر خورده کوفته و زخوردنیها ماهی تازه خورد و گوشتها
لطیف و گوارنده چون گوشت تذرو و گوشت مرغ بچه خانگی بترشیها پخته
باشند چنانک یاد کردیم و همواره با آب سرد و آب ترکی و آب سماق دهن
مضمضه کند و ز شیرینیها و غذای گرم پرهیز کند و بترشیها که اندکی شور دارد
محمد زکریا گوید علاجش آنست که بجلاب سیم گرم قی کنند یا آبکامه تا معده پاک
از ماده علت باشد که ... و از آن پس سکنگبین غرغره کند آب رفتن از دهان

وجو...
وضوی او...
خوانند مسیح گو...
را آنست که طعام ز...
طعام بپیش نا گوارشته ...
معده که آید معده را ضعیف کند
پرهیز کند که زیان دارد تا تن پیوسته براحت باشد
معده و طعام چون دیگ بود اگوشت و آلت در وی کنی و آب
بروی ریزی و آتش بخی کنی چون بنگری بعضی سوخته و بعضی
تمام واپخته و بعضی خام و هیچ را مزه نبود و ملایم چون طعام
خورده باشد باید که آرام گیرند تا نیم هضم شود آنگه بجنبد و
جنبیدن سد از شود اگر طعام خورده روا باشد اما غوربا و انار
با و بدنج و ماهی بهم نخورد که بیم قولنج بود و هیچ طعامی نخورد
که بغایت طعم خوش نبود یعنی ترشی سخت ترش و شوری سخت
شور اسحق گوید همه شیرینیها جگر و روده را زیان دارد و چربیها
معده را سست کند و شوربها روده را ابتر کند و ترشیها
بر و سینه را درشت کند و معده را زیان دارد پس بر اعتدال
باید نگاه داشتن تا منفعت این مضرت آنرا بشانند و
مضرت آن منفعت این را باطل کند و مغز گوسفند کهن شود یا
روغن که کهنه باشد نخورند که زهر بود و نان گرم که از تنور آورده
باشند نخورند و ماهی کهنه و قدید هم زیان دارد و بریان گرم که پوشیده
باشد و پنیر کهنه خوردن این همه خطا باشد و مرد بطعمها حریص نبود

... روس
... هم حجامت کند
... یل بود و اگر بر ساق حجامت
... لز گرمی بود سعلا دارد و خداوند دنبل
... حجامت کند همه سر را سود دارد **اسحق** گوید که حجامت
... سر و چشمها و روی را نیک بود و درد دندان را ببرد و بجای
... باشد و اگر بزیر زنخدان حجامت کند درد دندان او تباهی بن دندان
را ببرد و حیض را فزود آرد و آماسها را زایل کند اما مهم لا انغار و لاغر
کند و نحیف گرداند **اما دیوجه بر اندام نهادن را ماسرجویه** گوید
کو علت قوبا و سعفه و ریشهای کهن را لز بس آنکه تن را بداروها پاک
کرده باشد نیک بود و اگر از آن جایگاه که دیوجه مکیده باشد خون باز نیستد
سفال نو را خرد بکوبد و بروی پراگند و اگر دیوجه لز اندام جدا نشود خاکستر
بروی پراگند تا بیفتد **یوحنا** گوید که نگاه داشتن تن درستی آنست که
طبع و حرکت و آرام و شراب و طعام و استفراغ جمله بر اعتدال باشد و گوشت و ...
ماهی تازه خورده باشد شیر و نرسکه و خایه و گوشت گاو و کلم بهم نخورد که
بیم فالج بود و نیز از و بیماریهای سوداوی خیزد و بتابستان باید که سرد بها
خورد و بجایگاه خنک آرام گیرد و سیری و گرسنگی بگرمابه نرود که زیان دارد
و در گرمابه آب سرد نخورد و خربزهٔ هندی و میوهای تر نخورد که بیم استسقا باشد
و در گرمابه جماع نکند که بیم مرگ مفاجات باشد و کوبهٔ دل و نقرس و عرق النسا
و درد چشم آرد و در گرمابه نخسبد که بیم فالج و لقوه بود و لز بس جماع بر ساعة
بگرمابه نرود که گرمابه مجمع استفراغی بود و اگر چه استفراغ تام باشد اما دو استفراغ

... بود و عاریتون گوفته لز مریقی بهی بستانند و بقدر حاجت با
جلاب بیامیزد و نگاه دارد و اگر جاروی لز بهر سودا خواهد همچنین
افتیمون دو بهر دیگل هندوی یک بهر خرد بسایند و ببیزند و بقدر حاجت
با این چیزها که گفتیم بیامیزد و بخورد و زبهر تسکین خون شراب
... که نیک باشد و نافع بعون الله تعالی **و اما**
... را بقراط گوید که اگر خون بهنگام و عادت
... درستی نگاه داشتن را علاجی بزرگست خاصه مرکسانی
... و ریشها دارند نیک بود اما باید که باعتدال باشد و باعث دوم
... سوم اگر نه که نیک بود و اگر بوقت حاجت رگ نزنند
... بیماریهای صعب پدید آرد چون سرسام و برسام و تب
... و امون لز زهر و مرگ مفاجات و سکتهٔ خونی و خناق
... و خون بو گرفتن بسیار هم شاید که زیان دارد
... تن را تباه کند و استسقا پدید آرد و رنگ روی را زرد
... طعام را ببرد و معده و جگر و دل را ضعیف کند و قا...
... و رعشه پدید آرد و قوت تن را ببرد و همه اندامها
... دارد و اندر گرما و سرما سود نکند ...
... روز که خون بر گرفته باشد البته جماع نکند و بسیار نگرید
... بسیار نخورد و روزه ندارد و تن را رنج ننماید
... با و مصوص خورد و ترشیها بگذارد و ...
... اگر کسی را دل کوبه یا سکته یا گلو گرفتن بود یا ...
... اگر ... و اگر بود و در ساعت رگ بگشاید و اگر
... رگ گشوده شود نخفتن و بیداری و ضعف بسیار آید
... آنست که گوشت آبه آشامد و سبکی خوش بود

بر چون آب در خایگان تمام پخته کرده اند آنجا با وعیه منی جمع شود و بوقت
حاجت از سر قضیب بیرون آید بحکم حق سبحانه و تعالی جل جلاله **صفت**
نهاد قضیب بدانکه قضیب جسمی بود میان اثنی و اندام و هیچ رطوبت
نباشد و آفرینش او از پیها و رگها بود و سبب آنکه تا بوقت مجامعت لایق
تمام بکام رسد و خالی از رطوبت [illegible] آن باشد تا بهنگام جماع جسم
و رگهای او پر باد کرده و بزرگ و سخت شود و بوقت مجامعت از مقصود
باز نماند و نیز چون بزرگ شد مجرای آب منی فراخ کرده تا [illegible]
آسان کند و زود فرود آید و بدانکه این اندا[م]
یکسان بود از بهر آنکه این اندام که مردانرا از بیرون
اندرون است باینه چنانکه بجای قضیب مردانرا و زنانرا کیر زهد[ان]
خایگان ایشانرا در جنب زهدان بود که صفتشان پیش از این
در [illegible] زنانرا نیز دو خایه باشد لیکن خایگان ایشان کرد[illegible]
مردان خرد و سست باشد و اوعیه منی مردانرا دراز و محکم بود و زنانرا
[illegible] باشد این قدر یاد کرده شد از صفت اندامها در و هر بیرون مقصود تا متعلم
را کفایت باشد چون علمش فهم کند و باید که بداند **پیدا کردن استخوان و گوشت**
پاره و رگ و پی و بندهای جمله اندامهای مردم از فرق سر تا بقدم
بدانکه جمله اندامهای تن مردم دویست و چهل و هشت استخوانست از این جمله
هشت استخوان اندر سر است و پنجاه و پنج اندر روی با دندانها و نه اندر
کردن با جنبرش و بیست و چهار اندر پهلوها و هفت اندر سینه و چهار
اندر دوشها و دو اندر بازوها و چهار اندر ساعدها و دست و شانه [illegible]
ساعدها [illegible] و هشت اندر پشتهای کف دست و سی اندر انگشتان
دست و هفت اندر پشت و هفت اندر زیر [illegible] پشت با مقعد و دو اندر
سرین و دو اندر رانها و دو اندر زانوها و چهار اندر ساقها و چهار اندر
کعبها و دو اندر پاشنها و دو اندر پیش وی و دو اندر پشت پایها و سی

المبحث السابع عشر في امراض الامعاء وفيه مقالات المقالة الاولى

في زلق الامعاء وهو ان لا يلبث الطعام في الامعاء بل يزلق

سريعا وهو ثمانية انواع النوع الاول الزلق الحادث عن بثور تخرج في

السطح الداخل من الامعاء فاذا لذعت البثور الامعاء دفعت ما فيها غير منهضم

وسببها كثرة الصفراء في البدن وحركتها ومرورها بالامعاء وعلاماتها

كثرة الصفراء وحركتها والالتهاب والعطش ومرارة الفم ويبس اللسان و

خشونته وضعف الشهوة وصفرة اللون ولذع المقعدة عند خروجه و

ان يخرج مع الطعام الغير المنهضم او قليل الهضم صديد رقيق ويجد صاحبها

الوجع عند مرور الطعام في الامعاء وان يجد لهيبا يرتفع الى راسه ووجهه

ويسكن عند شرب الماء البارد ساعة وعلاجه الفصد واخراج الصفراء

وشرب ماء الشعير المقطر عليه دهن الورد الخالص ويسقى كل بكرة نصف رطل

من المخيض الحامض المصفى بالورد الاحمر والطباشير وبزر الحماض ويؤخذ

مكدم ويدق وينخل ويكون المخيض مغلي بحديد محماة او بحجارة محماة

حتى يقل ماؤه ويتغير لونه الى الصفرة والحمرة ويعطوا ايضا نصف رطل

من ماء السماق ونصف رطل من اللبن ويخلطان ويطبخان بحجارة محماة

حتى يذهب النصف من الماء ويمزج بهما ثلثة اواق من ماء الرمان الحامض

ويشرب على الريق اياها ويشرب وقت النوم اوقية من ماء الحصرم واوقية

من ماء الرمان الحامض مع قليل من السكر وان سقي ماء الحصرم بغير السكر

جاز وان خلط به شيء من الطباشير وبزر الحماض والورد الاحمر وان لم

يحتمل العليل الحموضات فيسقى كل بكرة سفوف الطباشير مع اوقية من

رب السفرجل صفته يؤخذ بزر الحماض وبزر القطونا ويسقى الادوية المغيرة

وينفعهم ايضا سفوف زلق الامعاء البثوري وينفعهم الحقن المبردة

والاشربة وغذاؤهم يتخذ من سويق الشعير والجاورس المقشر المقلو بدهن

بدهن الورد ويطعم وان احتيج الى اللحم فيعطى الفروج او اكارع الحملان مطبوخا

بماء السماق او بماء حب الرمان وماؤهم المشروب ينبغي ان يمزج بماء الرمان ويتخذ

ضماداتهم من الطحلب ومن حرارة النوع الرطب ودهن المصطكي والجلنار والورد

الاحمر والصندل والراملك وقشر الرمان معجونا كلها بماء التفاح الحامض

وماء الآس ويوضع على البطن ويتخذ قرص طين من دهن الورد والشمع الابيض

ويمزج بماء ورق لسان الحمل وماء بزر البقلة وماء الرمان الحامض وماء الحصرم

ويمرخ به البطن وان كانت المادة كثيرة ويسهل عليه القيء يؤمر بالقيء على الريق

وان تعذر القيء على الريق سقي ماء الشعير ثم يسقى الماء الحار والسكنجبين و

يشرب بعد القيء كل بكرة نصف رطل من مخيض المغزم مع سفوف الطين صفته

طين ارمني وطين مختوم وطباشير وكهربا وورد احمر على السواء الشربة مثلثة

دراهم وينبغي ان يمنع عن الاغذية والاشربة الحارتين وعن الحوامض الصرفة

النوع الثاني في الزلق الحادث عن بثور في سطح الامعاء الخارج و

علامتها ان يجد العليل دغدغة ولذعا في احشائه مع قيام غير نضيج

ولا منهضم ويخالف النوع الاول بانه لا صديد معه ويكون الوجع مختلفا

مرة عاليا فوق ومرة يحل اسفل ومرة يمنة ومرة يسرة وعلاجه

مثل ما ذكرنا قبل الفصد وتسكين الحرارة بالمطفئات وتضميد الاحشاء

بالاضمدة المبردة المرطبة والسكون في المواضع الباردة النوع الثالث

الحادث عن رطوبات لاسقة في الامعاء مزلقة مخرجة لها سريعا وعلامته

خروج تلك الرطوبات مع الطعام الغير المنهضم وقلة لبث الطعام في الامعاء

مع حسن حال المعدة ان كان الزلق في الامعاء وحدها وهذا النوع من

الاسهال كثيرا ما يعرض للمعدة والامعاء ويضعف القوة الماسكة

والهاضمة وعلاجه ما ذكرنا في علاج الاسهال المعدي بتنقية المعدة

بالايارج الفيقرا او حب الصبر او القيء ان امكن من تلك الرطوبات و بعده

ينفع منها ان يضمد البطن بالصندل والكافور وماء الآس بسفرجل وهو الريحان ويطلى حوله طليا جيدا ويعطى اقراص الكندر الذي ذكرناه في المنصوري في باب الخلفة ذكرنا

تسقى شراب الافسنتين والسكنجبين العنصلي والميبه والخندقون
وجوارشن الخرنوب على الفوتنج بورق الاس والاقراص المذكورة فيما ذكرنا
من العلاجات السالفة ويضمد البطن بالاضمدة القابضة صفة ضماد جيد
سك وزعفران مكلم اشنه عشرة دراهم مصطكى سبعة دراهم قصب
الذريرة عشرة دراهم رامك ستة دراهم ورد الكرفس خمسة دراهم حب
الاس عشرة دراهم عفص عشرة دراهم تدق الكل وينخل ويعجن و
يوضع على البطن وان شرب هذا الضماد غدوة وعشية كل يوم بمثقال
مع الميبه نفع وغذاهم العصافير المقلوة ولحم القبج والتدرج مطجنا
ويعمل في جوفه كمون وكرويا ودارصيني وكزبرة يابسة وسماق و
حب الرمان وكرفس ونعناع وسذاب والاسوقة النافعة لهم سويق
الغبيرا او سويق النبق وحب الرمان وسويق التفاح الحامض و
سويق السفرجل الحامض وسويق الخرنوب وحب الاس وسويق الحنطة
والسمر وسويق الكمثرى وينفعهم شراب الفواكه المتخذ من الكمثرى و
الزعرور والنبق وحب الاس والغبيرا والسماق وحب الرمان ويطعمهم
صفرة البيض النيمبرشت اذا لم يكن حمى وان كانت حمى فيعطى المزوره الرمانيه
او السفرجليه او التفاحيه او الريباسيه او الانبرباريسيه ونحوها و
الكعك المجفف في التنور واللوز والبندق المقلوين بقشرهما مسحوقين
اذا اكلت ببعض الربوب القابضة نفعت وكذلك الجاورس المقشر المقلو
والارز المقشر عن المغسول وخصوصا الاحمر منه اذا اتخذ بشحم الكلى
الماعز والمطجنات والقلايا المتخذة من اللحوم الخفيفة والاجود
ان يستعمل المراقيها في الثرد وان لم يكن بد من اللحم فالقبج والدراج
المطبوخ والمكرون المشرب ماء السماق والعصافير والقنابر بعد
ان سلقت وصب ماؤها واكلت بصباغ متخذ من حب الرمان و

سويق م

والزبيب المدقوق بعجمها ينفعهم ومما ينفعهم من البقول الكرفس و
الكراث والكزبرة والنعناع والفودنج والوارتلج والشبث والسذاب
وكل ما يدر البول والفواكه النافعة لهم النبق والقصب وحب الاس
والخرنوب الشامي والغبيرا والابازير النافعة لهم السنبل والكمون و
النانخواه والخردل والحب المشوى وجملة تدابير هذا النوع من
الاسهال والتجوع والتعطش والزيادة في التعب والدلك الملطف [?] خ
في الخلاء مع الكمون يعقل البطن **النوع الرابع** الزلق الحادث عن سوء
مزاج رطب في الامعاء وترهلها الموجب لضعف قوتها الماسكة
و **علامته** علامات زلق الامعاء الرطوبي الا انه لا يكون معه
خروج الرطوبات مختلطا بالطعام كما يكون هناك و **علاجه**
ما ذكرنا من الاقراص والسفوفات القابضة والاغذية في الزلق
الرطوبي ويدلك الاحشاء بدهن الورد **النوع الخامس** في زلق
الامعاء الحادث عن خلط لذاع صفراوي يترشح من الاعضاء الى الامعاء
و **علامته** ان يخرج مع الطعام خلط صفراوي لاذع للمقعدة محرق
لها ولون البراز اصفر او اخضر و **علاجه** تنقية البدن من
الخلط الصفراوي بالاشياء التي تسهل بالعصر مثل الهليلج الاصفر و
ماء الرمانين المعصورين بشحمهما بالثلج وما اشبهه ثم يسقى
الاقراص القابضة المبردة المقوية للاحشاء مثل قرص الجلنار من
وزن درهمين الى مثله او من مثقال خمسة دراهم مع عشرة دراهم
من رب السفرجل او قرص الطباشير مع رب السفرجل ولو اشتدت الحاجة
الى تركيب ركب على هذه النسخة يؤخذ جلنار وعفص وبزر لسان الحمل
وبزر القطونا المقلو وطين ارمني وخرنوب شامي وطباشير [illegible]
على السواد من الغبيرا وزن الجميع عجم الزبيب وزن ارهة [?] يدق الكل

ويغلي ويستعمل مع رب السفرجل الشربة عند القيلة وزن درهمين وعند الكثرة
اربعة دراهم ويضمد هذا الدواء اقاقيا وثمرة الطرفا مسكك كف يدق و
يعجن بماء العفص ويضمد المسو وعفص اخضر واطراف الطرفا مسكك
كف ويدق ويعجن بماء العفص ويضمد على الاحشاء وغذاؤه سويق الشعير
مع الصمغ والطباشير بماء التفاح او ماء الرمان المز والرايب المطفى و
المطبوخ بالحديد المحمى مع الكعك المجفف المسحوق والصباغات المتخذة
من الامبرباريس وحب الرمان والسماق وماء الحصرم ولب الجوز واللوز
المقلوين بقشرهما والعدسية الصفراء والزيرشكية والحصرمية والرمانية
والزبيبية والسماقية بالاكارع او بلحم الدجاج المطبوخ سويتين ويلقي فيها
سفرجل مقطع وتفاح وكزبرة كثيرة وملح ويكون انذرانيا مقلوا ويصلح
لهم الجاورس المقشر المدقوق بالماء المغلي وحده او مع بلوط مقلي بخل
او لصفر بشحم الكلى الماعز ويذر عليه شيء من السماق واللوز المحمص المسحوق
النوع السادس في الزلق الحادث بسبب امتلائها نفسها او مبدأها
من الخلط او سقطة عرضت لمبدئها و**علاماته** علامات الفالج وكذلك
علاجه **النوع السابع** في الزلق الحادث بسبب قوة الدواء المسهل
في سطح الامعاء و**علامته** تقدم شرب الدواء المسهل و**علاجه** شرب
بزر القطونا مقلوا مضروبا بدهن الورد وسفوف الطين وان كان العليل
مرطوبا فيسقى ثلثة دراهم حب الرشاد مقلوا غير مدقوق ملتوتا بدهن الكرنب
وان اريد ان يكون معتدلا فلت بدهن الورد ويشرب بالماء البارد وان
ملح حب الرشاد في الدوغ حتى يعقد كان اجود وان عرض السحج فيعالج
بعلاج السحج وينفع الاحتقان بسمن البقر المذاب محلولا فيه دم الاخوين
وكذا الشحم الماعز مذابا **النوع الثامن** في الزلق الحادث عن الصفراء
والبلغم وعلامته الثفل الاصفر مخلوطا بالبلاغم ويبرز بالقراقر ولا يخلو

عن الغثي والكرب يعرض عقيب الصيف وفي الخريف بسبب اكل الفواكه الرطبة
و**علاجه** شرب هذا السفوف مليح اصغر جزء حب الرشاد نصف جزء
حب الاس سماق ثمرة الطرفا مسكك سدس جزء يدق الجميع غير حب الرشاد
فانه يقلى فقط الشربة درهمان صفة دواء اخر يؤخذ لسان الحمل درهمان
انيسون درهمان قشر الرمان دم الاخوين مسكك نصف درهم وهذه شربة
واحدة ان كانت حمى فيسقى هذه الشربة في ماء الطرفا وفي بعض الربوب و
يؤمر صاحبه بتقليل الغذاء وبالصبر على غذاء واحد وعلى الوجبة
وان يتناول قبل الطعام شيئا من القوابض مثل السفرجل والحامض او
سفوف حب الرمان او بمضغ حب الرمان ويؤمر بالصبر على الماء وغذاؤهم
يتخذ من الارز وحب الرمان ولب اللوز واعلم ان الاسهال الصفراوي
اسلم انواع الاسهال واسرع قبولا للعلاج واكثره يكون بحرارة الامراض
الحادة والحميات الغب والمحرقة **النوع التاسع** في اسهال الدم والسحج
وقد ذكرنا كثيرا من انواع الاسهال الدموي مهنا غير الدموي في
امراض الكبد والمعدة وزلق الامعاء بقي الان ما كان من نفس الامعاء
مما كان او مدة او خراطة ويسمى الذوسنطاريا والدم الذي يخرج
عن الامعاء انواع **المقالة الثانية** اسهال الدم الصرف وينفتح فوهاتها
الحادث عن انفتاق عروق منها بلا سحج وينبغي ان تعلم انه ليس كلما
خرج الدم في البراز يكون ذلك عن الامعاء فانه قد يخرج دم من
من ضعف الكبد ذلك يكون مثل ماء اللحم الطري ثم يزيد ويخرج
شيء غليظ شبيه بدردي الشراب ولا يكون معه خراطة ويعني بالخراطة
قشور تخرج مع الثفل ويسمى الجرادة والنشارة ايضا ويكون له فترات
يومين او ثلثة ثم يعاود فيخرج امتن من الاول واردى والخارج عن
الامعاء يكون كثيرا دفعة ولا ينقطع ولا يكون له فترات ويكون معه

الرمان

خراطه وربما دفع الطحال فضله فخرج عن الانسان دم عكر اسود بلا
وجع وذلك سببا للصحة وبالجملة اذا رايت اسهال الدم فانظر في
حال الكبد والطحال وانظر هل قطع من العليل عضو مثل يد او رجل
وقد يعرض اسهال الدم من نكاية الدواء المسهل الامعاء مثل شحم الحنظل
ونحوه وهذا السبب اما ان يكون في الامعاء الغلاظ و علامته ان ينزل
الغايط مع الدم ثم ينزل غايط بغير دم ولا يكون معه علامات البواسير
من وجع المقعدة وثقلها وحكتها او خروج الدم بالزرق و القطر
واما في الامعا الدقاق و علامته ان ينزل الغايط ثم ينزل الدم مع الزبد
ويكون رقيقا ويخرج مع رياح وقرقرة ولا يكون معه علامات السحج
من وجع المقعدة الذوسنطاريا الكبدي التي ذكرناها والتي نذكرها
وهي الحمى والعطش واللهيب وتغير اللون والثقل في الكبد ولا يكون
معه دلايل السحج من الالم والمغص والخراط و علاجه الفصد ان احتمل
القوة وكانت في الدم كثرة ثم يسقى الربوب القابضة بمنزلة رب الريباس
والحصرم وحب الاس والسفرجل والتفاح والرمان والامبرباريس و
يسقى بدل الماء شي من الشراب القابض ممزوجا بماء اغلي فيه حجر حديد
وان لم يحضر الشراب القابض ينقع فيه حب الاس المرضوض والشاهبلوط
يوما وليلة ويسقى الادوية المغرية صفة المقلياثا يوخذ بزر القطونا
وبزر المرو وبزر البقلة وبزر لسان الحمل وبزر الورد وبزر الحماض
وبزر الخطمي المقشر وبزر الكتان مقلي جزء طباشير وطين قيموليا
ونشاستج وصمغ عربي من كل واحد جزان طين ارمني خمسة اجزاء
كهربا جزان يقلي البزور والنشا والصمغ ويدق الكل سوى بزر القطونا
ويخلط الشربة مثقال درهم الى خمسة دراهم برب الاس واما تدبير الغذاء
فينبغي ان يمنع الاغذيه يوم او يومان او ثلثة ويحفظ قوته باللحم

مقلياثا
غير معروف

المتخذ من لحوم القباج والدراج والغزلان والارانب والبيض النيمبرشت
فان لم ينفع ذلك فيعطي حسا يتخذ من الجندبادستر او الدخن المقشر
والارز المقشر المرضوض بشحم الاوز او شحم الدجاج او شحم الماعز يطبخ
في الماء الذي طبخ فيه شي من الخشخاش وبصبغ ويحل فيه شي من النشاستج
والصمغ العربي المقلو المسحوق ودهن اللوز المستعمل في غذايهم يكون
على هذه الصفة يوخذ اللوز المقشر من قشره الظاهر ويترك عليه
القشر الاحمر وينقع يوما وليلة في ماء السماق او ماء السفرجل الحامض او
ماء الرمان ثم يجفف ويوخذ ويدق ويستعمل حليبه في الغذاء هذا
اذا كان حمى اما اذا لم يكن حمى فيطبخ الارز المرضوض بالاكارع ويذر
عليه الصمغ المقلو واللحوم الصالحة لهم الطباهيج والدراج و القباج
مطبوخة بماء حب الرمان او السماق او الامبرباريس او الريباس او الحصرم
وينبغي ان لا يقرب اليهم الدواء المخدر مثل الافيون فان فيه خطرا وربما
احتيج الى النوم وتغليظ المادة ومنع اللذع الى شي منه واستعماله
في الشياف خير من استعماله في الدواء المشروب واستعماله في الشياف
الاولى ان يحترز منه فيمن نبضه ضعيف ومزاجه بارد واذا اشتدت
الضرورة اليه فلا يستعمل الا مع الجندبيدستر والزعفران قال ثابت
بن قرة ان بعض الاطبا وكان يامر باكل الطين الارمني في يوم واحد وزن
رطل بغدادي وكان ينفع صفة حب قشور الرمان وعفص بالسوية
يسحق ويطبخ بالخل حتى يثخن ويحبب الشربة مثقال دراهم حب اخر يصلح
للقوي المزاج والقوة عفص وثمرة الطرفاء وافيون اجزاء سواء يحبب
بماء الصمغ الشربة ثلث مثقال صفة دواء اخر ينفع الارنب ثلثة دراهم
افيون ثلث درهم عفص اخضر نصف مثقال ومن المجرب النافع الارنب
ينفع من جميع انواع الاسهال يسقى وزن دانق فان امسك والا يقدر

وانفيين وان امسك والا نصف درهم يسقى على الندريج لئلا يعرض القولنج

صفر دوايوخذ حب الزبيب المجفف المحروق مثل الكل والعظم المحرق

ولب البلوط والكزبرة اليابسة المقلوة والسماق والخرنوب وبزر الكرفس

والكمون المدبر بالخل المقلو والخبز السطير اليابس نخالة الحوارى والكندر مكد

جزء الحجر الارمني والجدى او الغزال جزء اوافل يدق الكل ويعجن بخل

ويشف منه كل ساعة حتى يتناول منه في اليوم وزن عشرين درهما

يمسك البطن في اليوم ومما يمسك البطن وضع المحاجم على البطن وتركها

عليه اربع ساعات وان كان الالم في الامعاء السفلى فيفزع الى الحقن الحابسة

صفة حقنة يوخذ جلنار وورد وحب البلوط وارز مغسول محمص وضروس

وحاورس مقشر وكشك الشعير صمغ حقنة بطبخ ويصفى ويطرح عليه

طين ارمنى واسفيداج ودم الاخوين ورماد البردى مكد واحد درهم

صفرة بيض مشوية جدا دهن الورد عشرة دراهم ليستعمل ومما ينفع ان يحقن

بماء لسان الحمل ملتى فيه هذه يقطر عليه دهن الورد محلولا فيه صفرة البيض

النوع التاسع اسهال الدم من السحج والسحج هو انجراد سطح الامعاء وذلك

خمسة انواع النوع الاول مادة صفراوية حادة تنزل الى الامعاء وتذهب

بوصعها ثم يحدثها ويقعرها وتفتح افواه عروقها فيسيل الدم منها و

علامته صفرة اللون وكثرة الالتهاب وقت خروجه للسحج والعطش

ومرارة الفم والسكون ساعة الى ان يجتمع الخلط ويكون الصفراء مختلطة بالدم

والخراطة والقروحات مع وجع الامعاء وبالجملة السحج الحادث عن

مادة صفراوية يعرف بان يتقدمه اسهال صفراوي واعلم ان نزول

المادة الصفراوية يودي الى السحج في مدة اسبوعين وهذا السحج اما ان

يكون في الامعاء العليا وعلامته ان يكون الوجع عند السرة وفوقها

وما يخرج من الدم والقروحات شديدة الاختلاط بالبراز ويكون معه

كرب وعطش ويكون مع الغشاوة الدهنية الصفرة وهو ارد الوجوه اما اولا

فلانه ادق من الامعاء الاخر وفيه عروق كثيرة واما ثانيا فلان الصفراء الناز دل

اليه من المرارة تنزل اليه ويكون صرفا لذاعا لم يختلط بعد بالرطوبات واما ثالثا

فلان الدواء لا يمكث فيه فيصل الى القعاعر ورالدواء واما رابعا فلانه اورب الى معا

من الاعضاء الرئيسة واما ان يكون في الامعاء السفلى وعلامته ان الوجع

اسفل السرة ويرى الدم والخراطة لا يختلط بالبراز بل يتنزل البراز ويكون الغشاوة اغلظ

كثيرة ويكون قليل المخالطة بالثفل وهذا المرض اما ان يكون في الابتداء و

علامته خروج جسم الامعاء فان كانت الجرادة قطع لحم كبار دل على ان جسم المعاء

يا كل وعفن فاذا خرج مع ذلك شيء شبيه بصديد اللوني منتن الرائحة و

تبع ذلك حمى لينة على ان الحرارة الغريبة حرقت جرم المعاء فاذا خرج شيء سببه

بالدردى فيه دليل الهلاك واعلم ان الاسهال الدم بعد الاسهال

الصفراوي وبعد السحج العارض منه ومع الوجع يدل على ان الافة قد صادت

الى الامعاء وهو ردى جدا وعلاجه ينبغي ان ينظر في الاعضاء الرئيسة

فان كانت فيها مادة فيتقى منها وان كان سوء مزاج معدل ذلك وان

كان ضعف في عضو فيقوى ذلك العضو ثم يشتغل بعلاج العضو العليل

وهذا اصل يعتبر في علاج اكثر الامراض فينبغي ان ينظر اولا في الدماغ

فان كانت فيها فضلة فينقى بما ذكرتم يقوى الدماغ بالشمومات الملائمة

وبعده ينظر في القلب ويراعى جانبه وينبغي ان لا يستقصى في منع الغذا

عن العليل الى حد يوجب ضعف القوة وسقوطها فاذا حدس ان القوة

قد ضعفت يجب ان ينعش بشيء غذائي فان لم يكفه الغذاء فيضاف

اليه دواء ملائم للمزاج وبعد مراعاة القلب ينبغي ان يراعى الكبد فان هذا

المرض اكثر ما يقع انما يقع عن ضعف الكبد وسوء مزاجه ويراعى ايضا

حال المعدة فان المعدة اذا كانت ضعيفة لم يتولد الخلط الفاسد والادى

ان يضار المعدة عن الامتلاء من الطعام والزيادة في الغذاء وان كانت فضلة
فينقى اما بالقيء او الاسهال بلا ابطاء وكثيرا ما يكون سبب الشفاء من العلاج
بالدواء وخاصة في هذه لان الاصل في هذه العلة حفظ قوى الاعضاء
وخصوصا قوة الامعاء بشيء غذائي وقليل الكمية كثير القوة مثل ماء اللحم
وصفرة البيض النيمبرشت وينبغي ايضا ان تستخرج قوة الادوية و
تسقى بغير جرمها بان ترض الادوية وتصر في خرقة وتنقع في ماء الملائم
ويمرس مثلا اذا احتيج في هذه العلة الى القابضات كالجلنار والخرنوب
وما اشبههما فينبغي ان تدق هذه الادوية وتصر في خرقة وتنقع
في ماء السفرجل او ماء التفاح ويمرس ويصفى ويضاف اليه الالعبة
مثل لعاب بزر القطونا ولسان الحمل ويسقى منه قليلا قليلا وينبغي
ان تعلم ان السماع والالحان والحكايات العجيبة والنظر الى البساتين
والجواهر والاشياء الملهية ما ينفع في هذه العلة هذه معالجات
كلية لهذه العلة رجعنا الى هذا النوع الخاص ينبغي ان يدفع سبب السحج ان
كان باقيا اولا لاستفراغ الصفراء بشيء خفيف مثل الخيارشنبر
وماء الهندباء وماء عنب الثعلب ويسير من الزعفران او الهليلج الاصفر
يتبعها بالربوبات القابضة واكل الحصرميات ثم يعالج السحج بالحقن
الباردة اللعابية مغلوة بالادوية الملحمة كسعوف المغلبانا ونحوه
ومما يحسن ان يستعمل في الابتداء اذا ظهر اثر السحج اربعة دراهم من الصمغ
العربي المدقوق المنخول يحل في الماء البارد حتى يصير في قوام العسل
ويلعق فانه يكفي وعصارة الورد الطري شربا وحقنة نافع واذا عرض
وجع في الامعاء فليؤخذ بزر القطونا وبزر الريحان وبزر المرو و
لسان الحمل على السواء يؤخذ من الجميع ثلثة دراهم الى اربعة دراهم و
بعضها بالبعض في ماء حار ويعلى ويقطر عليه وزن درهمين ده